

تئوری های ارزش اضافی

کارل مارکس

ترجمه علیرضا ثقفی

بخش اول

سر جیمز استوارت

(تقسیم کار بین سود از خود بیگانه شده و افزایش مثبت ثروت)

قبل از فیزیوکرات‌ها ارزش اضافه- عبارت بود از سود در شکل سود- و صرفاً از طریق مبادله توضیح داده می‌شد و معنی آن فروش کالا به قیمتی بالاتر از ارزش آن بود. سر جیمز استوارت به طور کلی فراتر از این محدودیت نظری نرفت؛ او باید به عنوان فردی که آن را در شکل علمی بازتولید کرده است در نظر گرفته شود. من می‌گویم: در شکل علمی. استوارت دارای این توهم نیست که ارزش اضافی متعلق به فرد سرمایه داری است که از فروش کالاها به بالاتر از قیمت خود به دست آورده است. او بین سود مثبت و سود نسبی تمایز قائل است و چنین می‌گوید:

“سود مثبت، چیزی از کسی کم نمی‌کند؛ این سود مثبت در نتیجه افزایش نیروی کار، صنعت یا از زیرکی به دست می‌آید و محصول تورم یا اضافه شدن عام کالاست ... سود نسبی چیزی است که به کسی ضرر می‌رساند؛ این سود نسبی نوسانی از بالانس ثروت بین بخش‌های مختلف است اما هیچ چیزی را به سهم عمومی اضافه نمی‌کند ... ترکیب به سادگی قابل درک است؛ این وضعیت ویژه سود است ... که بعضاً نسبی و بعضاً مثبت است ... هر دو بخش ممکن است به طور جداگانه در یک تبادل وجود داشته باشد.” (اصول اقتصاد سیاسی جلد ۱ از کارهای سر جیمز استوارت و دیگران. این کتاب به وسیله ژنرال سر جیمز استوارت پسر، ویرایش شد و در جلد در لندن در سال ۱۸۵۰ چاپ شده، صفحات ۲۷۵ تا ۲۷۶)

سود مثبت “از اضافه شدن نیروی کار، صنعت و زیرکی به وجود می‌آید.” چگونه این سود از این چیزها به وجود می‌آید؟ استوارت هیچ تلاشی برای پاسخ به آن نمی‌کند. بررسی بیشتری که تاثیر این سود مربوط به زیرکی و تورم “و شرایط عام کالاها” است، نشان‌دهنده آن است که استوارت با بیان این مطلب، چیزی به جز توده عظیمی از ارزش مصرفی را مد نظر ندارد که در نتیجه گسترش قدرت تولید نیروی کار به وجود می‌آید. او فکر می‌کند که این سود مثبت از سود سرمایه‌داری متفاوت است به طوری که همواره مستلزم یک افزایش در ارزش مبادله است. این تفسیر به طور کامل با توضیحات بعدی او تایید می‌شود. او می‌گوید:

“در مورد قیمت کالاها من دو چیز را به عنوان واقعیت موجود و کاملاً مختلف از یکدیگر در نظر دارم... ارزش واقعی کالا و سود جدا شده از آن.” (صفحه ۲۴۴)

بدین ترتیب قیمت کالاها شامل دو چیز اساسی است که به طور کامل از یکدیگر متفاوتند: اولی ارزش واقعی آنهاست و دومی سود بیگانه شده، سود به دست آمده در جریان انتقال آن به شخص دیگر، یعنی فروش.

۱۱۲۲۱ این سود حاصل از بیگانگی همچنین از قیمت کالاهایی به دست می‌آید که بیشتر از ارزش واقعی‌شان می‌ارزند. به دست آوردن از یک طرف همواره با از دست دادن آن از طرف دیگر همراه است، در نتیجه هیچ افزایشی در ثروت عمومی به وجود نمی‌آید. در نتیجه، سود که همان ارزش اضافی است نسبی است و خودش را از درون “یک حرکت نوسانی از بالانس ثروت بین بخش‌های مختلف” به وجود می‌آورد. استوارت خودش ایده‌ای را که ارزش اضافه را بدین ترتیب توضیح می‌دهد، رد می‌کند. هر چند تئوری او “نوسان بالانس ثروت بین بخش‌های مختلف”، طبیعت و خود ارزش اضافی را کم‌اهمیت می‌داند، با این حال به تقسیم ارزش اضافی در میان طبقات مختلف و در مورد مقوله‌های مختلف نظیر سود، منفعت و اجاره، اهمیت می‌دهد.

استوارت تمام سود افراد سرمایه‌دار را به “سود نسبی” و سود بیگانه شده محدود می‌کند و آن را چنین توضیح می‌دهد:

“ارزش واقعی به وسیله “کمیت” کاری که روی میانگین یک کارگر از کشور به طور عام صورت می‌گیرد، در یک روز، یک هفته یا یک ماه محاسبه می‌شود. ثانیاً: ارزش زندگی فرد کارگر و ضرورت هزینه چه برای جایگزین کردن خواسته‌های شخصی او و [...] ابزار متعلق به حرفه او که باید به طور میانگین در نظر گرفته شود... “سوما:”... ارزش مواد...” (همان منبع صفحات ۲۴۴ تا ۲۴۵). این سه موردی که شناخته شده است قیمت محصول را مشخص می‌کند. این قیمت نباید کمتر از میزان این سه مورد باشد بدین ترتیب این ارزش واقعی است. آن چه که برتر از آن است، سود کارخانه است. بدین ترتیب [...] این مساله متناسب با تقاضا خواهد بود و نوسان قیمت بر مبنای وضعیت محیط اطراف است” (همان منبع صفحه ۲۴۵) و ظهور ضرورت تقاضای زیاد، افزایش بهره‌وری محصولات است... صنایع [...] حیات خود را تنظیم می‌کنند و بر مبنای سود معینی گسترش می‌یابند. (همان منبع صفحه ۲۴۶)

مشخص است که سود سرمایه‌دار منفرد “تولیدکننده” همواره سود نسبی است، همواره سود بیگانه شده است، همواره از میان افزایش قیمت کالاها بیش از ارزش واقعی‌شان به وجود می‌آید و همچنین از فروش بیش از ارزششان. بدین ترتیب اگر همه کالاها به ارزش خودشان فروخته شوند هیچ گونه سودی وجود نخواهد داشت.

استوارت یک بخش مخصوص را در این باره نوشته است؛ او به تفصیل چنین توضیح می‌دهد: “چگونه سودها در ارزش اولیه جای خود را پیدا می‌کنند.” (همان منبع جلد ۳ صفحه ۱۱)

استوارت از یک طرف پذیرش سیستم پولی و تجاری را رد می‌کند. بر طبق نظریه او فروش کالاها بیش از ارزششان و به وجود آمدن سود از آن، باعث ایجاد ارزش اضافه می‌شود که در حقیقت افزایش مثبت ثروت است.^۱ از طرف دیگر او به این نظریه‌اش اکتفا می‌کند که سود سرمایه‌دار منفرد چیزی نیست اما این اضافه قیمت بیش از ارزش، ۱۱۲۲۱ سودی است بیش از اینکه شدن (ارزش اضافه ناشی از کار. توضیح مترجم). بر مبنای نظر او این سود تنها نسبی است. گرفتن از یک طرف منجر به کم شدن از طرف دیگر می‌شود و در نتیجه حرکت آن هیچ چیز بیش از “نوسان بالانس ثروت بین بخش‌های مختلف نیست.”

^۱ - حتا طرفداران نظریه مالی در مورد این سود چنین تصور می‌کردند که درون یک کشور بوجود نمی‌آید بلکه تنها در مبادله با کشورهای دیگر است که در این مورد به همان تفکر مرکانتیلیستی باقی می‌مانند. [که در نظر می‌گرفت که] این ارزش شکل پول را دارد. (طلا و جواهر) و ارزش اضافه به این ترتیب در شکل بالانس تجارت ظاهر می‌شود، که خود را در شکل پولی نشان می‌دهد.

در این قسمت استوارت بیان عاقلانه‌ای از سیستم تجاری و مالی می‌دهد.

خدمت او به تئوری سرمایه این است که نشان می‌دهد چگونه در شرایط تولید، پروسه جدایی بین مالکیت یک طبقه معین و نیروی کار به وجود می‌آید. (۱۳) او توجه زیادی به این پیدایش سرمایه دارد، بدون آن که به طور مستقیم پیدایش آن را بیان کند. هم چنین او این مساله را به عنوان شرایط ایجاد صنایع بزرگ می‌بیند. او پروسه مخصوص کشاورزی را نیز مورد بررسی قرار می‌دهد؛ و هم چنین به درستی توجه می‌کند که محصولات صنعتی تنها از درون پروسه جدایی در کشاورزی به وجود می‌آیند. در نوشته‌های آدام اسمیت این پروسه جدایی به صورت امری که قبلاً کامل شده در نظر گرفته می‌شود.

(کتاب استوارت در سال ۱۷۶۷ در لندن توسط آدام اسمیت نوشته شده، نوشته تورگت [بازتاب‌های شکل گیری و توزیع ثروت] در ۱۷۶۶ و تحقیق در باره طبیعت و ارزش ثروت ملل توسط آدام اسمیت در ۱۷۷۵ نوشته شده است.)

بخش ۲

فیزیوکرات‌ها

۱. تبدیل تحقیق در باره اصل ارزش اضافی از حوزه گردش به حوزه تولید مستقیم. در نظر گرفتن اجاره به عنوان بنیان ارزش اضافی]

تحلیل سرمایه در دوران بورژوازی کار اساسی فیزیوکرات‌هاست. این خدمتی است که آن‌ها را تبدیل به پدر واقعی اقتصاد سیاسی مدرن کرده است. در درجه اول تحلیل اجزاء مادی مختلف به طوری که سرمایه، به وجود آمده و سپس خود سرمایه در جریان پروسه‌ی کار حل می‌شود. نمی‌توان فکر فیزیوکرات‌ها را با همه‌ی موفقیت‌هایشان در باره این اشکال مادی موجود، سرزنش کرد. در مورد مسایلی - نظیر ابزار، مواد خام و غیره - همانند سرمایه که آنها آن را در شکل جدا از شرایط اجتماعی می‌دیدند، آن گونه که در تولید سرمایه‌داری خود را نشان می‌دهد؛ در یک کلمه در شکلی که آنها بنیان‌هایی از پروسه کار به طور عام و مستقل از شکل اجتماعی‌شان هستند - و بدین ترتیب، شکل سرمایه‌داری تولید، شکل ذاتی و طبیعی تولید است. برای فیزیوکرات‌ها اشکال بورژوازی تولید ضرورتاً به عنوان اشکال طبیعی ظاهر می‌شوند. این مساله مربوط به درک آگاهانه آنان بود که معتقد بودند این اشکال، شکل‌های فیزیولوژیکی جامعه است: همان گونه که اشکال از بنیان طبیعی خود تولید به وجود می‌آیند، اشکالی که مستقل از خواست افراد و سیاست‌ها و غیره هستند.

اینها قوانین مادی هستند مشکل تنها مربوط به آن است که قوانین مادی معین یک مرحله تاریخ اجتماعی به عنوان یک قانون مطلق حاکم پذیرفته شده است که در تمام اشکال جامعه همان است. علاوه بر آن چنین تحلیلی که اساس مادی دارد و بر طبق آن سرمایه در درون پروسه کار به وجود آمده، آنان را در وضعیت خاصی قرار می‌دهد. فیزیوکرات‌ها اشکالی را پایه‌گذاری کردند که سرمایه در گردش به خود می‌گیرد (سرمایه ثابت، سرمایه متغیر، هر چند آن‌ها در آن زمان نام‌های دیگری به آن دادند) و به طور عام رابطه بین پروسه گردش و پروسه بازتولید سرمایه. ما به این بخش در قسمت گردش باز خواهیم گشت. (۱۴)

در این دو مساله اصلی آدام اسمیت میراث فیزیوکرات‌ها را به ارث برده است. در این رابطه خدمت او محدود به مشخص کردن مقولات انتزاعی است برای ترکیب بزرگتری از نام‌های ثابتی که او به مقولات متمایز می‌دهد. همان مقولاتی که فیزیوکرات‌ها در تحلیلشان آن‌ها را به وجود آورده بودند.

۱۲۲۳۱ هم چنان که در گذشته دیدیم (۱۵) اساس گسترش تولید سرمایه‌داری به طور عام نیروی کار است که کالائی متعلق به کارگران است، در برابر شرایط کار، به عنوان کالاهایی که در شکل سرمایه هستند و به طور مستقل از کار کارگران وجود دارند. تعیین ارزش نیروی کار، به عنوان یک کالا از اهمیت زیادی برخوردار است. این ارزش معادل زمان کاری است که برای تولید وسائل ضروری زندگی برای بازتولید نیروی کار است یا قیمت وسائل ضروری زندگی برای باقی ماندن کارگر به عنوان یک کارگر. این مساله تنها بر این پایه است که اختلاف میان ارزش نیروی کار و ارزشی که نیروی کار به وجود می‌آورد، قابل مشاهده است - اختلافی که در کالاهای دیگر وجود ندارد.

بدین ترتیب بنیان اقتصاد سیاسی مدرن که وظیفه‌اش تحلیل تولید سرمایه‌داری است، عبارت است از تصور ارزش نیروی کار به عنوان ام مشخص، به عنوان میزان معین - همان گونه که در حقیقت موجود پراتیکی در هر مورد خاص است.

حداقل دستمزد به طور دقیق محور اساسی تئوری فیزیوکرات‌ها را تشکیل می‌دهد. آن‌ها قادر شده‌اند که این مساله را پایه‌گذاری کنند. هرچند که نتوانستند طبیعت خود ارزش را بشناسند. زیرا این ارزش نیروی کار در قیمت ضروری وسائل زندگی، خود را به عنوان حداقل معینی از ارزش مصرف نشان داده است. در نتیجه بدون قرار گرفتن در یک مسیر روشن به عنوان طبیعت ارزش، آن‌ها توانسته‌اند ارزش نیروی کار را درک کنند. بدین ترتیب ضروری بود که این امر در تحقیقات آن‌ها به عنوان مسئله با ارزشی در نظر گرفته شود. علاوه بر آن اگر آن‌ها در مورد در نظر گرفتن حداقل دستمزد به عنوان موضوع غیرقابل تغییر دچار اشتباه شده‌اند - چیزی که در نظر آن‌ها به طور کامل به وسیله طبیعت معین شده و نه آن که به وسیله مرحله‌ای از توسعه تاریخی، چیزی که به خودی خود موضوع مهمی برای گذاشتن گام به جلو است - این مساله به هیچ وجه صحت نتایج آن‌ها را تحت تاثیر قرار نمی‌دهد. همان گونه که اختلاف بین ارزش نیروی کار و ارزشی که به وجود می‌آورد به طور کلی، به ارزشی که خواه بیشتر یا کمتر در نظر گرفته شود، بستگی ندارد.

فیزیوکرات‌ها تحقیقاتشان را به اساس ارزش اضافی از حوزه گردش، به حوزه مستقیم تولید تسری دادند و بدین ترتیب بنیانی را برای تحلیل تولید سرمایه‌داری پایه‌گذاری کردند.

آن‌ها کاملاً به درستی، این اصل اساسی را پایه‌گذاری کردند که تنها کار، مولد است و این که کار موجب ارزش اضافی است. بدین ترتیب کار در جریان تولید ارزشی بیشتر از آن چه که ارزش مصرف آن است، به وجود می‌آورد. بنابراین ارزش مواد خام و سایر مواد مصرف شده به دست می‌آید در حالی که ارزش نیروی کار برابر حداقل دستمزد است. این ارزش اضافی به طور مشخص تنها ایجاد شده از افزودگی کار است که دارنده نیروی کار آن را به سرمایه‌دار بیشتر و بالاتر از معادل کاری که در برابر آن دستمزد دریافت کرده، ارائه داده است.

اما این مساله به این شکل توسط فیزیوکرات‌ها ارائه نشده، زیرا آن‌ها هنوز ارزش را به طور کلی به اصول ساده خود تعبیر نکرده بودند - اصول ساده‌ای که عبارتند از کمیت نیروی کار یا زمان کار.

۱۲۲۴۱ شیوه آن‌ها در توضیح این مساله، ضرورتاً تحت تاثیر دیدگاه عمومی آن‌ها از طبیعت ارزش است دیدگاهی که نوع معینی از فعالیت جامعه موجود انسانی را (کار) در نظر ندارد اما از اشیاء مادی ترکیب یافته است - زمین طبیعت و انواع مختلفی از اشیاء مادی.

اختلاف بین ارزش نیروی کار و ارزش ایجاد شده به وسیله آن - که عبارت است از ارزش اضافی ایجاد شده به وسیله خرید نیروی کاری که برای مصرف کننده آن نیروی کار تامین شده است - به طور کاملاً محسوسی مشخص تر و مسلم تر ظاهر می شود، در تمام شاخه های تولید، در کشاورزی و شاخه های اولیه تولید. مجموعه وسائل معیشتی که نیروی کار از یک سال تا سال دیگر خریداری می کند یا تمام مواد لازم زندگی که می خرد کمتر از مجموع وسائل معیشتی است که او تولید می کند. در کارگاه، به طور عام مستقیماً به نظر نمی رسد که کارگر مرد وسائل اعاشه را تولید می کند یا آن که ارزشی اضافه تر از وسائل اعاشه اش به وجود می آورد. پروسه از درون خرید و فروش می گذرد در حالی که اعمال متنوعی از گردش انجام می شود و تبدیل ارزش به طور کلی برای درک آن ضروری است. در کشاورزی این مساله خودش را به طور مستقیم در افزایش ارزش مصرفی نشان می دهد که به صورت ارزش مصرف تولید شده است که این ارزش به وسیله صاحب کار خریداری می شود و بدین ترتیب می توان بدون آن که تحلیلی از ارزش به طور عام داشت این امر را روشن کرد و بدون درک روشنی از طبیعت ارزش، به آن پرداخت. این هنگامی است که ارزش به ارزش مصرف کاهش می یابد و سپس به طور عام به مواد ضروری برای زندگی تبدیل می شود. بدین ترتیب برای فیزیوکرات ها فقط کار کشاورزی، کار مولد است زیرا این تنها کاری است که ایجاد ارزش اضافی می کند و اجاره تنها شکل اضافه ارزش است که آن ها می شناسند. صنعت گر در صنعت مواد لازم برای اعاشه را افزایش نمی دهد او فقط آن را از شکلی به شکل دیگر تغییر می دهد. مواد - مجموعه مواد مورد نیاز برای اعاشه - از نظر فیزیوکرات ها مواد کشاورزی است. این مساله درست است که نیروی کار ارزش را به مواد لازم زندگی اضافه می کند اما نه از طریق کار خود بلکه از طریق ارزش های تولید شده از کار خودش: از طریق مجموعه وسائل اعاشه ای که او در جریان کارش مصرف می کند که برابر است با حداقل دستمزدی که از کشاورزی دریافت می کند. زیرا کار کشاورزی به عنوان تنها نیروی کار مولد در نظر گرفته می شود، شکل اضافه ارزشی که کار کشاورزی را از کار صنعتی جدا می کند، یعنی اجاره، به عنوان تنها شکل ارزش اضافی در نظر گرفته می شود.

بدین ترتیب سود سرمایه به معنی واقعی، که اجاره تنها شاخه ای از آن است، برای فیزیوکرات ها نمی تواند وجود داشته باشد. سود برای آن ها تنها نوعی از دستمزدهای بالاتری است که به وسیله صاحبان زمین پرداخت می شود و سرمایه داران به عنوان درآمد مصرف می کنند (و بدین ترتیب وارد هزینه تولید به همان ترتیبی می شود که همانند حداقل دستمزد کارگر عادی است)؛ این افزایش ارزش مواد خام که وارد هزینه های مصرفی سرمایه دار می شود، سرمایه داری که همان صنعتگر است، مصرفی است که مولد تولید است، که مواد خام را به تولید جدید تبدیل کرده است.

در انتها ارزش اضافی در شکل سود پول - شاخه دیگری از منفعت - به وسیله بخشی از فیزیوکرات ها مطرح شد، فیزیوکرات هایی همانند میرابوی پیر، که آن را رباخواری و مخالف طبیعت می دانستند. از طرف دیگر تورگات (TORGOT اقتصاددان فرانسوی ۱۷۲۷ - ۱۷۸۱ مدیر اقتصادی لویی پانزدهم م.) توجیه این حرکت را از طریق واقعیتی به دست می آورد که پول سرمایه دار می تواند زمین را بخرد و این اجاره است، و بدین ترتیب سرمایه ی پولی اش به او این اجازه را می دهد که ارزش اضافی را به دست آورد. همان گونه که می تواند آن سود را کسب کند، اگر آن سرمایه را تبدیل به مالکیت زمین کند. بدین ترتیب مفهوم قضیه آن است که منفعت ارزش جدیدی ایجاد نکرده است و هم چنین ارزش اضافی تولید نکرده است؛ این تنها توضیح می دهد که چرا بخشی از ارزش اضافی به وسیله صاحبان زمین کسب می شود و راه خود را به سمت پول سرمایه داران به شکل منفعت پیدا می کند، درست همان گونه که در زمینه های دیگر توضیح داده شده است ۲۲۵۱ || چرا یک بخش از این ارزش اضافی به سمت سرمایه صنعتی راه می برد و در شکل سود خود را نشان می دهد. زیرا نیروی کار کشاورزی تنها کار مولد است. تنها کاری است که ارزش اضافی تولید می کند. شکل ارزش اضافی که کار کشاورزی را از تمام شاخه های دیگر کار، مانند اجاره جدا می کند، شکل عام ارزش اضافی است. سود (interest) صنعتی و منفعت (profit)، صرفاً مقولات مختلفی هستند که اجاره را تقسیم می کنند، و سهم معینی از دستان صاحبان زمین به دستان سایر طبقات منتقل می شود. این نظریه مستقیماً مخالف نظری است که اقتصاددانان بعدی که با آدام

اسمیت شروع می‌شوند، بیان کرده‌اند. زیرا آن‌ها مستقیماً سود صنعتی را به شکلی در نظر می‌گیرند که ارزش اضافی است و اساساً به سرمایه اختصاص دارد و شکلی است از ارزش اضافی. بنابراین به عنوان شکل عام اساسی ارزش اضافی - آن‌ها منفعت و اجاره را به عنوان فرع بر سود صنعتی در نظر می‌گیرند، چیزی که به وسیله سرمایه‌داری صنعتی میان طبقات مختلف تقسیم می‌شود و آن‌ها مشترکاً ارزش اضافی را تصاحب می‌کنند.

علاوه بر دلایلی که قبلاً گفته شد - می‌توان گفت که نیروی کار کشاورزی نیروی کاری است که ایجاد ارزش اضافی به شکل ملموس در آن ظاهر می‌شود و جدای از پروسه گردش آن است. - شماری از مسائل قابل توجه دیگری وجود دارد که نقطه نظر فیزیوکرات‌ها را توضیح می‌دهد.

اول، به این خاطر که اجاره کشاورزی به عنوان سومین عامل اصلی ظاهر می‌شود و به عنوان شکلی از ارزش اضافی است که در صنعت یافت نمی‌شود، یا آنکه صرفاً جنبه انتقالی دارد، این ارزش اضافی بوده است که فراتر و بالاتر از ارزش اضافی (منفعت) است و محتمل‌ترین و واضح‌ترین شکل ارزش اضافی است، ارزش اضافی‌ای است که به نیروی دوم تبدیل می‌شود. آن طور که کارل آران‌ت اقتصاددان مهم در کتاب کار طبیعت (چاپ هانو سال ۱۸۴۵ صفحه ۴۶۱-۴۶۲) می‌گوید: "منظور از کشاورزی" این است که "ارزش به وسیله اجاره از زمین ایجاد می‌شود چیزی که در صنعت و تجارت دیده نمی‌شود؛ ارزشی که فراتر از آن چیزی است که کار و سرمایه به کار گرفته شده را به طور کامل جایگزین کند"

دوم: کنار گذاردن تجارت خارجی از محاسبه - آن طور که فیزیوکرات‌ها به درستی آن را انجام داده‌اند، می‌تواند در یک مطالعه‌ی انتزاعی از جامعه بورژوازی انجام گیرد. - مشخص است که شماری از کارگران صنعتی در کارگاه‌ها و سایر مکان‌ها مشغول به کار هستند و به طور کامل از کشاورزی جدا هستند - "مردان آزاد" آن طور که استوارت آن‌ها را نامگذاری می‌کند - به وسیله انبوهی از تولیدات کشاورزی تغذیه می‌شوند که کارگر مزرعه آن‌ها را فراتر از مصرف شخصی‌اش تولید می‌کند.

"مشخص است که نسبت تعدادی از آن اشخاص که بدون کار کشاورزی باقی مانده‌اند باید کاملاً به وسیله نیروهای تولیدی کشاورزی اندازه گرفته شوند" (ریچارد جان در کتاب تقسیم ثروت، لندن ۱۸۳۱، صفحه ۱۵۹-۱۶۰)

بنا بر این کار کشاورزی برای ارزش اضافی پایه طبیعی را تشکیل می‌دهد (در این باره نگاه کنید به یادداشت قبلی ۱۶) نه فقط در حوزه خودش بلکه هم چنین برای تمام شاخه‌های مستقل دیگر کار و همچنین برای ارزش اضافی که به وسیله آن شاخه‌ها ایجاد می‌شود. مشخص است که در اینجا باید به ایجادکنندگان ارزش اضافی توجه شود. به همان گونه که وجود ارزش، به صورت کار مشخص و زمان کار به طور معین در نظر گرفته می‌شود و نه کار انتزاعی با اندازه‌گیری‌هایش.

۱۲۲۶۱ سوم: تمام ارزش اضافی، نه فقط نسبی بلکه مطلق، وابسته به نیروی کار تولیدی معین است. اگر تولید نیروی کار به آن چنان مرحله‌ای از گسترش برسد که یک کارگر در زمان کار مشخص به اندازه وسایل زندگی خودش کار کند نه بیشتر از مقدار لازمی که برای زنده ماندنش ضروری است، در این صورت هیچ ارزش اضافی وجود نخواهد داشت و هیچ اختلافی به طور کلی بین ارزش نیروی کار و ارزشی که ایجاد می‌کند بوجود نمی‌آید. امکان کار اضافی و هم چنین ایجاد ارزش اضافی در جریان تولید به وسیله نیروی کار به وجود می‌آید. شرایط تولید کار امکان ایجاد ارزشی بیشتر از نیروی کار را فراهم می‌آورد و می‌تواند چیزی بیش از نیازهای نیروی کار که در جریان زندگی به آن احتیاج دارد، تولید کند و در حقیقت این تولید است که سطحی از تولید را به وجود می‌آورد که می‌تواند پیش‌زمینه نقطه آغاز باشد، و باید اول باشد - به همان گونه که ما در قسمت دوم مشاهده کردیم - این تولید ارزش اضافی ظهور خودش را در کار کشاورزی نشان داده است. بدین ترتیب ظهور آن به عنوان هدیه طبیعت است یعنی

نیروی مولد طبیعت است. بدین ترتیب در کشاورزی از خیلی وقت پیش میزان وسیعی از همکاری نیروهای طبیعی وجود دارد- افزایش نیروی کار بشر از درون کاربرد و بهره‌کشی از نیروهای طبیعت است که به طور اتوماتیک انجام گرفته است. این بهره‌وری از نیروی طبیعت در سطح وسیعی در مانوفاکتورها ظاهر شدند و تنها با گسترش صنایع بزرگ خود را نشان دادند. مرحله معینی در گسترش کشاورزی خواه در یک کشور مفروض و یا در کشوری دیگر، ایجادکننده پایه‌هایی برای گسترش سرمایه است. هنگام رسیدن به این نقطه، ارزش اضافی مطلق با نسبی منطبق می‌شود (بوچانان - یک نظریه‌پرداز برجسته فیزیوکرات- این مساله را در مقابل نظر آدام اسمیت بیان می‌کند. آنجا که سعی می‌کند نشان دهد که گسترش کشاورزی منجر به ظهور شهرهای صنعتی مدرن شد.)

چهارم: بدین ترتیب شرایط خاص و مهم فیزیوکرات‌هاست که آنها را به این مساله کشانده است که ارزش و ارزش اضافی ناشی از گردش و دست به دست شدن نیست بلکه ناشی از تولید است. آن‌ها ضرورتاً با مقابله با مرکانتلیست‌ها و مونیتاری‌ها (طرفداران حاکمیت پول، م) نظراتشان را آغاز کردند و این تقابل را با آن شاخه تولید که می‌توانست به طور کامل جدا از گردش و مستقل از آن در نظر گرفته شود و هم چنین از مبادله جدا باشد که این نظرات پیش زمینه مبادله نه تنها بین انسان و انسان بود بلکه مبادله بین انسان و طبیعت را نیز در بر می‌گرفت.

۲. تضاد در سیستم فیزیوکرات‌ها: پوسته فئودالی سیستم و محتوای بورژوازی؛ دوگانگی ارزش اضافی

بدین ترتیب تضادهایی در سیستم فیزیوکرات‌ها مشاهده می‌شود. در حقیقت سیستم فیزیوکرات‌ها اولین سیستمی بود که تولید سرمایه‌داری را تحلیل کرد و بیانگر شرایطی است که سرمایه در آن تولید می‌شود و این که در درون سرمایه‌داری چگونه سرمایه تولید می‌شود و آن را به عنوان قوانین طبیعی درونی تولید می‌داند. از طرف دیگر این وضعیت بازتولید بورژوازی سیستم فئودالی است و شرایط حاکمیت مالکیت زمین را بازسازی می‌کند؛ و در فضاهای صنعتی که در درون آن سرمایه برای اولین بار با استقلال گسترش یافته است، به عنوان شاخه‌های غیرتولیدی نیروی کار می‌نمایند و آن‌ها را به عنوان زوائد صرف کشاورزی در نظر می‌گیرد. اولین شرط برای گسترش سرمایه، جدایی مالکیت زمین از کار است - وجود زمین، شرط آغازین نیروی کار به عنوان یک نیروی مستقل است که بالاچار در اختیار طبقه ی جدا از آن است و در مقابل نیروی کار است. بدین ترتیب فیزیوکرات‌ها صاحبان زمین را به عنوان سرمایه‌داران زمین در نظر می‌گیرند که ارزش اضافی را به خود اختصاص می‌دهند. فئودالیسم از نقطه نظر تولید سرمایه‌داری به تصویر کشیده شده و توضیح داده می‌شود؛ کشاورزی به عنوان شاخه‌ای از تولید انجام وظیفه می‌کند به طوری که تولید سرمایه‌داری - که عبارت از تولید ارزش اضافی است - به صورت وسیعی ظاهر می‌شود. در عین حال فئودالیسم سازنده بورژوازی است و جامعه بورژوازی صورت ظاهر فئودالیسم را ارائه می‌دهد.

این صورت ظاهر، طرفداران دکتر کاسنی (QUESNY) را در میان اشراف فریب داد، کسانی همانند میرابوی پیر بوالهوس و پدرسالار. در میان نمایندگان بعدی فیزیوکرات‌ها ۱۱۲۲۷۱ به خصوص تورگت (TURGOT) درهم آمیختگی کاملاً از بین رفت و سیستم فیزیوکراتیک خود را به عنوان جامعه سرمایه‌داری جدیدی نشان داد که در چارچوب جامعه فئودالی حاکم شده است. بدین ترتیب این هماهنگی در جامعه بورژوازی در دوره‌ای به وجود آمد که راه خود را از شیوه فئودالی کاملاً جدا می‌کرد. نقطه آغازین این وضعیت در فرانسه بود در کشوری که کشاورزی در آن مسلط بود و نه در انگلستان که صنایع، تجارت و دریانوردی در آن مسلط بود. در کشور اخیر به طور طبیعی توجه به گردش معطوف بود، در حقیقت این کشور ارزش به وجود می‌آورد. تولید کالا تنها زمانی صورت می‌گیرد که کار اجتماعی عمومی، به صورت پول، ظاهر شود. بدین ترتیب همان گونه که مشخص است مساله مربوط به شکل ارزش نمی‌شود بلکه به میزان ارزش مربوط است.

و افزایش ارزش، سود سلب مالکیت- که عبارت است از سود نسبی که استوارت آن را توصیف کرد - همان چیزی است که نظر را جلب می‌کند. اما اگر ارزش اضافی در خود فضای تولید ایجاد شود، ضروری است که قبل از هر چیز به آن شاخه تولیدی بپردازیم که ارزش اضافی به طور مستقلانه بر روی گردش آن پایه‌گذاری شده است، که همان کشاورزی است. بدین ترتیب پیشگامی در کشورهایی است که در کشاورزی حاکم هستند. ایده‌های مربوط به این فیزیوکرات‌ها به صورت آشکال پراکنده در نوشته‌های قدیمی که آن‌ها ارائه دادند پایه‌ریزی شده، که بخشی برای مثال در نوشته‌های بوزگالبرت (BOISGUILLEBERT) در خود فرانسه است. اما این تنها فیزیوکرات‌هایی بودند که ایده‌هایشان در یک دوره ساخت سیستم فیزیوکراتیک، گسترش یافت.

نیروی کار کشاورزی به خاطر نیازهای ضروری وابسته به حداقل دستمزد است.^۲ بازتولیدی بیش از این نیازهای ضروری، افزایشی است که همان اجاره است، همان ارزش اضافه است، که به وسیله صاحبان شرایط اساسی کار یعنی طبیعت، - تصاحب می‌شود. بدین ترتیب آنچه که آن‌ها می‌گویند عبارت از این نیست که: کارگران بیش از زمان کار لازم برای بازتولید نیروی کارشان کار می‌کنند؛ ارزشی که کارگر تولید می‌کند بیش از ارزش نیروی کار اوست؛ یا آن که نیروی کار در دوره کاری چیزی ارائه می‌دهد که بزرگتر از کمیت نیروی کاری است که او به شکل دستمزد دریافت می‌کند. اما آن چه آن‌ها می‌گویند این است که: میزان ارزش مصرفی که کارگر در طی دوره تولید مصرف می‌کند کمتر از میزان ارزش مصرفی است که او ایجاد می‌کند و بدین ترتیب یک افزایشی از ارزش اضافی کنار گذاشته می‌شود. - هنگامی که کارگر تنها برای زمان مورد نیاز جهت بازتولید نیروی کارش مصرف می‌کند، هیچ گونه افزایشی به وجود نمی‌آید اما فیزیوکرات‌ها تنها به نقطه‌ای متمرکز شده‌اند که توان تولیدی زمین این امکان را به وجود می‌آورد که دارنده نیروی کار، در روز کاریش، که کیفیت معینی در نظر گرفته شده است، بیش از آن چه که برای مصرف مواد لازم جهت ادامه زندگی نیاز دارد، تولید می‌کند. ارزش اضافی بدین ترتیب به عنوان هدیه طبیعت ظاهر می‌شود، بدین ترتیب همکاری معین کیفیتی از مواد ارگانیک - دانه‌های گیاهی، تعدادی حیوان - نیروی کار را قادر می‌سازد تا مواد غیر ارگانیک بیشتری را به ارگانیک تبدیل کند.

از طرف دیگر این عطیه‌ای است که به صاحب زمین داده می‌شود تا در برابر صاحب نیروی کار به عنوان یک سرمایه‌دار ظاهر شود. او برای نیروی کار پرداخت می‌کند و در برابر، صاحب نیروی کار به او چیزی به نام کالا ارائه می‌دهد، و در برابر او نه فقط چیز معادلی دریافت می‌کند بلکه ارزش بزرگتری را به خودش اختصاص می‌دهد که از به کار گرفتن این نیروی کار ناشی شده است. بیگانه شدن شرایط مادی کارگر از نیروی کار خودش در این مبادله مسلم فرض شده است. نقطه آغاز، صاحب زمین فئودال است اما او به مرحله‌ای می‌رسد که به عنوان سرمایه‌دار ظاهر می‌شود، به عنوان یک مالک کامل کالاها، کسی که کاربرد مصرف کالاها را در مبادله با کارگر برای کارش قابل استفاده می‌سازد و نه تنها معادل آن را دریافت می‌کند بلکه اضافه‌ای بیش از معادل دریافت می‌کند زیرا او معادل نیروی کار را به عنوان یک کالا پرداخت کرده است. در اینجا کارفرما با نیروی کار آزاد همانند صاحب یک کالا برخورد می‌کند. به زبان دیگر این صاحب زمین اساساً یک سرمایه‌دار است. با در نظر گرفتن این که سیستم فیزیوکراتی مارک خود را در این مساله زده است، بدین ترتیب جدایی کارگر از زمین و از مالکیت زمین شرط اساسی برای ۱۲۲۸ || تولید سرمایه‌داری و تولید سرمایه است.

بنا بر این تضادها در این سیستم: این اولین بار بود که ارزش اضافی به وسیله تملک نیروی کار دیگران توضیح داده شد و در حقیقت توضیح این تصاحب بر مبنای مبادله‌ی کالاها داده شد؛ اما این مساله به معنای دیدن ارزش به طور کلی به عنوان شکلی از کار اجتماعی نیست و این که ارزش اضافی به عنوان کار اضافی باشد. برعکس این تفکر ارزش را صرفاً به عنوان ارزش مصرف، صرفاً به عنوان وسیله مادی زندگی، و ارزش را به عنوان هدیه‌ای از طبیعت در نظر می‌گیرد که به کار برمی‌گردد و این در جایی است

^۲ - ضروری ترین و واجب ترین - (توضیح ادیتور)

که کیفیت ارائه شده از مواد ارگانیک، کمیت بزرگتری را ارائه می‌دهد. از یک طرف این تفکر اجاره را بخش بخش می‌کند - این شکل اقتصادی مالکیت زمین است - در پیچ و خم فئودالی، و آن را به ارزش اضافی صرف کاهش داده که از دستمزد کارگر به دست می‌آید. از طرف دیگر این ارزش اضافی مجدداً در مسیر فئودالی توضیح داده می‌شود، به گونه‌ای که از طبیعت بیرون آمده و نه از جامعه، از ارتباط انسان‌ها با خاک، نه از روابط اجتماعی. ارزش خودش صرفاً تبدیل به ارزش مصرف می‌شود و بدین ترتیب به مواد لازم برای زندگی، اما آن چه مجدداً در این اعاشه‌ی مادی به فیزوکرات‌ها کمک می‌کند کمیت آن است - افزایش ارزش مصرف تولید فراتر از آنچه مصرف شده؛ به این معنا که صرفاً مناسبات کمی ارزش‌های مصرف با یکدیگر، ارزش مبادله صرف آن‌هاست، که در نهایت به زمان کار مربوط می‌شود.

تمام اینها تضاد سرمایه‌داری تولید است و در حالی است که سرمایه‌داری از درون جامعه فئودالی بیرون می‌آید و جامعه فئودالی خودش را تنها در مسیر تبدیل به بورژوازی قرار می‌دهد، اما هنوز شکل مخصوص خودش را کشف نکرده است - چیزی همانند فلسفه‌ای که ابتدا خودش را در درون شکل مذهبی، آگاه می‌سازد و سپس از طرف دیگر مذهب را تخریب می‌کند، در عین حال از طرف دیگر در محتوای پوزیتیویستی خود، هنوز تنها در درون این فضای مذهبی حرکت می‌کند ایده‌الیستی شده و تقلیل یافته به دوره‌های عقلی.

بدین ترتیب در نتایجی که فیزوکرات‌ها خودشان به دست آوردند، ظاهراً با احترام به مالکیت زمین، تبدیل به نفی آن اقتصاد شد و تأیید تولید سرمایه‌داری است. از یک طرف تمام مالیات‌ها بر روی اجاره زمین سنگینی می‌کرد یا به زبان دیگر مالکیت زمین بعضاً توقیف شده است که همان چیزی است که انقلاب فرانسه تلاش کرد از آن بگذرد و در انتها نتیجه آن گسترش کامل اقتصاد سیاسی مدرن طرفداران ریکاردو بود. با جایگزینی بار مالیات به طور کامل بر اجاره زمین، زیرا آن اجاره تنها ارزش اضافی است - نتیجتاً هر گونه مالیات در اشکال دیگر درآمد نهایتاً به مالکیت زمین برمی‌گردد، اما در یک مسیر چرخشی و بدین ترتیب در یک مسیر سخت اقتصادی، آن موانع تولید - مالیات گرفتن و آن چه که متعلق به آن است از اشکال مداخلات دولتی، از خود صنایع بیرون می‌آید و بعداً به همین ترتیب از تمام اشکال مداخله دولتی آزاد می‌شوند. این ظاهراً برای سود رساندن به مالکان زمین انجام می‌شود، نه آن که برای سود رساندن به صنعت در خدمت به صاحبان زمین.

در ارتباط با این مساله است که می‌گویند بگذار هر کار می‌خواهد بشود (۲)؛ رقابت آزاد بلا مانع باشد. پاکسازی صنعت از تمام مداخلات دولت و انحصارات و غیره ... بدین ترتیب صنعت (آن گونه که فیزوکرات‌ها آن را می‌بینند) هیچ چیزی خلق نمی‌کند بلکه فقط وسیله انتقال ارزش ارائه شده به وسیله کشاورزی به شکل دیگر است؛ بدین ترتیب صنعت ارزش جدیدی به آن‌ها اضافه نمی‌کند بلکه ارزش‌های ارائه شده را به آن‌ها باز می‌گرداند، هر چند در شکل تغییر یافته، به عنوان معادل؛ این مساله به طور طبیعی مطلوب است که پروسه تبدیل باید بدون تخریب انجام شود و به ارزانترین وسیله؛ و این تنها از میان رقابت آزاد امکان‌پذیر است؛ که با استقرار تولید سرمایه‌داری با تجهیزات خود امکان‌پذیر می‌شود. رهایی جامعه بورژوازی از دیکتاتوری مطلق که بر روی خرابه‌های جامعه فئودالی پایه‌گذاری می‌شود تنها با منافع فئودال‌های صاحب زمینی جایگزین می‌شود که تبدیل به سرمایه‌دار شده‌اند ۱۲۲۹۱ و تنها منجر به ثروتمند شدن آن‌ها می‌شود. سرمایه‌داری تنها هنگامی سرمایه‌داری است که منافع صاحبان زمین را تأمین کند، درست همان گونه که اقتصاد سیاسی در گسترش اخیر خود می‌تواند آن‌ها را سرمایه‌دارانی بنامد تنها علاقه‌مند به طبقه کارگر.

^۳ - بگذار برود، بگذار عمل کند، (بگذار مردم هر طور که انتخاب می‌کنند عمل کنند)؛ در حقیقت می‌خواهد که حکومت مداخله‌ای در زندگی اجتماعی کشور نکند. (ادیتور)

بدین ترتیب می‌توان مشاهده کرد که تعداد اندکی اقتصاددان‌های مدرن [نظیراً هر ایچین دایر (Herr Eugene Daire) (که کارهای فیزیوکرات‌ها را چاپ کرد و از آن‌ها در یک مقاله تجلیل کرد)، که فیزیوکرات‌ها را درک کرده‌اند، وقتی که تئوری‌های مخصوص آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهند - تئوری‌هائی در باره گسترش توان تولید از نیروی کار کشاورزی، از اجاره به عنوان تنها منبع ارزش اضافی، و از صاحبان زمین به عنوان پیش زمینه اساسی در سیستم تولید - به گونه‌ای که گویا آن‌ها هیچ رابطه‌ای نداشته‌اند و تنها به طور اتفاقی با اظهاراتشان در مسیر آزادی رقابت در صنایع بزرگ قرار گرفته‌اند، که معنی آن تولید سرمایه‌داری است. هم‌زمان با آن، این مساله قابل درک است که چگونه فنودالیسم این سیستم را متعادل می‌کند، به همان ترتیب که اشراف آریستوکرات صحبت از روشنگری می‌کردند و وظیفه خود می‌دانستند که به نفع شماری از لردهای فنودال به صورت حامیان احساساتی و تبلیغاتی سیستمی باشند که در اساس آن سیستم، بیان رشد سیستم بورژوازی تولید باشد که مبنای آن نابودی فنودالیسم است .

۳. کاسنی همراه با سه طبقه در جامعه. فراتر از گسترش تئوری فیزیوکرات‌ها به وسیله تورگت: اساس یک تحلیل عمیق از مناسبات سرمایه‌داری]

ما اکنون شماری از نقل‌قول‌ها را بررسی می‌کنیم بعضاً برای روشن کردن و بعضاً برای حمایت از آن‌هایی که تزه‌ای پیش از ما را ارائه داده‌اند. کاسنی خودش در تحلیلی که در مورد اقتصاد نوشته است، می‌گوید: ملت ترکیب یافته از سه طبقه شهرنشین است:

“طبقه تولیدکننده” (کارگران کشاورزی). “طبقه صاحب زمین و طبقه سترون” (تمام شهروندانی که مشغول به خدمت دیگران هستند و یا کارگران دیگری که متفاوت با کشاورزی هستند) (فیزیوکرات‌ها و دیگران، چاپ پاریس ۱۸۴۸ قسمت یک، صفحه ۵۸).

تنها کارگران کشاورزی، نه صاحبان زمین، به عنوان طبقه تولیدکننده در نظر گرفته می‌شوند، به عنوان طبقه‌ای که ایجاد ارزش اضافی می‌کند. اهمیت طبقه صاحبان زمین آن است که سترون نیستند زیرا آن‌ها نمایندگان ارزش اضافی هستند که در حقیقت وجود آن‌ها خالق ارزش اضافی نیست بلکه به طور وسیعی در حقیقت ارزش اضافی را تصاحب می‌کنند.

با تورگت، سیستم فیزیوکراتیک به طور وسیعی گسترش یافت. در بسیاری نوشته‌های اولیه تورگت هدیه خالص طبیعت عبارت است از ارزش اضافی و از طرف دیگر ضرورت کارگر آن است که یک افزایشی را ارائه دهد که بیش از دستمزد ضروری اوست. او این مساله را به وسیله جدایی کارگر از شرایط کار توضیح می‌دهد و اینکه آن‌ها با کارشان به عنوان ملکیت طبقه‌ای هستند که از آنها برای خرید و فروش استفاده می‌کند.

اولین دلیلی که چرا نیروی کار کشاورزی به تنهایی مولد است این است که او مبنای طبیعی دارد و پیش شرط تداوم تمام اشکال دیگر کار است.

“نیروی کار او (مرد کشاورز) در مسیر کار میان افراد مختلف در جامعه تقسیم می‌شود، و در عین حال تقدم خود را حفظ می‌کند... و به عنوان نیروی کاری، غذای خودش را آماده کرده است؛ با انواع مختلف نیروی کاری که ارائه می‌دهد. حتی هنگامی که او به تنهایی کار می‌کند مجبور است که انواع مختلف چیزهای مورد نیاز خودش را به دست آورد. بدین ترتیب ما نه تقدم نیروی کار داریم و نه احترام و ویژگی برای آن، این یک ضرورت فیزیکی است... آن چه نیروی کار او باعث تولید در زمین می‌شود فراتر از خواست‌های شخصی اوست و آن عبارت است از تنها بنیانی برای دستمزدی که تمام اعضای دیگر جامعه در مبادله برای نیروی کارشان دریافت می‌کنند. سپس برای قابل استفاده کردن قیمت این چیزی که در مبادله برای خریدن تولید مرد کشاورز به او می‌پردازند، تنها برگرداندن دقیقاً همان چیزی‌هائی (به عنوان مواد اولیه) به

اوست که آن‌ها از او دریافت می‌کنند. ما در این جا بنیان‌های مختلفی داریم ۱۳۳۰۱ بنیان‌های مختلفی میان این دو نوع از کار " (بررسی شکل‌گیری تقسیم ثروت ۱۷۶۶. تورگت چاپ ۱۸۴۴ صفحه ۹ و ۱۰).

بدین ترتیب چگونه ارزش اضافی به وجود می‌آید؟ این ارزش اضافی از گردش به وجود نمی‌آید بلکه در جریان گردش محقق می‌شود. تولید به ارزش خود فروخته شده است و به بالاتر فروخته نشده هیچ افزایش قیمتی بر روی ارزش ایجاد نشده است بلکه از آن جا که آن کالا به ارزش خود فروخته شده است، فروشنده یک ارزش اضافی را محقق کرده است. این تنها هنگامی امکان‌پذیر است که ارزشش به طور کامل به آن نیروی کار پرداخت نشده است. ارزشی که او آن را فروخته است، این بدان علت است که تولید شامل بخشی از ارزش است که به وسیله خریدار پرداخت نشده است، در حقیقت آن نیروی کار به طور برابر جبران نشده است. و این امر بر مبنای نیروی کار کشاورزی است. فروشنده چیزی را می‌فروشد که نخریده است. تورگت در ابتدا این افزایش خریداری نشده را به عنوان هدیه خالص طبیعت در نظر گرفت. در عین حال ما خواهیم دید که در نوشته‌های این هدیه خالص طبیعت تبدیل به ارزش اضافی کارگر می‌شود که صاحب زمین آن را خریداری نکرده است، اما آن را در تولید کشاورزی فروخته است.

"به زودی نیروی کار کشاورز مشخص می‌کند که بیش از آن چه که نیاز دارد تولید می‌کند. او می‌تواند با این افزایش که طبیعت به او به عنوان هدیه ارائه می‌دهد بیش و فراتر از دستمزدش، محصول تولید کند. خریدن نیروی اعضای دیگر جامعه این امر را محقق می‌کند. پس از آن با فروش آن نیروی کار به صاحب زمین تنها به میزان اعاشه دریافت می‌کند؛ اما کشاورز بیش از اعاشه خود ثروتی را جمع می‌کند که مستقل است و یک بار مصرف است، چیزی که او نخریده است اما آن را فروخته است. بدین ترتیب او تنها منبع ثروت است که با گردش خود تمام نیروی کار جامعه را به حرکت در آورده است. زیرا او تنها کسی است که نیروی کارش بیشتر و برتر از دستمزد کارش تولید می‌کند" (همان منبع ص ۱۱).

در تصور اولی که ما داریم، برای شناخت اساس ارزش اضافی - آن چیزی است که ارزشش در هنگام فروش محقق می‌شود، بدون آن که فروشنده معادلی برای آن ارائه داده باشد، بدون این که دارنده‌اش آن را خریده باشد. اما در مرحله دوم این امر به وسیله هدیه خالص طبیعت دریافت می‌شود. این افزایشی است برتر از دستمزد نیروی کار؛ زیرا پس از تمام چیزها، این هدیه طبیعت است، آن وابسته به توان تولید طبیعت است که کارگر قادر است آن را در روز کاری خود بیش از آن چه که برای بازتولید نیروی کارش لازم است، تولید کند و همچنین بیش از مبلغ دستمزدش. در اولین تصور مجموع تولید هنوز به وسیله خود کارگر تصاحب می‌شود... اما این مجموعه تولید به دو بخش تقسیم می‌شود اولین بخش شکل دستمزد دارد؛ که به عنوان دستمزد نیروی کار، خود را نشان می‌دهد، که خودش را به عنوان بخشی از تولیدی نشان می‌دهد که ضروری برای بازتولید نیروی کار است. که این مبلغ برای زندگی است. بخش دوم که ورای بخش اول است هدیه طبیعت و در شکل ارزش اضافی است. طبیعت این ارزش اضافی، این هدیه خالص طبیعت شکل مشخصی دارد، و آن هنگامی است که از جانب مالکان زمین محصول برداری می‌شود. وقتی که محصول مالکان از زمینشان کنار گذاشته می‌شود و دو قسمت تولید، دستمزد و ارزش اضافی، به دو طبقه متفاوت داده می‌شود، یکی به عنوان دستمزد کارگر و یکی به صاحب زمین.

شکل‌گیری یک طبقه از کارگران مزدبگیر چه در میان مانوفاکتورها و چه در خود کشاورزی - در مرحله اول کارگران مانوفاکتورها که تنها به عنوان مزدبگیر هستند (کسانی که مزد یا مقرری دریافت می‌کنند) کارگران مزدبگیر مالکان مزارع - نیازمند جدایی شرایط کار از نیروی کار است، و مبنای این قضیه عبارت از آن جدایی است که خود زمین تبدیل به مالکیت خصوصی بخشی از جامعه می‌شود، به طوری که بخش‌های دیگر از این شرایط واقعی جدا شده تا آن که نیروی کار خودشان را مورد استفاده قرار دهند.

“در مراحل اولیه هیچ نیازی به جدایی مالکان از کشاورزان نیست... در این مراحل اولیه، همان گونه که هر صنعت‌گر، هر زمینی را که می‌خواهد پیدا می‌کند ۲۳۱۱ || او را نمی‌توان جهت کار برای دیگران فریب داد... بلکه در پایان تمام زمین‌ها صاحب پیدا می‌کنند، و آن‌هایی که مالکیت ندارند در ابتدا هیچ منبع دیگری به جز مبادله نیروی کار موجود در بازویشان ندارند. نتیجه آن می‌شود که به صف طبقه مقررری بگير می‌پیوندند” (یعنی طبقه استادکاران، کلیه کارگران غیرکشاورزی) “برای سهم اضافه تولید از مالکان محصولات کشاورزی.” (همان منبع ص ۱۲)

مالک زمین کشاورزی با افزایش قابل توجهی که زمین به کار او می‌دهد، می‌تواند “به افراد مزد بپردازد تا آن که زمینش را کشت کنند؛ و برای افرادی که با دستمزد زندگی می‌کنند آن چنان مناسب است که آن‌ها را در شغلشان به اندازه هر کس دیگری منتفع می‌کند. بنابراین مالکان زمین مجبور به جدایی از کار کشاورزی هستند و به همان ترتیب که بوده است... مالکان زمین شروع می‌کنند به حرکت در جهت کار کشاورزی زمین بر مبنای کارمزدی.” (همان منبع ص ۱۳)

بدین ترتیب بود که رابطه بین سرمایه و کار مزدی از خود کشاورزی به وجود آمد. این مساله هنگامی به وجود آمد که عده‌ای از مردم خودشان را در شرایطی یافتند که صاحب وسائل کار نبودند - که سرآمد این وسائل کار زمین بود- و هیچ چیز جز فروش نیروی کارشان نداشتند.

هر چند برای کارگر مزدبگیری که نمی‌تواند کالایی تولید کند بلکه باید نیروی کارش را بفروشد، حداقل دستمزد باید معادل لوازم ضروری زندگی باشد. در نتیجه ضرورتاً قانونی به وجود خواهد آمد که ناظر بر مبادله نیروی کار با صاحب شرایط کار است.

“کارگر صرف که تنها بازوها و مهارتش را در اختیار دارد و هیچ چیز دیگری جز فروش نیروی کارش به دیگران ندارد... او نمی‌تواند از هر نوع کاری کوتاهی کند، و به عنوان جوهر حرکت، این کار باید انجام شود، و دستمزد کارگر محدود به آن چیزی است که برای بازیافت نیروی کارش ضروری است.” (همان منبع ص ۱۰)

از هنگامی که کارمزدی به وجود آمد، “تولید زمین به دو بخش تقسیم شد؛ یک بخش در برگیرنده گذران زندگی و انتفاع مرد کشاورز، که به عنوان دستمزد کار او پرداخت می‌شد و شرایطی که در آن شرایط او در حوزه مالکیت به کشاورزی می‌پرداخته است. آنچه باقی می‌ماند عبارت است از بخش مستقل و قابل مصرف که زمین به عنوان هدیه خالص به کشاورزی تقدیم کرده است که آن را می‌کارد که بیش و فراتر از کاری است که او انجام داده است و این سهم مالک است و یا درآمدی است که بعداً می‌تواند بدون کار وجود داشته باشد و هر گونه که بخواهد آن را مصرف کند.” (همان منبع ص ۱۴)

هدیه خالص زمین اکنون به عنوان هدیه‌ای که قبلاً برای تو تعیین شده است یعنی برای آن کسی که زمین را می‌کارد مشخص شده و بدین ترتیب هدیه‌ای است که به وسیله کار به وجود می‌آید؛ همان گونه که نیروی مولد کار بر زمین اعمال می‌شود، نیروی تولیدی که دارندگان نیروی کار با کاربرد نیروی طبیعت آن را از زمین بیرون می‌آورند- اما این مساله هنگامی از زمین بیرون می‌آید که نیروی کار اعمال شود. بدین ترتیب در دستان صاحب زمین چیزی بیش از هدیه طبیعت اضافی نیست. اما به عنوان مالک زمین- بدون یک معادل- از نیروی کار دیگران، از میان توان تولید طبیعت، قادر می‌شود وسایل زندگی را بیش از نیازهای خودش تولید کند. به علت آن که آن دستمزد کار محدود می‌شود به آنچه که برای خودش اختصاص داده است، خارج از تولید کار، که تنها آن چیزی است که برای خریدن آن ضروری است. “(یعنی کارگر).” وسائل زندگی او

“تولیدکننده کشاورزی دستمزد خود را تولید می‌کند و علاوه بر آن درآمدی را که برای پرداخت به تمام طبقه صنعت‌گران و سایر مقررری‌بگیران پس‌انداز می‌کند... مالک زمین هیچ چیز به جز کار کشاورز ندارد” (بدین ترتیب تنها هدیه طبیعت نیست)؛ “او از صاحب کار ۲۳۲۱ || وسائل

اعاشه خود را دریافت می‌کند و این که آن صاحب کار به کارگران حقوق‌بگیر دیگر مزدشان را پرداخت می‌کند. کشاورز نیاز به مالک دارد تنها به وسیله قراردادهای و قوانین... ” (همان منبع ص ۱۵)

بنابراین در این مسیر ارزش اضافی به طور صریح قسمتی از کار کشاورز است که مالک آن را تصاحب می‌کند بدون آن که هیچ معادلی در برابر آن بپردازد و مالک تولید کار او را می‌فروشد بدون آن که آن را بخرد. آن چه که در فکر تورگت است تنها آن نیست که ارزش مبادله مربوط به خود زمان کار است. بلکه افزایش تولیداتی که کار کشاورزان به مالک ارائه می‌دهد بالاتر از دستمزدی است که می‌گیرد؛ در عین حال هر افزایشی در تولیدات تنها مربوط به میزان زمانی است که کشاورز کار می‌کند که در اختیار صاحب زمین قرار می‌گیرد و بیشتر از زمانی است که او برای بازتولید دستمزدش کار می‌کند.

بنابراین ما مشاهده می‌کنیم که چگونه با وجود محدودیت‌ها در کار کشاورزی، فیزیوکرات‌ها به درستی ارزش اضافی را درک کرده‌اند؛ آن‌ها ارزش اضافی را به گونه‌ای می‌بینند که محصول کار کارگران مزدی است، در عین حال آن‌ها باور دارند این کار در شکل مشخص خود به صورت ارزش مصرف جلوه می‌کند.

توضیح سرمایه‌دارانه کشاورزی - اجازه بهره‌برداری یا فروش اقساطی زمین - است. ممکن است گفته شود آن گونه که به وسیله تورگت توصیف شده “پیشرفته‌ترین متد است اما این امر مستلزم آن است که زمین قبلاً غنی باشد.” (همان منبع ص ۲۱)

> با توجه به مسئله ارزش اضافی، ضروری است که از فضای گردش به فضای تولید نقل مکان کنیم. می‌توان گفت ارزش اضافی از مبادله کالا به کالا به سادگی استنتاج نشده، بلکه از مبادله‌ای که در جریان تولید اتفاق افتاده و از مبادله بین صاحبان شرایط کار و خود کارگران به وجود آمده است. همچنین مقابله این دو به عنوان صاحب کالا است و در نتیجه هیچ گونه تصویری در اینجا از تولید مستقل از مبادله نیست. <

> در سیستم فیزیوکراتیک، مالکان [صاحبان زمین] ولی نعمتان هستند (پرداخت‌کنندگان مزد) کارگران مانوفاکتورها در تمام شاخه‌های صنعت یا کارگران مزدی هستند و یا مقرری‌بگیران. در نتیجه آن‌ها عبارت‌اند از حاکمان و حکومت‌شوندگان. <

تورگت شرایط کارگر را به این صورت ترسیم می‌کند:

“در هر بخش صنعتی ضروری است که کارگر دارای ابزار پیشرفته باشد او باید مقدار کافی موادی را که برای کار لازم دارد در اختیار داشته باشد؛ ضروری است که او بتواند زندگی کند تا زمانی که کالای نهایی خود را بفروشد.” (همان منبع ص ۳۴)

تمام این پیشرفت‌ها، شرایطی که نیروی کار باید آن را آماده کند، چیزهایی که بدین ترتیب پیش شرط پروسه کار هستند، به طور اساسی به صورت رایگان از طرف “زمین” ارائه شده است:

این زمین است که “اولین پایه کار را برای کشاورزی از قبل آماده کرده است” در زمینه میوه‌ها، ماهی، شکار و غیره و همچنین ابزاری نظیر درختان مختلف، سنگ‌ها، حیوانات اهلی، که از چند طرف به صورت پیش زمینه‌های تولید ارائه می‌شود، علاوه بر آن هر ساله می‌توان از حیوانات، “شیر، پوست، پشم و سایر مواد را به دست آورد، در عین حال با چوب‌های به دست آمده از جنگل اولین پایه‌ها برای کار کردن در صنایع به دست می‌آید.” (همان منبع ص ۳۴)

اکنون این شرایط کار، این پیشرفت‌ها در کار تبدیل به سرمایه‌ای می‌شود که برای کارگر به وسیله شخص ثالثی ارائه می‌شود. و این مینا از لحظه‌ای است که در آن کارگر صاحب هیچ چیز به جز نیروی کار خودش نیست.

“هنگامی که بخش وسیعی از جامعه تنها صاحب بازوهای هستند که برایشان باقی مانده است، این مسئله ضروری است که آنها که با دستمزدشان زندگی می‌کنند، باید با داشتن چیزی در دستانشان آغاز کنند، چه آنکه موادی به دست آورند که با استفاده از آن کار کنند و یا آنکه منتظر در یافت دستمزدشان باشند.” (همان منبع صفحات ۳۷-۳۸)

۲۳۳۱ || تورگت “سرمایه” را همانند “ارزش انباشته شده‌ی قابل حرکت” می‌داند (همان منبع ص ۳۸). اساساً صاحبان ملک یا کشاورزان دستمزدها را مستقیماً هر روزه پرداخت می‌کنند و مواد را عرضه می‌کنند، به طور مثال: چرخ نخریسی کتان. در حالی که صنعت گسترش پیدا می‌کند برای پیشرفت وسیع و تداوم پروسه تولید ضروری است. این مساله با حرکت سرمایه ادامه می‌یابد. به هزینه تولیدات، باید تمام این پیشرفت‌ها و سودمندی‌ معادل آن، کشف شود.

“ارزش پول او هنگامی که او آن را برای خرید یک مجموعه به کار گرفته است برای او چقدر است” در کنار دستمزدهایش، “بدون شک اگر سود همان باشد، او ترجیح خواهد داد که بدون هیچ گونه کوششی با درآمد زمینی زندگی کند که با همان سرمایه به دست آورده است.” (همان منبع صفحات ۳۸-۳۹).

“طبقه وظیفه‌خور صنعتی” خودش به چند زیرمجموعه تقسیم می‌شود “به سرمایه‌داران، کارگشایان، کارگران ساده” و غیره. (ص ۳۹) وظیفه‌خوران کشاورزی در همان وضعیت وظیفه‌خوران صنعتی هستند. آن‌ها باید تمام پیشرفت‌های جایگزین شده را به دست بیاورند و در کنار آن سود را به همان گونه که نشان داده شد، کسب کنند.

“تمام این‌ها باید قبل از هر چیز از درآمد تولیدات زمین بیرون کشیده شود؛ افزایش تولید در خدمت کشاورز است برای پرداخت به مالک تا اجازه دهد که کشاورز مزرعه او را مورد استفاده قرار دهد تا مجموعه سرمایه‌اش را بر روی آن صرف کند. این قیمت اجاره است، درآمد مالک است. تولید خالص؛ برای تمام تولیدات زمین، رسیدن به مقدار آن چه جایگزین می‌شود، پیشرفت از هر نوع و سودهای اشخاصی که پیشرفت را به وجود می‌آورند، نمی‌تواند به عنوان درآمد محسوب شود، بلکه تنها به عنوان بازگشت هزینه کشاورز محسوب می‌شود؛ هنگامی که شخص به این مساله توجه می‌کند، اگر کشاورز آن‌ها را پس ندهد ممکن است که نتواند منابعش را به خدمت بگیرد و زحمات او در بهره‌گیری از دیگران جبران نشود.” (همان منبع ص ۴۰)

نتیجه‌گیری:

“هر چند سرمایه‌ها بعضاً از منفعت ذخیره شده از درآمد طبقات کارگر شکل می‌گیرد، در حالی که این در امدها همواره از زمین بیرون می‌آید- بیشتر آن‌ها از درآمد پرداخت می‌شود، یا به عنوان بخشی از هزینه‌ای که برای تولید درآمد است - این مشخص است که سرمایه‌ها از زمین حاصل می‌شوند درست همان گونه که درآمد از آن حاصل می‌شود؛ یا به طور نسبی آن‌ها چیزی جز جمع‌آوری بخشی از ارزش تولید شده به وسیله زمین نیستند که مالکان درآمد یا آن‌ها که آن را بین خود تقسیم می‌کنند، می‌توانند هر ساله آن را در اختیار بگیرند بدون آن که آن را برای ارضاء خواسته‌هایشان به کار برند” (همان منبع ص ۶۶).

این کاملاً درست است که اگر اجاره، تنها ارزش اضافی است، انبوه شدن ثروت فقط از اجاره به وجود می‌آید. آن چه انباشت سرمایه‌داری را از اجاره جدا می‌کند، آن است که آن‌ها از دستمزدها می‌ربایند (درآمد آن‌ها، برای مصرفشان است - متناسب با آنکه سودشان از کجا می‌آید).

همان گونه که سود، شبیه دستمزد، در ارزش محصول کشاورزی به حساب می‌آید، و تنها افزایشی است که درآمد مالک را شکل می‌دهد، به همان ترتیب- به رغم وضعیت شرافتمندانه‌ای که به آن می‌دهند- در حقیقت این سود از ارزش کشت و کار به دست می‌آید (و بدین ترتیب از وجود عامل تولید)، درست همان گونه که طرفداران ریکاردو می‌گویند.

ظهور فیزیوکرات‌ها در ارتباط با مخالفت با کولبرتیزم (COLBERTISM) بود. و به خصوص با همه‌مه و هیاهویی که روی سیستم ژان لائو (JOHN LAW) به وجود آمد.

[۴. مخلوط کردن ارزش با معیشت کافی برای زندگی (PAOLLITI)]

۱۱۲۳۴۱ مخلوط کردن ارزش با وسایل لازم برای زندگی، یا برابر دانستن ارزش با آن و یا ارتباط برقرار کردن بین این نظر و تمام مطالبی که فیزیوکرات‌ها گفته‌اند، به طور مشخص در نقل خلاصه زیر در جمله استخراج شده از نوشته‌های فردیناندو پائولیتی روشن می‌شود: نوشته او در بخشی مستقیماً در برابر (VERRI) است که در نوشته‌اش در باب اصلاح اقتصاد سیاسی (۱۷۷۱) به فیزیوکرات‌ها حمله می‌کند.

(paoletti of Toscana ,op.cit,t.XX,[publishedby] CusTodi, parte moderna)

“چنین مواد چندگانه‌ای” از آنجا که تولیدات زمین است، مطمئناً هیچ‌گاه در صنعت به دست نمی‌آید و اساساً این امکان وجود ندارد. این محصولات مادی تنها شکل خاص انواع مواد تولید شده از زمین است؛ در نتیجه هیچ‌کدام آن‌ها به وسیله صنعت به وجود نیامده‌اند. اما این سوال ممکن است پیش بیاید که صنعت آن‌ها را شکل می‌دهد؛ اما اگر آن‌ها محصول ماده نباشند هرگز یک شکل نمی‌گیرند. بسیار خوب به این ترتیب من نمی‌خواهم با این مساله به جدال برخیزم. اما این مساله ایجاد ثروت نیست؛ بلکه برعکس این هیچ چیز جز هزینه کردن نیست... اقتصاد سیاسی پیش فرض‌هایی دارد و سرمایه‌گذارانش را به عنوان مسئله واقعی در نظر می‌گیرد، مواد و تولید واقعی، که مبنایش تنها در کشاورزی است. بدین ترتیب کشاورزی به تنهایی تکثیر زیربناها و تولیداتی است که ثروت را شکل می‌دهد... صنعت مواد خام را از کشاورزی می‌خرد، برای آن که بر روی آن‌ها کار کند؛ نیروی کار او- همان‌گونه که ما قبلاً گفتیم- این مواد خام را تنها شکل می‌دهد اما هیچ چیز به آن‌ها اضافه نمی‌کند و آن‌ها را افزایش نمی‌دهد” (صفحات ۱۹۶- ۱۹۷) “به آشپز مقداری حبوبات بدهید تا برای شما شامی آماده کند؛ او بر روی میز شما غذای خوب و خوشمزه‌ای می‌گذارد اما از همان کیفیت‌هایی که به او داده شده اما از طرف دیگر همان مواد را به باغبان بدهید تا او آن را در زمین بکارد؛ در انتها، هنگامی که وقت مناسب فرا برسد، او به شما چهار برابر آن مقداری را برخواهد گرداند که دریافت کرده است. این حقیقت دارد و تنها تولید است” (ص ۱۹۷). “اشیاء ارزش را از میان نیازهای بشر دریافت می‌کنند. بنابراین ارزش یا افزایش ارزش کالاها نتیجه کار صنعتی نیست، بلکه نتیجه هزینه کارگران است” (ص ۱۹۸). “مانوفاکتور جدید به سختی از هر نوع محصولات خودش را می‌سازد، اما این مساله فوراً در داخل و خارج یک کشور گسترش می‌یابد؛ و خیلی سریع رقابت با سایر صنایع و تجار باعث می‌شود که قیمت به سطح درستی سقوط کند... که آن قیمت به وسیله ارزش مواد خام و هزینه‌های حفظ و بقای نیروی کار مشخص می‌شود. (صفحات ۲۰۴- ۲۰۵)

[۵. اصول تئوری فیزیوکرات‌ها در نظرات آدام اسمیت]

کشاورزی قبل از هر چیز شاخه‌ای از صنعت است که نیروهای طبیعت را در سطح قابل توجهی مورد استفاده قرار می‌دهد. کاربرد آن‌ها در صنعت مانوفاکتوری تنها در یک مرحله بالاتر گسترش صنعتی، آشکار می‌شود. نقل قول زیر نشان می‌دهد که چگونه در این ارتباط آدام اسمیت به صنایع بزرگ قدیم استناد می‌کند و به همین دلیل از نظرات فیزیوکرات‌ها حمایت می‌کند، و در همین رابطه ریکاردو از نقطه نظر صنایع مدرن به او پاسخ می‌دهد.

۱۱۲۳۵۱ در کتاب دوم بخش پنجم [یک تحقیق در باره طبیعت و عوامل ثروت ملت‌ها] آدام اسمیت با ارجاع به اجاره زمین چنین می‌گوید:

“این کار طبیعت است که پس از کسر یا جبران همه، چیزی باقی می‌گذارد که می‌توان آن را محصول کار انسان به حساب آورد. این باقیمانده، به ندرت کمتر از یک چهارم و به طور طبیعی بیش از یک سوم تمام تولید است. در حالی که کمیت تولید کار استخدام شده در مانوفاکتور برابر تولید نیست حتی می‌تواند بعضی اوقات بازتولید زیادی داشته باشد. در طبیعت کاری انجام نمی‌شود، کارگر همه چیز انجام می‌دهد؛ و بازتولید باید همواره متناسب باتداوم عواملی باشد که آن فرصت را به وجود آورده اند” آدام اسمیت یک تحقیق در باره طبیعت و علل ثروت ملت‌ها ... به وسیله J. R. McCulloch, جلد ۲ / دین بورگ ۱۸۲۸ ص ۱۴۷.]

در این باره ریکاردو [در کتابش به نام اصول اقتصاد سیاسی و مالیات] چاپ دوم ۱۸۱۹ یادداشت صفحات ۶۱-۶۲ چنین می‌گوید:

“آیا طبیعت هیچ چیز برای انسان در مانوفاکتور انجام نمی‌دهد؟ آیا نیروهای باد و آب که ماشین ما را به حرکت در می‌آورند و به حمل و نقل کمک می‌کنند، هیچ چیز نیستند؟ فشار اتمسفر و الاستیسیته بخار که ما را برای کار شگفت‌انگیز ماشین‌ها توانا می‌کند- آن‌ها هدیه طبیعت نیستند؟ آیا هیچ چیز در موادی که برای نرم کردن و ذوب کردن فلزات به کار می‌روند که در پروسه تغییر و تحول خود اتمسفر را تجزیه کرده و همچنین در کارخانه‌جات رنگرزی و تجزیه‌های شیمیایی عمل می‌کنند، تاثیر ندارد؟ هیچ مانوفاکتوری وجود ندارد که بتوان آن را جدا از کمک طبیعت در نظر گرفت کمک‌هایی که سخاوتمندانه و بلاعوض ارائه می‌شود.”

[یک نویسنده ناشناس تاکید می‌کند] که فیزیوکرات‌ها به سود به عنوان تنها چیز برآمده از اجاره توجه دارند:

برای مثال “فیزیوکرات‌ها از” قیمت یک قطعه توری، صحبت می‌کنند که قسمتی صرفا جایگزین چیزی می‌شود که کارگر مصرف کرده است، و بخش دیگر تنها از جیب یک صاحب کار بیرون آمده است > یعنی صاحب زمین < و به جیب دیگری رفته است. (یک تحقیق در باره اصول طبیعت جهان و ضرورت مصرف که قبلا به وسیله مستر مالتوس‌دیگران انجام شده. لندن ۱۸۲۱ ص ۹۶)

نظر آدام اسمیت و پیروان او که انباشت سرمایه مدیون خست شخصی و پس‌انداز کردن و خود محروم کردن سرمایه‌داران است ریشه‌هایی از نظریه فیزیوکرات‌ها دارد که سود (همراه با منافع) صرفا درآمدی است برای مصرف سرمایه‌داران. آن‌ها می‌توانند بگویند که این مساله به علت آن است که آن‌ها تنها اجاره‌ی زمین را به عنوان درآمد واقعی در نظر می‌گیرند. به این ترتیب صحبت آن‌ها در باره منبع تامین انباشت مشروع است.

تورگت می‌گوید “کشاورز تنها کسی است که بیش از دستمزد کارش، تولید می‌کند” (تورگت همان منبع ص ۱۱).

در اینجا سود خالص با دستمزد کار محاسبه می‌شود.

۱۸۳۶ “کشاورز بیش از آن چه که برای جبران کار خودش لازم است تولید می‌کند” (از مزد خودش) “سرمایه مالک؛ و صنعت‌گر چیز اضافه‌ای برای خود و یا دیگران به وجود نمی‌آورد (همان منبع ص ۱۶) “تمام تولیدات زمین که بیشتر از میزان جایگزین شدن سرمایه پیش‌ریخته از هر نوعش می‌باشد و هم چنین سود اشخاصی که این سرمایه‌های مصرف شده را تامین کرده‌اند، نمی‌تواند به عنوان درآمد در نظر گرفته شود بلکه به عنوان بازگشت هزینه تولید است” (همان منبع ص ۴۰)

آدولفو بلانکی (ADOLPHE BLANQUI) در کتاب تاریخ اقتصاد سیاسی (BRUSSELS ۱۸۳۹) در ص ۱۳۹ در باره فیزیوکرات‌ها چنین می‌گوید:

[آن‌ها این نظر را داشتند که] “نیروی کاری که در کشاورزی و برای کشت خاک به کار برده می‌شود، نباید تنها به عنوان نیروی کار در سراسر مدت زمان آن کار در نظر گرفته شود، بلکه همچنین به عنوان افزوده‌ای بر ارزش باید در نظر گرفته شود” (ارزش اضافی) “که می‌تواند به ذخیره‌ای افزوده شود که قبلا از ثروت وجود داشته است. آن‌ها این افزوده را تولید خالص می‌نامند”. (بدین ترتیب آن‌ها ارزش افزوده را در شکل

ارزش‌مصرف تصور می‌کنند، ارزش مصرفی که مورد استفاده قرار می‌گیرد) “ تولید خالص ضرورتاً متعلق به صاحب زمین است و در دستان او قرار می‌گیرد که درآمدی کاملاً در اختیار اوست. از این پس به عنوان تولید خالص در سایر صنایع چه چیز را می‌توانیم در نظر بگیریم؟ ... صاحبان مانوفاکتور، تجار، کارگرا تمام آن‌هایی که استخدام می‌شوند، مقرری‌بگیران کشاورزی، کسانی که نوآوری می‌کنند و ناظر هزینه‌های تمام ثروت هستند. تولیدات نیروی کار، اینها بعداً در سیستم اقتصادی ظاهر می‌شود (۱۷) تنها معادل آن چه که آن‌ها در طول کار مصرف می‌کنند، یعنی به محض آن که کارشان تمام شده است، مجموعه ثروت مطلقاً همان چیزی بوده است که قبلاً بوده، به جز آن که کارگر و یا صنعت‌گر پس‌انداز کرده است، یا آن که بگوییم از آن چه که آن‌ها حق مصرف آن را داشته‌اند پس‌انداز شده است. بنابراین نیروی کار به خاک چیزی را عرضه می‌کند که تنها کار مولد ثروت است. و کار در سایر صنایع به عنوان یک چیز سترون در نظر گرفته شده، زیرا هیچ گونه افزایشی در سرمایه عمومی از آن نتیجه نمی‌شود.”

بنابراین فیزیوکرات‌ها تولید ارزش اضافی را به عنوان اساس تولید سرمایه‌داری می‌دانند. این پدیده‌ای است که فیزیوکرات‌ها آن را توضیح می‌دهند. پس از آن که آن‌ها سود بیگانه شده سیستم مرکانتلیستی را نفی می‌کنند، این مساله باقی می‌ماند.

(Mercier De la Rivere)(اقتصاد دان مرکانتی لیست فرانسوی ۱۷۱۹-۹۲ = م) مرسیر می‌گوید “برای به دست آوردن پول ابتدا شخص باید چیزی را خریده و سپس آن را بفروشد با این امر شخص غنی‌تر از آن چه بوده است نمی‌شود؛ شخص باید به سادگی همان پولی را که داده است با همان ارزش به صورت کالا پس بگیرد.” (اساس اقتصاد سیاسی بخش ۲ ص ۳۳۸)

این امر کالا را هم برای خرید و هم برای فروش ارائه می‌دهد ۱۱۲۳۷۱ و همچنین برای تمام تبدیل شدن‌های کالا، یا در نتیجه مبادله کالاهای مختلف به ارزششان، که عبارت است از مبادله معادل‌ها. بدین ترتیب ارزش اضافی از چه چیز بیرون می‌آید؟ آیا از سرمایه بیرون می‌آید؟ این مساله برای فیزیوکرات‌ها مطرح بود. اشتباه آن‌ها این بود که افزایش مواد لازم برای زندگی را (ارزش مصرف) که ناشی از پروسه طبیعی کشت و تمایز ذاتی کشاورزی و افزایش سرمایه مانوفاکتوری بود، با افزایش ارزش مبادله مخلوط می‌کردند.

ارزش مصرف نقطه‌ای آغاز آن‌ها بود. و ارزش مصرف هر کالایی کاهش می‌یابد همان گونه که اسکولاستیک‌ها می‌گویند، در یک جهانی که مواد اعاشه از طبیعت است، افزایش آن به همان شکل تنها در کشاورزی امکان‌پذیر است. <

مترجم کتاب آدام اسمیت که خودش فیزیوکراتی به نام ژرمن گارنیه (Germain Garnier) است به درستی تئوری پس‌انداز خودشان را چنین توضیح می‌دهد. ابتدا می‌گوید که مانوفاکتور به عنوان مرکانتلیست نگهدارنده کل تولید است، که تنها می‌تواند ارزش اضافی را از میان سود اختصاص یافته، ایجاد کند، که این امر با فروش کالاها، بالاتر از ارزششان صورت می‌گیرد، بدین ترتیب تنها یک تقسیم جدید ارزش‌های ایجاد شده به وجود می‌آید، اما هیچ افزایش جدیدی به ارزش‌های به وجود آمده اضافه نمی‌شود.

“کار صنعت‌گر و مانوفاکتورها منبع جدید هیچ ثروتی نیست تنها می‌تواند در پیشرفت مبادلات قابل استفاده باشد و تنها یک ارزش نسبی صرف، ارزشی که تکرار نمی‌شود، به دست می‌آید، آن هم در صورتی که فرصت بیشتری برای مبادلات نباشد.” (ترجمه تحقیق بر روی طبیعت علل ثروت ملل بخش ۵ پاریس ۱۸۰۲ ص ۲۶۶ ۱۵) یا پس‌اندازهایی که آن‌ها می‌کنند، ارزش‌هایی که آن‌ها برتر از آن چه مصرف کرده، به وجود می‌آورند، باید مصرفشان را محدود کرده باشند. “نیروی کار صنعت‌گران و مانوفاکتورها بدین ترتیب تنها قادر خواهد بود که به مقدار عام ثروت جامعه اضافه شده که به وسیله پس‌انداز به وجود آمده توسط دستمزد کارگران و سرمایه‌داران ایجاد شده است که این به مفهوم ثروتمند کردن جامعه است.” (همان منبع ص ۲۶۶)

و توضیح بیشتر آن که “کارگران در کشاورزی حکومت را به وسیله تولید واقعی کارشان غنی می‌کنند: کارگران در مانوفاکتورها و تجارت برعکس، نمی‌توانند بیش از آن چه که از مصرفشان پس‌انداز می‌کنند به ثروت بیفزایند. این اظهارنظر مثبت اقتصاددانان نتیجه تمایزی است که آن‌ها پایه‌گذاری کرده‌اند و به طور کامل بی‌چون و چرا می‌باشد. در حقیقت نیروی کار صنعت‌گران و مانوفاکتورها نمی‌تواند هیچ چیز

دیگری به ارزش مواد بیش از ارزش کار خودشان بیفزایند به طوری که می‌توان گفت ارزش دستمزد و سودآوری که این نیروی کار به وجود می‌آورد به نرخ واقعی جاری در کشور ۱۲۳۸۱ برای این یا آن می‌باشد برای این دستمزدها چه آن که کم یا زیاد باشند دستمزد کار است؛ آن‌ها همانند صاحبان کار دارای حق مصرف هستند تا از ثمره‌های کارشان لذت ببرند، و این لذت بردن تمام آن چیزی است که پاداش آن‌ها را تشکیل می‌دهد. این چنین سودهایی چه زیاد باشد یا کم به عنوان امری روزانه در نظر گرفته شده و تداوم مصرف سرمایه‌داری را به پیش می‌برد، چیزی که به طور طبیعی سهم او لذت بردن از درآمد در نظر گرفته شده‌ای است که سرمایه از آن درآمدها به او می‌پردازد. بنابراین از آن جا که کارگر بخشی از استراحت خود را کنار گذارده، آن استراحتی که حق او است، بر طبق نرخ جاری دستمزدها به او اختصاص یافته است. با این که پس‌انداز سرمایه‌دار بخشی از درآمد را به خود اختصاص می‌دهد زیرا که او سرمایه را آورده است، هم این یک و هم آن یک، مصرف‌کننده هستند، مصرف‌کننده‌ی سهمی که به عنوان بخشی از کار تکمیل شده، یعنی تمام ارزش به دست آمده از این کار است. مجموع کیفیت ثروت جامعه بدین ترتیب بعد از کسر کارش چیز بیشتری دارد، از آن چیزی که قبلاً داشت. در حقیقت آن‌ها بخشی از آن چیزی را پس‌انداز کردند که حق مصرف آن را داشتند و آن چه را که آن‌ها می‌توانستند بدون تعارض، آن کالاها را با مصرف خود از دور خارج کنند. در چنین وضعیتی مجموع کمیت ثروت جامعه به وسیله ارزش کامل این پس‌اندازها افزایش می‌یابد. نتیجتاً می‌توان گفت که عوامل مانوفاکتور و تجارت تنها می‌توانند در مجموع، کمیت ثروت موجود در جامعه را با فقر خود به تنهایی افزایش دهند. (همان منبع ص ۲۶۳-۲۶۴)

گارنیر همچنین هیچ چیز کاملاً درستی از تئوری آدام اسمیت در باره انباشت ناشی از پس‌انداز که بنیان نظریه فیزیوکرات‌ها است، نمی‌گوید. (آدام اسمیت به طور خیلی موثر تحت تاثیر فیزیوکرات‌ها است، به گونه‌ای که او با انتقادش از فیزیوکرات‌ها در هیچ کجا هیچ چیز برجسته‌تری نمی‌گوید). گارنیر می‌گوید:

“در انتها اگر اقتصاددان‌ها در نظر بگیرند که تولید مانوفاکتوری و صنعت تجاری فقط می‌توانند با صرفه‌جویی ثروت ملی را افزایش دهند، اسمیت همانند آنها می‌گوید که صنعت به گونه‌ای است که عملکرد جزئی دارد و سرمایه کشور را هرگز به طور وسیعی افزایش نمی‌دهد مگر آن که ثروت کشور را با پس‌انداز خود تکمیل کند.” (کتاب دوم بخش سوم) “بدین ترتیب اسمیت کاملاً موافق اقتصاددان‌ها است” و همچنین. (همان منبع ص ۲۷۰)

۶. فیزیوکرات‌ها به عنوان پارتیزان‌های موسسه‌های بزرگ کشاورزی کاپیتالیستی]

۱۲۳۶۱ در شرایط تاریخی معینی که تئوری فیزیوکرات‌ها در آن بسط و گسترش یافت و حتی در آن ظاهر شد، آدولف بلانکی، در آثاری که قبلاً منتشر کرده بود، چنین گفت:

“از تمام ارزش‌هایی که در فضای ملت‌ها سیستم گفته شده است” (قوانین) “هیچ چیز به جز فساد باقی نمانده است. همچنین به هم ریختگی و ورشکستگی محصول آن بوده است. مالکیت زمین به تنهایی در جریان بحران‌ها از میان نمی‌رود.” > به این دلیل آقای پرودون در کتاب فلسفه فقر، مالکیت زمین را تنها پس از اعتبار می‌آورد. “این یکی حتی موقعیتش را به وسیله دست به دست شدن تحکیم می‌کند و به وسیله تبدیل شدن به بخش‌های بزرگ شاید برای اولین بار از دوران فئودالیسم.” (همان منبع ص ۱۳۸) به ویژه، “تغییرات بی‌شمار مالکیت که تحت تاثیر سیستم به وجود می‌آید، آغازکننده‌ی پروسه‌هایی از آماده سازی اموال مالکیت زمین اولین بار در شرایط مرگ کاذب رشد کرد که سیستم فئودالی آن را برای مدت زیادی حفظ کرده بود. این امر یک بیداری واقعی برای کشاورزی بود.” (زمین) اکنون از شرایط دست به دست شدن گذشته و در گردش قرار گرفته است.” (همان منبع صفحات ۱۳۷-۱۳۸).

تورگت به همان خوبی کاسنی و سایر طرفدارانش خواهان تولید کاپیتالیستی در کشاورزی است. بدین ترتیب تورگت چنین می‌گوید:

“اجاره و یا واگذاری زمین... که شیوه اخیر است” (کشاورزی‌های بزرگ که بر مبنای سیستم مدرن اجاره پایه‌گذاری شده‌اند) “پیشرفته‌تر از همه هستند اما این مساله در کشوری است که قبلاً ثروتمند بوده است” (تورگت همان منبع ص ۲۱).

کاسنی در کتاب *عمومی‌ترین اقتصادهای حکومتی در کشاورزی* (Maximes Generales Du Gouvernement Economique D ,) می‌گوید: (Un Royaume Agricole...)

“قطعاً زمین که برای رشد دانه‌ها به کار گرفته می‌شوند باید هر چه بیشتر به یکدیگر متصل شوند و در مزارع بزرگ قرار بگیرند تا بتوانند به وسیله مزرعه‌دار ثروتمند، مدیریت شوند” (یعنی سرمایه‌دارها) “بدین ترتیب هزینه تداوم و تعمیر ساختمان‌ها کاهش و بدین ترتیب قیمت‌ها پایین می‌آید و تولید خالص در کشاورزی بزرگ، تولیدات کوچک را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.”

در همین زمینه “کاسنی” می‌پذیرد که افزایش توان تولیدی کار کشاورزی درآمد خالص را افزایش می‌دهد و بدین ترتیب در درجه اول به صاحبان زمین یعنی صاحبان ارزش اضافی سود می‌رساند، و این که افزایش نسبی بعدی از زمین به دست نمی‌آید بلکه از جامعه و سایر مناسباتی به دست می‌آید که مربوط به افزایش توان تولیدی نیروی کار است. ۱۲۴۰۱ به همین دلیل در همان جا چنین ادامه می‌دهد:

“هر پیشرفتی > یعنی پیشرفت در تولید خالص“ < در اقتصاد کار که با کمک حیوانات، ماشین‌ها، قدرت آب و غیره... به وجود بیاید به جمعیت منفعت می‌رساند،” و غیره ...

در همان زمان مرسیر دو لا ریویر (Mercier de La Riviere) (همان منبع بخش ۲ ص ۴۰۵) چنین می‌گوید که ارزش اضافی در تولید مانوفاکتوری چیزی است که به خود کارگران مانوفاکتور می‌رسد. (تورگت توضیح می‌دهد که این مساله به همان گونه که قبلاً ذکر شده شامل تولیدات می‌شود) در ادامه او چنین توضیح می‌دهد:

“احساسات خودتان را کنترل کنید، شما کورکورانه شکست‌های تولیدات صنعتی را تحسین می‌کنید. قبل از آن که شما معجزات آن را ستایش کنید، چشمانتان را باز کنید و ببینید که چگونه زندگی‌های بسیاری در فقر یا حداقل زندگی هستند، در میان این تولیدکنندگان، کسی هست که می‌فهمد که هنر تبدیل بیست سو به ارزش یک هزار اکو (Ecu) چیست و چه کسی از این افزایش عظیم در ارزش، سود می‌برد؟ شما چه می‌گویید؟ برای آن‌هایی که دست‌هایشان کار انجام می‌دهد استراحت ناشناخته است. با این تقابل‌ها باید آگاهی کسب کرد”

۷. تضادها در نظریه سیاسی فیزیوکرات‌ها. فیزیوکرات‌ها و انقلاب فرانسه]

[در این جا] تضاد در سیستم اقتصاددان‌ها به طور کلی وجود دارد . کاسنی طرفدار مونارشی مطلق است.

“باید تنها یک قدرت برتر وجود داشته باشد ... سیستمی که مخالف زور در حکومت باشد تباه می‌شود. این امر صرفاً نشانی از ناسازگاری در میان اکثریت و حذف اقلیت مردم است.” (در همان کتاب قبلاً ذکر شده به نام Maximes Generales).

مرسیر دو لا ریویر می‌گوید: به طور واقعی “شخص تمایل به زندگی در جامعه را دارد، او تمایل دارد که تحت یک حاکمیت قدرتمند زندگی کند” (L'ordre Naturel Et Esentiel Des Societs Politiques) همان منبع ص ۲۸۱).

و برای گرامی‌داشت تمام "دوستان مردم" (۱۹) مارکوس میرابو-میرابوی پیر، دقیقاً مکتبش این است، "هرچه می‌خواهد بشود، هر طور که می‌خواهد باشد،" که کولبریسیم را نابود کرده و تمام اشکال حکومتی را تبدیل به فعالیت‌های جامعه بورژوازی می‌کند. او اجازه می‌دهد که دولت تنها در لابه‌لای این جامعه زندگی کند، همان گونه که اپیکور بت‌هایش را در لابه‌لای جهان، جای می‌داد تجلیل از مالکیت زمین در عمل تبدیل به آن می‌شود که مالیات باید به طور وسیعی بر اجاره زمین بسته شود، او بر آن اعمال می‌شود [توقیف واقعی مالکیت زمین توسط حکومت، درست همانند آن که به وسیله بخش رادیکال طرفداران ریکاردو بیان شده است. انقلاب فرانسه به رغم اعتراض (Roederer) و دیگران این تئوری مالیاتی را پذیرفت. تورگت خودش یک وزیر بورژوازی رادیکال بود که راه را برای انقلاب فرانسه هموار کرد. فیزیوکرات‌ها برای جبران شرمندگی‌هایشان در جهت نظرات فئودالی، دست در دست با دایرة المعارف‌نویس‌ها همکاری کردند. (۲۴۰).

۱۱۲۴۱۱ - تورگت وقوع انقلاب فرانسه را پیش‌بینی کرد. با فرمان فوریه ۱۷۷۶ او اصناف را منحل کرد. (فرمان سه ماه بعد پس از اظهار نظر نمایندگان لغو شد) هم زمان، او کار اجباری دهقانان را برای جاده‌سازی لغو کرد^۴ او سعی کرد که یک مالیات یا اجاره از زمین را برقرار کند. (۲۰)

۱۱۲۴۱۱ - ما دوباره به خدمات بزرگی که به وسیله فیزیوکرات‌ها انجام شده برمی‌گردیم که این خدمات عبارت بود از مساله تحلیل سرمایه. (۲۱)

در حقیقت درست در این نقطه: ارزش اضافی (بر طبق نظر آن‌ها) مدیون توان تولیدی نوع خاصی از کار است که آن کار کشاورزی است و تمام این توان تولیدی مخصوص، مدیون خود طبیعت است.

در سیستم مرکانتلیستی، ارزش اضافی تنها در ارتباط با- آن چیزی است که یک نفر برنده و دیگری بازنده است: سودی که بر روی بیگانه شدن و یا نوسان ثروت بین بخش‌های مختلف ایجاد می‌شود. همان طور که در درون یک کشور، اگر ما توجه کنیم، مجموع سرمایه از ارزش اضافی‌ای به وجود نمی‌آید که به طور واقعی ایجاد شده است. این ارزش اضافی تنها می‌تواند در رابطه‌ی بین یک ملت با ملت‌های دیگر به وجود آید و اضافه (افزایش) به وسیله یک ملت به عنوان ملتی در برابر دیگران که شکل پولی پیدا می‌کند به وجود می‌آید (بالانس تجاری)، زیرا این قطعا پول است که به طور مستقیم شکل مستقل ارزش مبادله است. در مقابل این نظریه- در سیستم مرکانتلیستی در حقیقت ایجاد ارزش اضافی مطلق انکار می‌شود- فیزیوکرات‌ها تلاش می‌کنند تا ارزش اضافه مطلق را توضیح دهند: تولید خالص. و بدین ترتیب تولید خالص در ذهن آن‌ها با ارزش مصرف یکی است، کشاورزی برای آن‌ها تنها خالق آن است.

۸. عمومیت یافتن نظریات فیزیوکرات‌ها به وسیله Schmalz مرتجع پروسی

یکی از نمایندگان تئوری فیزیوکرات‌ها- که چقدر دور از تورگت حرکت کرد- یک عوام‌فریب فرصت‌طلب و رئیس انجمن خصوصی پروسی است Schmalz. برای مثال او چنین می‌گوید:

"اگر طبیعت به فرد پرداخت می‌کند" (اجاره دهنده زمین، صاحب زمین) "حتی اگر منافع قانونی‌اش را دو برابر کند، در چه زمینه پذیرفته شده‌ای کسی جرات می‌کند او را از آن محروم کند؟" (اقتصاد سیاسی... پاریس ۱۸۲۸ صفحه ۹۰) (۲۳)

حداقل دستمزد به وسیله فیزیوکرات‌ها عبارت از مصرف (یا هزینه) نیروی کار در برابر دستمزدی است که دریافت می‌کنند... و یا آن گونه که (SCHMALZ) آن را به صورت عام بیان می‌کند:

”معدل دستمزد در یک تجارت‌خانه برابر میانگین آن چیزی است که یک مرد در این تجارت در طی زمان کارش مصرف می‌کند.“ (همان منبع ص ۱۲۰)

”اجاره زمین تنها اساس درآمد ملی است؛ ۱۲۴۲۱ و منافع سرمایه به کار گرفته شده و مزد تمام کارهای انجام شده تنها اجاره‌ای را تولید می‌کنند که در گردش به دستان هر شخصی می‌رسد“ (همان منبع ص ۳۰۹-۳۱۰)

”بهره‌وری از زمین، توانایی آن، استعداد آن برای بازتولید سالانه اجاره، تمام اینها ثروت ملی را تشکیل می‌دهند“ (همان منبع ص ۳۱۰) “اگر ما به اساسی برگردیم که اولین اصول ارزش از تمام ابژه‌هاست، آن طور که هستند، ما مجبور می‌شویم بپذیریم که این ارزش‌ها هیچ چیز به جز موجود ساده طبیعت نیستند؛ بدین ترتیب می‌توان گفت، هر چند نیروی کار ممکن است ارزش جدیدی به این ابژه‌ها بدهد و قیمت آن‌ها را افزایش دهد، این ارزش جدید، یا این قیمت جدید، سازنده‌ی مجموعه ارزش‌هایی است که با یکدیگر این تولیدات طبیعی را به وجود می‌آورند، زیرا شکل جدیدی که کار به آن‌ها می‌دهد تخریب می‌شود، از بین می‌رود یا به وسیله یک کارگر به این شکل یا به شکل دیگر مصرف می‌شود“ (همان منبع ص ۳۱۳).

”این نوع از کار“ (کشاورزی مناسب) “تنها کاری است که چیزی را به وجود می‌آورد، و بدین ترتیب تنها کاری است که می‌تواند به نقطه معینی برسد، و به عنوان کار مولد در نظر گرفته شود. همان گونه که کارگران بر روی مواد یا در صنایع مشغول کار هستند... آن‌ها به سادگی شکل جدیدی به اشیائی می‌دهند که طبیعت آن‌ها را تولید کرده است“ (همان منبع ص ۱۵-۱۶)

۹. یک انتقاد اولیه از توهمات فیزیوکرات‌ها در مساله کشاورزی Verri]

در برابر توهمات فیزیوکرات‌ها: Verri (Pietro) در کتاب اقتصاد سیاسی (چاپ اول ۱۷۷۱) که به وسیله (Cudtodi,Parte moderna) چاپ شده است، چنین می‌گوید:

”تمام پدیده‌های جهان چه آن که به وسیله دست انسان ساخته شده باشد و یا از طریق قوانین فیزیکی دنیا به طور کلی خلایقیت جدید نیستند بلکه صرفاً شکلی از ماده هستند. با یکدیگر ترکیب شده و جدا می‌شوند این تنها اصولی است که فکر بشر همواره آن را پیدا کرده و تحلیل می‌کند و در تصور خود آن را باز تولید می‌کند؛ و این درست همان چیزی است که بازتولید ارزش و ثروت است؛ هنگامی که زمین، هوا و آب در مزرعه‌ها تبدیل به ذرت می‌شوند. یا وقتی که دست بشر ترشح حشرات را تبدیل به ابریشم می‌کند، یا بعضی قطعات فلز را طوری کنار هم می‌چیند تا آن که کارکرد ساعت را از آن بیرون می‌آورد“ (صفحات ۲۱-۲۲). علاوه بر آن: فیزیوکرات‌ها “طبقه کارگر مانوفاکتوری را سترون می‌خوانند زیرا به نظر آنان ارزش تولیدات مانوفاکتوری برابر مواد خامی است که وسایل اعاشه‌ای که کارگران مانوفاکتور در زمان کار مصرف می‌کنند، به آن اضافه شده“ (همان منبع ص ۲۵)

۱۲۴۳ از طرف دیگر وری (verri) توجه خودش را به فقر دائمی جمعیت کشاورز در تقابل با پیشرفت ثروت صنعت کاران معطوف می‌دارد و سپس چنین می‌گوید “این مساله ثابت می‌کند که صنعت‌گر به قیمتی که دریافت می‌کند، نه فقط مصرف انجام شده را جایگزین می‌کند، بلکه مقدار معینی بیش از آن تولید می‌کند؛ و این مقدار کیفیت جدید ارزشی است که در تولید سالانه به وجود آمده است.“ (همان منبع ص ۲۶) “بدین ترتیب ارزش جدید ایجاد شده بخشی از قیمت تولیدات صنعتی و کشاورزی است که ارزش آن‌ها بیش از ارزش اصلی مواد و ضروریات آن است که در آن جا هزینه شده است. در کشاورزی دانه و مصرف مرد کشاورز

باید کسر شود، به همان گونه که در مانوفاکتور، مصرف کارگر صنعتی: و هر ساله ارزش‌های جدید ایجاد می‌شود، به میزانی که پس از محاسبه می‌ماند. (همان منبع ص ۲۶-۲۷)

بخش سوم

آدام اسمیت

۱. تعیین دو ارزش متفاوت توسط آدام اسمیت: تعیین ارزش به وسیله کمیت کار مصرف شده که در یک کالا وجود دارد و تعیین به وسیله زندگی کارگر که می‌تواند در مبادله این کالا آن را خریداری کند

آدام اسمیت نظیر تمام اقتصاددانان ارزش سخن گفتن دارد، که فراتر از فیزیوکرات‌هاست و دستمزد متوسط را در نظر می‌گیرد و آن را قیمت طبیعی دستمزد می‌داند.

"انسان باید همواره با کارش زندگی کند و در انتها دستمزدش باید برای او کافی باشد تا او را زنده نگه دارد. همچنین باید فرصت‌های بیشتری به او داده شود تا چیز بیشتری داشته باشد در غیر این صورت برای او امکان نخواهد داشت که یک خانواده داشته باشد و نسل کارگران بیش از همان نسل اول ادامه نخواهد یافت" (کتاب آدام اسمیت ثروت ملل دانشگاه آکسفورد ۱۹۲۸ جلد ۱ ص ۷۵ و ص ۱۳۰ بخش ۸)^۵

آدام اسمیت صریحا بیان می‌کند که گسترش قدرت تولید نیروی کار به خود نیروی کار سودی نمی‌رساند. او در بخش هشتم به نام (تحلیل طبیعت و علل ثروت ملل، لندن ۱۸۲۸) چنین می‌گوید:

"محصول کار در برگیرنده پاداش طبیعی یا دستمزد نیروی کار است. در یک چنین وضعیت طبیعی اشیاء که مقدم بر مالکیت زمین و انباشت سرمایه است، تمام تولید نیروی کار متعلق به کارگر است. او نه صاحب زمین است و نه صاحب کاری است که با کار مشارکت داشته باشد. این وضعیت باید ادامه پیدا کند، دستمزد نیروی کار باید با تمام بهبودهایی که در نیروی تولیدی به وجود می‌آید تکمیل شود تا آن که تقسیم کار فرصت‌هایی را به وجود می‌آورد. تمام کالاها به تدریج ارزانتر می‌شوند."

> به هر میزان تمام آن کالاها نیاز به کمترین کیفیت نیروی کار برای بازتولیدشان دارند. اما آن‌ها نه فقط ارزانتر می‌شوند؛ بلکه به صورت حقیقی میل به سمت ارزانی دارند. < " آن‌ها با کمترین کیفیت نیروی کار تولید شده‌اند: و به عنوان کالاهایی که به وسیله کمیت های مساوی از کار تولید شده اند، به طور طبیعی در شرایطی قرار دارند که با یکدیگر مبادله می‌شوند، آن‌ها فروخته می‌شوند ۱۱۲۴۴ همانند تولیدی که دارای کمترین مقدار کار است. [...] اما این وضعیت اصلی کالاها به طوری که کارگر از تمام تولید نیروی کارش بهره مند شود، نمی‌تواند فراتر از آغاز اولیه مالکیت زمین و انباشت سرمایه باشد. بلکه در بهترین حالت پیشرفت‌های قابل توجهی در نیروهای کار تولیدی به وجود می‌آورد، بدون آنکه بتواند تاثیرگذاری بیشتری بر بهبود پاداش یا دستمزد، داشته باشد. " (جلد ۱ ص ۱۰۹- ۱۰۷).

در این جا آدم اسمیت به طور کاملاً واقعی خاطرنشان می‌کند که گسترش وسیع واقعی نیروی کار تولیدی، تنها از لحظه‌ای آغاز شد که کار مزدی به وجود آمد، و شرایط کار از یک طرف آن را در برابر مالکیت زمین قرار داد و از طرف دیگر در برابر سرمایه. بدین ترتیب توسعه نیروی کار تولیدی تنها تحت شرایطی انجام شد که خود کارگر نمی‌تواند نتایج کار خود را تصاحب کند. بدین ترتیب کاملاً بیهوده خواهد بود که تحقیق کنیم چگونه این رشد نیروهای تولیدی ممکن است دستمزد ها را تحت تاثیر قرار داده یا قرار دهد، که در اینجا دستمزد معادل نیروی کار در نظر گرفته میشود، با این فرض که تولید کار (یا ارزش تولید آن) متعلق به خود کارگر است

آدم اسمیت بسیار زیاد تحت تاثیر افکار فیزیوکرات ها است و غالباً تمام پایه هائی که در کارهای او مورد بررسی قرار میگیرند متعلق به همان فیزیوکرات ها است و بطور کامل در تضاد است با نظرات مخصوصی که به وسیله خود او ارتقاء داده شده است. این چنین است برای مثال در تئوری اجاره و غیره. برای منظور فعلی، ما می‌توانیم به طور کامل به این نوشته‌ها بی‌توجه باشیم نظریاتی که به وسیله خود او بیان نشده بلکه در این نظریات او صرفاً یک فیزیوکرات است. (۲۴)

در بخش اول این کارها هنگامی که ما با مساله تحلیل کالا مواجه‌ایم، من قبلاً هم گفته‌ام که (۲۵) تناقض آدم اسمیت در زمینه برخورد او با چگونگی تعیین ارزش مبادله، مشخص است. به خصوص [من نشان داده‌ام] که چگونه او بعضی اوقات مسائل را مخلوط می‌کند و در برخی موارد، تعیین ارزش کالاها به وسیله کمیت کار مورد نیاز برای تولید آنها، را با تعیین شدن کمیت زندگی کارگری که کالاها را می‌خواهد بخرد، جا بجا میکند. یا آن چه که مربوط به چنین چیزی است، کمیت کالاها را با کمیت معینی از کار زنده ای که میتوان خرید. در این جا او ارزش مبادله کار را به میزانی که برای ارزش کالاهاست، اندازه‌گیری می‌کند. در حقیقت او دستمزدها را اندازه‌گیری می‌کند؛ دستمزد برابر است، با کمیت معین کالا هائی که با کمیت معین کار زنده خریداری میشود یا با کمیت کاری که می‌تواند به وسیله یک کمیت معین از کالاها خریده شود. ارزش کار یا نسبت نیروی کار، مبادلات، شبیه هر کالای دیگری، و به هیچ ترتیب مخصوصاً متفاوت از ارزش سایر کالاها نیست. در این جا ارزش، میزان اندازه‌گیری و پایه‌ای برای توضیح ارزش می‌شود- به گونه‌ای که ما یک سیکل نادرست داریم.

هر چند از شرح بیانی که در زیر می‌آید دیده می‌شود که این حرکت نوسانی و این دودلی کاملاً مربوط به متفاوت بودن تعینات ارزش است که تحقیقات اسمیت را در باره طبیعت و اساس ارزش‌اضافی تحت تاثیر قرار نمی‌دهد؛ زیرا در حقیقت، بدون آگاه بودن از آن، او در هر جا این مسئله را مطرح می‌کند. او به درستی تعینات صحیح ارزش مبادله را مشخص می‌کند - که عبارت است از تعیین کمیت نیروی کار یا زمان کار مصرف شده برای آنها ۱۱۴۲۱

al ۲۸۳ - ۱۷ ۱۱ > مثال‌های بسیاری می‌توان ارائه داد که چگونه غالباً در جریان کارهای او، وقتی که او به طور واقعی عوامل را توضیح می‌دهد، برخورد اسمیت با کیفیت کار به گونه‌ای است که تنها به عنوان ارزش و تعیین‌کننده‌ی ارزش تولید است. بعضی از اینها به وسیله ریکاردو نقل شده است. (۲۶) نظریه کامل او در باره تاثیر تقسیم کار و پیشرفت تکنولوژی بر روی قیمت کالاها بر این مبنا قرار دارد. در اینجا یک نقل قول برای نشان دادن این مساله کافی خواهد بود. در بخش XI آدم اسمیت از ارزان شدن بسیاری از کالاهای مانوفاکتورها در دوران خودش صحبت می‌کند و در مقایسه با قرن‌های گذشته چنین نتیجه می‌گیرد:

“این ارزش بزرگتر از کمیت نیروی کار است ۱۱b ۲۸۳۱ هنگامی که کالاها را به بازار بیاوریم. بدین ترتیب وقتی کالاها به بازار می‌آیند این کالاها باید خریدار شوند و یا با یک قیمتی مبادله شوند، با یک کمیت بزرگتر.” (ثروت ملل چاپ O.U.P جلد ۱ ص ۲۸۴ “گرنیر بخش ۲ ص ۱۵۶) < ۱۱ VII - ۲۸۳b۱

۱۱۷۱-۲۴۵۱ در ثانی، این تضاد در نوشته آدام اسمیت و گذر او از نوعی از توضیح به نوعی دیگر ریشه در مسائلی عمیق‌تر دارد، همان گونه که ریکاردو در توضیح این تضاد یا آن را نادیده می‌گیرد و یا به درستی آن را تصدیق نمی‌کند و بدین ترتیب این تضاد حل نمی‌شود. اجازه بدهید در نظر بگیریم که تمام کارگرها تولیدکننده کالا هستند و نه فقط کالاهایشان را تولید می‌کنند بلکه آن‌ها را می‌فروشند. ارزش این کالاها به وسیله زمان کار لازمی تعیین می‌شود که آن کالاها شامل آن هستند. اگر بدین ترتیب کالاها به ارزش خودشان فروخته شوند کارگرها با خرید یک کالا که در ۱۲ ساعت تولید شده، یعنی در زمان کار ۱۲ ساعته کار دیگری را، زمان کار مصرف شده برای به وجود آوردن کالای دیگر را، مصرف می‌کنند، می‌توان گفت ۱۲ ساعت زمان کاری است که در ارزش مصرف دیگری نمایش داده شده است. ارزش این کار برابر است با ارزش این کالا؛ این برابر است با تولید ۱۲ ساعت کار یعنی زمان کار. فروش و خرید مجدد. در یک کلام، تمام پروسه مبادله، دگرذیسی است از کالا، بدون ایجاد تغییر در آن. این تغییر تنها شکل ارزش مصرفی است که در این ۱۲ ساعت کار ظاهر شده. بدین ترتیب ارزش کار برابر است با ارزش تولیدی کار. در مرحله اول برابر است با کیفیت کار مادی شده که در کالا مبادله شده است - در نتیجه آن‌ها با ارزششان مبادله شده‌اند. هر چند از جهت دیگر یک کمیت معین از زندگی کارگر برای کمیت برابری از کار مادیت یافته مبادله شده است. در مرحله اول، کمیت برابری از کار مادیت یافته به صورت کالاها مبادله شده‌اند - به گونه‌ای که آن‌ها به ارزششان مبادله شده‌اند. در ثانی کمیت معینی از کار زنده در برابر یک کمیت معین از کار مادیت یافته مبادله شده. بدین ترتیب در مرحله اول، کار زنده در یک تولید مادیت یافته، به کالایی تبدیل شده که متعلق به کارگر است و در مرحله دوم، این کالا در گردش خود با کالای دیگری مبادله شده که دارنده میزان برابری از کار است. بدین ترتیب، در حقیقت کمیت معینی از کار زنده با مقدار برابری از کار مادیت یافته مبادله شد. بدین ترتیب این فقط کالا نیست که در برابر کالا مبادله شده، در نسبتی که آن‌ها بیانگر کمیت برابری از زمان کار مادیت یافته هستند، بلکه کمیتی از کار زنده است که مبادله می‌شوند در برابر کالایی که بیانگر همان مقدار از کار مادیت یافته است.

در این نظریه، ارزش کار (کمیت کالاهایی که می‌توان با دادن کمیتی از کار یا کمیتی از کالایی که بتواند به وسیله کمیتی از کار ارائه داده شده خریداری شود) می‌تواند به عنوان میزان ارزش یک کالا، درست همانند کمیت کاری که شامل آن است ارائه شود. بدین ترتیب ارزش کار همواره بیانگر همان کمیتی از کار مادیت یافته به عنوان کار زنده مورد نیاز برای تولید این کالا است؛ به کلام دیگر تعیین کمیت ساعت کار زنده می‌تواند همواره کمیت کالایی را معین کند که بیانگر مقدار برابری از زمان کار مادیت یافته است. اما در تمام انواع تولید - و به خصوص در نوع سرمایه‌داری تولید - که در آن شرایط مادی (ایجاد شرایط کار) نیروی کار متعلق به یک یا چند طبقه است، در حالی که از طرف دیگر نیروی کار تنها متعلق به طبقه دیگر، یعنی طبقه کارگر است. آن چه انجام می‌شود مخالف این است. تولید یا ارزش تولید نیروی کار متعلق به کارگر نیست. کمیت معینی از کار زنده تعیین‌کننده همان کمیت از کار مادیت یافته نیست، یا یک کمیت معین از کار مادیت یافته در یک کالا بیانگر کمیت بزرگتری از کار زنده است به نسبت به آن چه که در خود کالا وجود دارد.

اما همان گونه که آدام اسمیت به درستی نقطه آغاز خود را از کالا و مبادله کالاها آغاز می‌کند و بنابراین تولیدکنندگان در ابتدای مواجه شدن با یکدیگر تنها رد و بدل‌کننده کالاها هستند، فروشنده و خریدار کالاها، بدین ترتیب کشفیات آدام اسمیت (به نظر او چنین است) که مبادله بین سرمایه و مزد کار، ۱۱۲۴۶۱ کار مادیت یافته و کار زنده، قانون عمومی به یک باره از پاسخ باز می‌ماند، و کالاها (نیروی کار کالایی است که به همان ترتیب خرید و فروخته می‌شود) متناسب با کمیت کاری که ارائه می‌شوند، مبادله نمی‌شوند. بنابراین آدام اسمیت چنان نتیجه می‌گیرد که از لحظه‌ای که شرایط کار در برابر کار مزدی در شکل مالکیت زمین و سرمایه قرار می‌گیرد، زمان کار دارای یک اندازه‌گیری ثابت نیست که بتواند ارزش مبادله کالاها را تنظیم کند. آدام اسمیت برعکس، بدان گونه که ریکاردو به درستی اشاره می‌کند، به نتایج مخالف آن می‌رسد که نمادهای "کمیت کار" و "ارزش کار" هستند، که اکنون یکسان نیستند، و بدین ترتیب ارزش نسبی کالاها، به وسیله زمان کاری که در آن‌ها نهفته است معین می‌شود و

به وسیله ارزش کار تعیین نمی‌شود، بدین ترتیب این تنها زمانی درست است که نماد دومی مساوی اولی باشد. بعدها، وقتی که ما با مالتوس (۲۷) مواجه می‌شویم ما می‌توانیم نشان دهیم که چگونه این مساله می‌تواند غلط و مهممل باشد، حتی وقتی که کارگر تولید خودش را به خودش اختصاص دهد یعنی ارزش تولید خودش را، که این ارزش یا ارزش کارش را میزان ارزش قرار دهد، به همان مفهومی که زمان کار یا خود کار و عوامل ارزش‌آفرینی را میزان قرار می‌دهد. به هر ترتیب در چنین وضعیتی نیروی کاری که بتواند با یک کالا خریداری شود نمی‌تواند به عنوان میزان اندازه‌گیری به همان مفهومی باشد که به عنوان کاری که در آن وجود دارد در نظر گرفته شود. یکی باید شاخص برای اندازه‌گیری دیگری باشد.

به هر ترتیب آدام اسمیت احساس می‌کند استنتاج مبادله بین سرمایه و کار از قانونی که مبادله را در کالاها معین می‌کند، مشکل است، بدین ترتیب اشکال ظاهری باقی‌مانده کاملاً مخالف و متضاد اصول جلوه می‌کند و در حقیقت تضاد تا هنگامی که سرمایه مستقیماً در برابر کار قرار دارد به جای آن که در برابر نیروی کار قرار داشته باشد، نمی‌تواند حل شود. آدام اسمیت به خوبی آگاه بود که زمان کار صرف شده برای بازتولید و بقاء نیروی کار کاملاً متفاوت از کاری است (یعنی نیروی کار) که خودش می‌تواند به انجام برسد. بنا بر این او خودش در مقاله "طبیعت تجارت" (CANTILLON) چنین می‌گوید:

"همان نویسنده اضافه می‌کند، کار یک برده توانمند، اجباراً باید دو برابر مخارج او باشد؛ او فکر می‌کند که متوسط‌ترین کارگر نمی‌تواند کمتر از یک برده توانا ارزش داشته باشد" (ثروت ملل، چاپ (O.P.U) جلد ۱ ص ۷۵). (گرنیر جلد ۱ بخش ۸ ص ۱۳۷).

از طرف دیگر این مساله عجیب است که آدام اسمیت به این مساله توجه نمی‌کند که اعتراض او به قانونی که تعیین‌کننده مبادله کالاها با یکدیگر است، چقدر ضعیف است. کالاها A و B که به نسبت زمان کاری که دارا هستند مبادله می‌شوند به هیچ وجه به وسیله نسبت‌هایی که تولیدات A یا B را تقسیم کردند بررسی نمی‌شود، یا به نسبت ارزشی که بین خودشان وجود دارد. اگر یک بخش از کالای A به صاحب زمین برسد و بخش دیگر به سرمایه‌دار و بخش سوم به کارگر، بدون توجه به اینکه سهم هر یک چقدر باشد، "این مساله واقعی را تغییر نمی‌دهد که A با B بر مبنای ارزشش مبادله می‌شود. رابطه بین زمان کار موجود در کالاها A و B متأثر از چگونگی قرار گرفتن زمان کار در A و B نیست که به اشخاص مختلف اختصاص داده شده است." وقتی مبادله ماهوت برای پارچه کتان در حال اجراست، تولیدکنندگان ماهوت؛ پارچه کتان می‌گیرند که به نسبت برابر آن چیزی است که آن‌ها قبلاً در ماهوت قرار داده‌اند." (کتاب فقر فلسفه ص ۲۹) ۲۸ همچنین این مساله بعداً طرفداران ریکاردو را در برابر آدام اسمیت قرار داد ۱۲۴۷۱ بدین ترتیب (JOHN CAZENOVE) چنین گفت:

"... مبادله، دادن و گرفتن از یکدیگر... شرایطی که شخص را تحت تاثیر قرار می‌دهد، همواره دیگران را تحت تاثیر قرار نمی‌دهد. برای مثال کاهش ارزش تولید هر بخش از کالا رابطه‌ی آن کالا را با دیگر کالاها تغییر می‌دهد؛ اما این ضرورتاً سهم صاحبش را تغییر نمی‌دهد و همچنین به هیچ ترتیبی آن‌ها را تحت تاثیر قرار نمی‌دهد. مجدداً کاهش عمومی ارزش کالاها همه آن‌ها را به یکسان تحت تاثیر قرار می‌دهد اما مناسبات آن‌ها را با یکدیگر تغییر نمی‌دهد. ممکن است سهم آن‌ها را تحت تاثیر قرار دهد و یا ندهد" (John Cazenove) مقدمه چاپ مقاله مالتوس در باره اقتصاد سیاسی لندن ۱۸۵۳ [ص ۷].

اما بدین ترتیب تقسیم ارزش‌های تولید بین سرمایه‌داران و کارگران بر مبنای مبادله کالاها پایه‌گذاری شده است - کالا و نیروی کار - آدام اسمیت در این مورد مبهور است. حقیقت آن است که ارزش کار را کشف کرده است یا آن که تاچه حد کالا (یا پول) می‌تواند خریدار نیروی کار باشد، میزان ارزش، هنگامی که او به تئوری قیمت‌ها می‌پردازد، که بیانگر تاثیر رقابت بر روی نرخ سود، و غیره است تاثیر مخربی بر بحث اسمیت دارد...؛ این مساله کار او را از هماهنگی خارج می‌کند، و حتی شماری از سوال‌های اساسی را از تحلیل او کنار می‌گذارد. به همان گونه که ما به زودی خواهیم دید این مساله بحث او را در باره ارزش اضافی به طور

کلی تحت تاثیر قرار نمی‌دهد زیرا در این جا او مداوماً تعیینات درستی از ارزش ارائه می‌دهد که مربوط به زمان کار موجود در کالاهای مختلف می‌باشد.

اکنون برخورد او با این سوال.

اما ابتدا ما باید به یکی دیگر از مسائل توجه کنیم. آدام اسمیت چیزهای مختلف را با هم ترکیب می‌کند. ابتدا او در کتاب اول بخش پنجم چنین می‌گوید :

“هر شخصی فقیر یا غنی است، بر مبنای میزانی که می‌تواند هزینه کند تا از ضرورت‌های زندگی لذت ببرد، استراحت کند و به تفریحات زندگی انسانی بپردازد. اما پس از آن که تقسیم کار به صورت سراسری در آمد ، بخش کوچکی از آن مردان صاحب نیروی کار هستند می‌توانند آن را عرضه کنند. بخش بزرگتری از آن‌ها باید کار دیگران را رهبری کنند و بر مبنای آن که از چه مقدار کاری بتواند استفاده کند، یا میزان هزینه‌ای که بتواند برای خرید آن پرداخت کند، آن فرد باید فقیر یا غنی باشد؛ ارزش هر کالا، بدین ترتیب، برای شخصی که آن را در اختیار دارد و کسی که ابزار را در اختیار دارد و از آن استفاده نمی‌کند یا آن را خریده است اما آن را با کالاهای دیگری مبادله می‌کند، برابر با کمیت کاری است که او را قادر می‌سازد که آن را خریده یا به کار گیرد. بدین ترتیب کار میزان واقعی ارزش قابل مبادله تمام کالاهاست.” (ثروت ملل چاپ OUP جلد ۱ صفحات ۳۳ - ۳۲ گارنیر جلد ۱ صفحات ۵۹ - ۶۰)

همچنین: “آن‌ها” (کالاهای) شامل ارزش کمی معینی از کار هستند که ما آن‌ها را مبادله می‌کنیم ۱۲۴۸۱ در برابر آن چه که در نظر گرفته می‌شود در زمانی که در بر گیرنده ارزشی برابر همان کمیت است... که به وسیله طلا یا نقره سنجیده نمی‌شود بلکه به وسیله کار سنجیده می‌شود به گونه ای که تمام ثروت جهان به طور اساسی خریداری شده است؛ و ارزش آن، برای آن‌ها که آن ارزش را در اختیار دارند، و آن‌هایی که می‌خواهند آن را با مقداری تولیدات جدید مبادله کنند، به طور قطع با کمیتی از کاری برابر است که بتواند آن را خریداری کرده و یا در اختیار بگیرد.” (همان منبع ص ۳۳) [گارنیر] بخش ۵ ص ۶۰-۶۱.

و در انتها؛ “ثروت بدان گونه که آقای هاپس می‌گوید عبارت است از قدرت. اما شخصی که آن را به دست می‌آورد و یا موفق می‌شود بخش بزرگی از آن را در اختیار داشته باشد، ضرورتاً موفق به کسب قدرت سیاسی نیست، چه یا نظامی غیرنظامی باشد... قدرتی که به دست می‌آورد بلافاصله یا مستقیماً به او منتقل نمی‌شود و عبارت است از قدرت خرید و به کارگیری مقدار معینی از کار یا حاکمیت بر روی تمام تولیدات کار که از این پس در بازار موجود است.” (همان منبع گارنیر ص ۶۱)

می‌توان مشاهده کرد که در تمام این نقل قول‌ها آدام اسمیت کار مردم دیگر را با تولید این کار مخلوط می‌کند. ارزش مبادله کالایی که هر شخصی در اختیار دارد ترکیب یافته است از - پس از مقدار کار - کالاهایی که متعلق به افراد دیگری هستند که می‌توانند آنها را بخرند، یعنی در کمیت کار دیگرانی که در آن کالا جای گرفته‌اند، کمیت کار دیگرانی که در آن تبلور یافته است. و این کمیت کار دیگران با کمیت کاری برابر است که در کالای او تبلور یافته است. به طوری که او موکداً می‌گوید:

“آن‌ها یعنی کالاهای در برگیرنده ارزش یک مقدار معینی از کار هستند که ما آن را به عنوان زمان کاری در نظر می‌گیریم که در برگیرنده ارزش کمی برابر است.”

در این جا تاکید بر روی تغییر به وجود آمده بر روی تقسیم کار است: می‌توان گفت که ثروت ترکیب یافته از تولید صاحب (خریدار) نیروی کار نیست، بلکه کمیتی از کار دیگران است که این تولید را در اختیار گرفته اند ، کار اجتماعی که می‌تواند خریده شود، کمیتی که به وسیله کمیت کاری که در درون خودش جای گرفته معین می‌شود. در حقیقت، تنها مفهوم ارزش مبادله در این جا در نظر گرفته شده- که کار من اکنون به عنوان کار اجتماعی در نظر گرفته می‌شود، و در نتیجه، تولید آن ،ثروت مرا معین

می‌کند که به وسیله حاکمیت بر روی مقدار برابری از کار اجتماعی است. کالای من که شامل یک مقدار معین از زمان کار ضروری است، به من این امکان را می‌دهد که بتوانم تسلطی بر سایر کالاهایی با ارزش برابر آن داشته باشم، و بدین ترتیب بر روی کمیت برابری از کار دیگران مالکیت دارم که در ارزش‌های مصرف دیگری عینیت یافته است. تاکید در اینجا روی برابری است که در ارتباط با تقسیم بین کار و ارزش مبادله است، یعنی در حقیقت کار من با کار دیگران، به کلامی دیگر با کار اجتماعی (حقیقتی که کار من یا کاری که در کالاهای من تبلور یافته است، قبلا از نظر اجتماعی معین شده است، و اساسا کاراکترش تغییر کرده است که این مساله آدام اسمیت را نجات می‌دهد) و نه آن که به طور کلی اختلافی بین کار مادیت یافته و کار زنده، و قوانین مخصوص مبادله آن باشد. در حقیقت آدام اسمیت در اینجا هیچ چیز بیشتر از این نمی‌گوید که ارزش کالاها به وسیله زمان کار تبلور یافته در آن مشخص می‌شود و این که ثروت صاحب کالا، ترکیب یافته از کمیت کار اجتماعی است که در اختیار او قرار دارد.

گرچه مساوی دانستن کار و تولید کار ۱۱۲۴۹۱ در حقیقت اولین فرصت را برای مخلوط کردن تعیین ارزش کالاها به وسیله کمیت کار موجود در آن، و تعیین ارزش آن‌ها به وسیله کمیت کار زنده‌ای که آن‌ها می‌توانند بخرند، فراهم می‌کند. به کلام دیگر تعیین ارزش آن‌ها به وسیله ارزش کار. این درهم‌آمیزی هنگامی است که آدام اسمیت چنین می‌گوید:

“این که ثروت زیاد باشد یا کم به طور قطع در ارتباط با گسترش قدرت است. یا در ارتباط با کمیت کار دیگران است و یا چیز دیگر” (که در اینجا تعیینات غلطی را به کار می‌برد) “چیزهای دیگری از تولید کار سایرین که کارگر را قادر می‌کند آن‌ها را بخرد.” (ثروت ملل چاپ ۱۹۷۲ جلد ۱ ص ۳۳) (گارنیر همان منبع ص ۶۱)

ممکن است به طور صریح چنین گفته شود: این مساله متناسب با کمیت کار اجتماعی تبلور یافته در صاحب کالا یا صاحب ثروت است؛ و در حقیقت او نیز چنین می‌گوید:

“آن‌ها” (کالاها) “شامل ارزش کمی معینی از کار هستند که ما آن‌ها را با زمانی که در نظر می‌گیریم مبادله می‌کنیم (که شامل ارزش برابری از کمیت هستند.”

(کلمه ارزش در اینجا زائد و بی‌معنی است) نتیجه غلطی که به دست می‌آید همانی است که قبلا در این بخش ۵ آورده شده و آن هنگامی است که برای مثال چنین می‌گوید:

“بدین ترتیب کار به خودی خود هرگز به ارزش خودش ظاهر نمی‌شود، بلکه به تنهایی استاندارد واقعی و نهایت ارزش تمام کالاهایی است که می‌تواند در همه زمان‌ها و مکان‌ها با آن تخمین زده شده و مقایسه شود.” (همان منبع ص ۳۶) [گارنیر ص ۶۶]

حقیقت کار و در نتیجه میزان زمان کار چیست— این که ارزش کالاها همواره با زمان کار عینیت یافته در آن‌ها متناسب است و ارتباطی به چگونگی ارزش کاری که ممکن است تغییر کند، ندارد— واقعیت آن است که خود ارزش نیروی کار تغییر می‌کند.

در این جا آدام اسمیت تنها مبادلات کالا را به طور عام بررسی می‌کند: طبیعت ارزش مبادله. مربوط به سهم کار و پول است. بخش‌های از مبادله‌کنندگان در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند که تنها به عنوان صاحبان کالاها هستند. آن‌ها کار دیگران را در شکل یک کالا خریداری می‌کنند، درست همانند کار خودشان که به شکل کالا درآمده است. کمیت کار اجتماعی که آن‌ها در اختیار دارند، در این شرایط با کمیت کاری برابر است که در کالا تبلور یافته است. همان کالایی که آن‌ها خریداری می‌کنند. اما هنگامی که در بخش‌های بعدی او به مسئله مبادله بین کار مادیت یافته و کار زنده بین سرمایه‌دار و کارگر می‌پردازد، تاکید می‌کند که ارزش کالا به وسیله کمیت کاری تعیین نمی‌شود که در آن وجود دارد، بلکه به وسیله کمیت— که متفاوت با آن است— کار زنده دیگرانی

تعیین می‌شود که او می‌تواند در اختیار بگیرد، یعنی بخرد. آدام اسمیت در حقیقت به این وسیله نمی‌گوید که کالاها خودشان به بیش از زمان کاری مبادله نمی‌شوند که در آن‌ها به کار رفته؛ بلکه افزایش ثروت، افزایش ارزشی که در کالا تبلور یافته است و مقدار این افزایش، به میزان کمیت کار زنده‌ای بستگی دارد که کار مادیت یافته را به کار می‌گیرد. و آدام اسمیت هر چند در این زمینه مسیر درستی را می‌رود اما در این نقطه گفته‌هایش مبهم است.

۲. تصور عمومی آدام اسمیت از ارزش اضافه. بینش او در باره سود، اجاره و بهره به عنوان محصول تولید کار کارگر

۱۲۵۰۱ در بخش ۶ کتاب اول، آدام اسمیت از آن روابطی که در نظر گرفته است که در آن تولید کنندگان تنها به عنوان فروشندگان و صاحبان کالاها با یکدیگر برخورد می‌کنند عبور می‌کند و به روابط مبادله بین آن‌ها که دارندگان شرایط کار هستند و آن‌ها که تنها صاحب نیروی کار هستند، می‌رسد. او می‌گوید:

“در وضعیت اولیه و خشن جامعه که پیش درآمد انباشت سرمایه و مالکیت زمین است، مالکیت میان کمیت کار ضروری برای به دست آوردن ابژه‌های مختلف، به نظر می‌رسد که تنها شرایطی که می‌تواند هر نقشی را برای مبادله آن‌ها با یکدیگر فراهم کند، آماده است... این مساله طبیعی است که آن چه که به طور عادی در دو روز به وجود می‌آید یا در دو ساعت کاری تولید می‌شود باید دو برابر آن چیزی ارزش داشته باشد که به طور عادی در یک روز یا یک ساعت کاری تولید می‌شود،” (همان منبع ص ۵۲. I. بخش ششم صفحات ۹۴ – ۹۵ گارنیر).

می‌توان گفت که زمان کار لازم برای تولید کالاهای مختلف، تعیین‌کننده نسبتی است که آن کالاها با یکدیگر مبادله می‌شوند یا آن که ارزش مبادله آن‌ها با این تناسب سنجیده می‌شود.

“در این وضعیت، تمام تولید نیروی کار متعلق به کارگر است؛ کمیت کاری که به طور عادی به کار گرفته شده تا مورد استفاده قرارگیرد یا هر کالائی را تولید کند. این تنها شرایط است که می‌تواند کمیت کاری را تنظیم کند که باید به طور عادی خریداری یا به کار گرفته شده و یا در معرض مبادله قرار گیرد. (همان منبع ص ۵۳) گارنیر ص ۹۶.

در نتیجه در چنین وضعیتی کارگر صرفاً یک فروشنده کالا است و کسی که کار فرد دیگری را در دست می‌گیرد تنها خریدار کالای دیگران است، با کالای خودش. بدین ترتیب او به وسیله کالای خودش سرپرست تنها میزانی از کالای دیگران است که متعلق به آنها است، و در این صورت هر دو، مبادله کالاهایی در برابر یکدیگر هستند و ارزش مبادله کالاها به وسیله زمان کار و یا کمیت کاری که آن‌ها در خود دارند، معین می‌شود.

اما آدام اسمیت چنین ادامه می‌دهد:

“به زودی دارایی در دستان اشخاص خاصی جمع می‌شود، بخشی از آن‌ها به طور طبیعی آن ثروت را در ایجاد کار برای مردم صنعت‌گر به کار می‌گیرند، مردم صنعت‌گری که به بوسیله مواد و وسایل زندگی به خدمت در می‌آیند، برای آن که به وسیله فروش کارشان و یا خرید آن چه که کار آن‌ها به ارزش مواد اضافه می‌کند، سودآوری دارند” (همان منبع ص ۵۳ گارنیر ص ۵۶).

در این جا قبل از آن که ما پیش‌تر برویم توقف می‌کنیم. در مرحله اول “مردم صنعت‌گر” از کجا می‌آیند، آن‌هایی که مالک ابزار تولید و وسایل کار نیستند – مردمی که در زمین و هوا معلقند؟ اگر ما آدام اسمیت را از عبارات ساده‌اش جدا کنیم، این مسئله هیچ چیز بیشتر از آن نیست که بگوییم: تولید سرمایه‌داری از لحظه‌ای آغاز می‌شود که کار متعلق به یک طبقه است و طبقات دیگر نیروی کار را در اختیار دارند. این جدایی نیروی کار از شرایط کار پیش شرط تولید سرمایه‌داری است.

ثانیا آدام اسمیت منظورش از این که می‌گوید استخدام‌کنندگان کارگر، کارگران را به کار می‌گیرند “ برای آن که با فروش کار آن‌ها سود ببرند چیست؟ ۱۲۵۱۱ یا چرا کار آن‌ها ارزش کالاها را افزایش می‌دهد؟

آیا منظور او از گفتن این مسایل آن است که سود از فروش به دست می‌آید، و این که کالا بیش از ارزش خودش فروخته می‌شود – این همانی است که استوارت آن را سود حاصل از بیگانه شدن می‌نامد، که چیزی نیست به جز انتقال ثروت بین بخش‌های مختلف^۶ اجازه بدهید که خودش به این سوال جواب دهد.

“در مبادله کاملا مانوفاکتوری، چه به خاطر پول یا کار” (در این جا مجددا یک مبنای خطای جدید است) “ و یا برای کالاهای دیگر باشد، بیشتر و فراتر از آن چه که ممکن است برای پرداختن قیمت مواد کافی باشد و همچنین پرداخت دستمزد کارگر، بعضی چیزهایی باید برای سوده‌ای به دست آمده از کار پرداخت شود که درآمد را در این ماجراجویی به خطر می‌اندازد.” (همان منبع ص ۵۳ گارنیر همان صفحه)

ما بعدا به این به خطر انداختن برمی‌گردیم (یادداشت‌های جلد سوم ص ۱۷۳ را ملاحظه کنید) در بخش عذر تقصیر در پیشگاه سود (۲۹). این چیزها برای سوده‌ای به دست آمده هنگامی ارائه می‌شود که کار کاملا مبادله شده است، آیا از طریق فروش کالا بالاتر از ارزشش به دست می‌آید؟ آیا این مساله همان بیگانگی سود استوارت نیست؟

“ارزش” آن طور که آدام اسمیت بلافاصله توضیح می‌دهد “عبارت از چیزی است که کارگر به مواد اضافه می‌کند. بدین ترتیب خودش را در آن حل می‌کند” (هنگامی که تولید سرمایه‌داری آغاز شد) “در دو بخش، یکی پرداخت دستمزدها و دیگری سوده‌ای استخدام‌کننده بیشتر از مواد اولیه و دستمزدی است که او قبلا پرداخته است.” (همان منبع ص ۵۳ گارنیر ص ۹۶ – ۹۷)

بدین ترتیب در این جا آدام اسمیت به صراحت چنین می‌گوید: سود که بر مبنای فروش محصولات کامل مانوفاکتوری به دست می‌آید، از خود فروش نیست، از فروش کالا بالاتر از ارزشش نیست و همچنین سود از خود بیگانه نیست. این ارزشی است که مربوط به کمیت کاری می‌شود که کارگر به مواد اضافه کرده است و به دو بخش تقسیم می‌شود. یک بخش به پرداخت دستمزد یا آن که برای دستمزدشان پرداخت می‌شود و با این تبادل کارگر به همان میزان کارکردش به شکل دستمزد دریافت می‌کند. بخش دیگر سازنده سود سرمایه‌دار است که آن بخش کمیت کاری است که او فروخته است بدون آن که مزدی برای آن پرداخت کرده باشد. بدین ترتیب اگر او کالا را به ارزش خود بفروشد به خاطر زمان کاری است که در آن نهفته است. به زبان دیگر اگر او آن را با کالاهای دیگر مبادله کند و بر مبنای قانون ارزش رفتار کند، این سود ریشه در این حقیقت دارد که سرمایه‌دار برای بخشی از کار کارگر چیزی پرداخت نکرده است، اما با این وجود آن را فروخته است. آدام اسمیت بدین ترتیب خودش ایده‌ای را نقض می‌کند که در آن تمام تولید کار متعلق به کارگر نیست. او مجبور می‌شود که آن کالا و یا ارزش آن را با صاحب سرمایه تقسیم کند، و قانون تملکی را نقض کند که در مبادله کالاها بین یکدیگر وجود دارد. قانونی که ارزش مبادله در آن به وسیله کمیت زمان کار مادیت یافته در آن معین می‌شود. در حقیقت برعکس، او سود سرمایه‌دار را محصول این حقیقت می‌داند که سرمایه‌دار بخشی از کاری را نپرداخته که به کالا اضافه شده است، و این بدان خاطر است که سود او در فروش کالا افزایش یافته است. ما خواهیم دید که چگونه آدام اسمیت فراتر از آن به صراحت، سود را متعلق به کاری می‌داند که به وسیله کارگر شکل گرفته و آن فراتر و بالاتر از کمیتی است که کارگر برای مزدش دریافت کرده است. به گونه‌ای که می‌توان گفت که آن کار را با یک معادلی جایگزین کرده است. بدین ترتیب آدام اسمیت ریشه واقعی ارزش اضافی را می‌شناسد و در همان زمان او تاکید می‌کند که سود از انباشت‌های قبلی به وجود نیامده است. ارزش آن – هر چند که ممکن است در پروسه‌ی واقعی کار مفید باشد – صرفا در تولید مجدد ظاهر

می‌شود؛ اما به طور وسیعی از کار جدیدی به دست می‌آید که کارگر به مواد اولیه در پروسه تولید اضافه کرده است به طوری که آن انباشت‌های اول همانند ابزار کار یا وسایل کار هستند.

از طرف دیگر، عبارت “در تبادل کامل مانوفاکتوری چه با پول یا کار یا سایر کالاها ...” غلط است (و مربوط می‌شود به مغشوش بودنی که قبلاً تذکر داده شد).

اگر مبادله کالا در برابر پول یا در برابر کالا، به وجود آورنده سود از فروش بیشتر کار به نسبت خرید آن است، از این حقیقت ناشی می‌شود که یک کمیت برابر مادیت یافته از کار با یک کمیت برابر کار زنده مبادله نمی‌شود. بدین ترتیب آدام اسمیت نباید مبادله برای پول یا برای کالاهای دیگر را به همان پایه‌ای قرار دهد که مبادله کامل مانوفاکتور در برابر کار. برای این تبادل اولیه، ارزش اضافه از این حقیقت به وجود آمده است که کالاها به ارزش خودشان مبادله شده‌اند، متناسب با زمان کاری که در آن‌ها نهفته است، در حالی که به هر ترتیب بخشی از کار پرداخت نشده است. در این جا چنین فرض شده است که سرمایه‌دار کمیت برابری را از کار گذشته با کمیت برابری از کار زنده مبادله نمی‌کند؛ که کمیتی از کار زنده که به وسیله او تصاحب می‌شود بیش از کمیت کار زنده‌ای است که او بابتش پرداخت کرده است. در غیر این صورت مزد کارگر برابر با ارزش تولید اوست. سود مبادله محصولات کامل در برابر پول یا کالاها، اگر آن‌ها به ارزش خودشان مبادله شوند، از این حقیقت ناشی می‌شود که مبادله بین مانوفاکتور و کار زنده نیاز به قوانین دیگری دارد؛ که برابرها در این جا مبادله نمی‌شوند. بدین ترتیب در این مورد نباید مسائل با یکدیگر در هم آمیخته شوند.

سود هیچ چیز به جز محصول ارزشی نیست که کارگر به مواد کار اضافه کرده است. هر چند آن چه که آن‌ها به مواد اضافه کرده‌اند چیزی به جز کمیتی از کار نیست. زمان کار کارگر بدین ترتیب به دو بخش تقسیم می‌شود: یک بخش که بابت آن دستمزد از سرمایه‌دار دریافت می‌کند؛ و بخش دیگری که او به سرمایه‌دار می‌دهد و سود سرمایه‌دار را می‌سازد. آدام اسمیت به درستی خاطرنشان می‌کند که تنها بخشی از (ارزش) کار که کارگر جدیداً به مواد اضافه می‌کند به دستمزد و سود تبدیل می‌شود، که می‌توان گفت ارزش اضافی جدیداً خلق شده به خودی خود هیچ کاری با بخشی از سرمایه‌ای ندارد که از پیش ریخته شده است (به عنوان مواد و ابزار). آدام اسمیت که بدین ترتیب سود را به کار پرداخت نشده دیگران مربوط می‌داند به یک باره می‌گوید:

“ممکن است چنین فکر شود، که سود سرمایه فقط نام دیگری از دستمزد نوع مخصوصی از کار است، کار معین و مشخص.” (همان منبع ص ۵۳ گارنیر ص ۹۷)

آدام اسمیت نظریه غلط کار مدیریتی را رد می‌کند. ما به این مساله بعداً باز خواهیم گشت و در بخش دیگر به آن خواهیم پرداخت. (۳۰) در این جا تنها مساله مهم تاکید بر آن است که آدام اسمیت موضوع را خیلی روشن شناخته است، مطلب را بیان کرده و شدیداً به تضاد میان نظریه او در باره اساس سود و این نظریه شرمگینانه تاکید می‌کند. پس از آن که او این اختلاف فاحش را بیان می‌کند چنین ادامه می‌دهد:

۱۱۲۵۳۱ “در این وضعیت تمام تولید نیروی کار همواره متعلق به کارگر نیست. او باید در بسیاری مواقع آن را با صاحب سرمایه که او را استخدام کرده است، تقسیم کند. این کمیت کار نیست که به طور عادی استخدام می‌شود تا هر نوع کالایی را تولید کرده یا به دست آورد، همچنین تنها شرایط کار (ابزار ساختمان و مواد اولیه) نمی‌تواند کمیتی را اداره کند که باید به طور عادی خریداری، سرپرستی یا مبادله کند. یک کمیت اضافه به طور مشخص باید تبدیل به سود سرمایه‌ای شود که برای دستمزد و ابزار و مواد آن کار مصرف شده است.” (همان صفحات ۵۴-۵۵ گارنیر ص ۹۹)

این کاملاً صحیح است. تولید سرمایه داری، کار را به صورت مادی در می‌آورد - در شکل پول یا کالا - همواره در کنار خرید کمیتی از کار که در درون خود دارد یک "کمیت اضافی را دارد" که عبارت است از کار زنده "برای سود سرمایه"؛ که در هر جا، به زبان دیگر مفهومی جز تصاحب برای هیچ، تصاحب بدون پرداخت در برابر آن، یعنی بخشی از کار زنده، ندارد. آدام اسمیت بیش از ریکاردو در این زمینه با شدت تاکید می‌کند که چگونه این تغییر با تولید سرمایه‌داری آغاز شد. از طرف دیگر، او از ریکاردو عقب‌تر است زیرا او هرگز قادر به آزاد کردن خود از این نقطه نظر نیست - گرچه او در این قسمت خودش را به وسیله تحلیل خودش رد می‌کند - که از درون این رابطه تغییر یافته میان کار مادیت یافته و کار زنده، تغییری در تعیین ارزش نسبی کالاها به وجود می‌آید که در رابطه با یکدیگر بیان‌کننده هیچ چیز به جز کار مادیت یافته نیستند و کمیت ارائه شده از کار مادیت یافته را ارائه می‌دهند. پس از تبلور ارزش اضافی در یک شکل، شکل سود، به عنوان بخشی از کار که کارگر آن را ارائه داده و بیش از آن بخش از کاریست که بابت آن دستمزد گرفته است، او همان رفتار را با سایر اشکال ارزش اضافی همانند اجاره زمین دارد. یکی از شرایط عینی کار آن است که از کارگر بیگانه شده باشد، و بدین ترتیب، به مالکیت دیگری در آمده باشد، که تبدیل به سرمایه شود؛ دیگری که عبارت است از خود زمین و زمین به عنوان مالکیت زمین. بدین ترتیب پس از برخورد با صاحبان سرمایه، آدام اسمیت چنین ادامه می‌دهد:

"به زودی زمین هر کشوری به طور کلی تبدیل به مالکیت خصوصی می‌شود، و صاحبان زمین همانند سایرین عاشق درو کردن جایی هستند که هرگز نکاشته‌اند، و خواهان اجاره‌ای هستند که حتی برای تولید طبیعی به وجود آمده است... او "کارگر" باید سهمی از آن چه که کار او به دست آورده و یا تولید کرده است به صاحب زمین بپردازد. این سهم یا چیزی که شبیه به آن باشد، قیمت این سهم، شامل اجاره زمین است." (همان منبع ص ۵۵ گارنیر ص ۹۹ - ۱۰۰)

همانند سود به دست آمده در صنعت، اجاره زمین تنها بخشی از کاری است که به وسیله کارگر به مواد و آن چه که او ارائه می‌دهد، اضافه شده، چیزی که به صاحب زمین پرداخت شده بدون آن که چیزی برای آن (از قبل) پرداخت شده باشد؛ بدین ترتیب تنها بخشی از زمان کار اضافی است که به وسیله او شکل گرفته که بیش و فراتر از بخش زمان کاری است که او کار کرده است تا دستمزدش را دریافت کند. یا آن که یک معادلی داشته باشد برای زمان کاری که در برگیرنده دستمزدش باشد. بدین ترتیب آدام اسمیت ارزش اضافی را به عنوان کار اضافه تصور می‌کند - کار اضافی‌ای که شکل گرفته و واقعی شده در کالایی است که بیش از کار پرداخت شده می‌آورد، کاری که معادل خودش را به صورت دستمزد گرفته است - ۱۲۵۴۱ به طوری که سود در یک حوزه معین است و اجاره زمین صرفاً شاخه‌های اوست. بدین ترتیب او ارزش اضافی را به عنوان یک مقوله‌ای مربوط به خودش متمایز نمی‌کند، و آن را از اشکال خاصی جدا می‌کند که به عنوان سود و اجاره در نظر می‌گیرد. این است مبنای بیشتر اشتباهات و برداشتهای نامناسب در تحقیقات او و حتی بیشتر در کار ریکاردو.

شکل دیگری که ارزش اضافی در آن ظاهر می‌شود، عبارت است از منافع سرمایه، به شکل پول. اما آدام اسمیت این "منافع پولی همواره" را در همان بخش چنین توضیح می‌دهد: "یک درآمد مشتق که اگر از سودی که به شکل پول، به دست می‌آید، پرداخت نشود، باید از منابع دیگر درآمد پرداخته شود" (بدین ترتیب اجاره و یا دستمزد و سپس در بخش دیگر مزد متوسط را در نظر می‌گیرد، که ریشه در ارزش اضافی ندارد اما محصول خود دستمزد است - و در این شکل، همان گونه که ما بعداً فرصت پرداخت به آن را داریم در تولید سرمایه‌داری توسعه نیافته ظاهر می‌شود - یا اینکه تنها شکل دیگری از سود است ۳۱) مگر آن که احتمال داشته باشد وام‌دهنده‌ای که آدم ولخرجی است، وام دیگری بپردازد تا منافع وام اولی را بگیرد." (همان منبع ص ۵۸ گارنیر ص ۱۰۵ - ۱۰۶)

بدین ترتیب بهره، بخشی از سودی است که به وسیله سرمایه استقراضی به وجود می‌آید؛ در این زمینه این تنها یک شکل ثانویه‌ای از خود سود است، یک شاخه از سود، و بنابراین تنها قسمت قسمت شدن بیشتری است که میان اشخاص مختلف تصاحب‌کننده

ارزش اضافی به شکل سود، انجام می‌گیرد. یا پرداختی است از اجاره. به هر ترتیبی که مناسب باشد. یا آن که وام‌گیرنده بهره‌ی خودش یا شخص دیگر صاحب سرمایه را می‌پردازد. در این زمینه این مساله به وجودآورنده‌ی ارزش اضافی نیست، بلکه صرفاً سهم‌های مختلفی از ثروت موجود است، نوسان ثروتی است که میان بخش‌های مختلف تقسیم می‌شود و به عنوان سودی است که بیگانه شده است. رفتن به فراتر از این مساله، هنگامی که منفعت به هر ترتیب شکلی از ارزش اضافی نیست (و هنگامی که محصول دستمزد یا شکلی از سود باشد از این مساله مستثنی است؛ آدام اسمیت به این مساله بعداً نیز توجه ندارد) پس بهره تنها شکل ثانویه ارزش اضافی است، بخش خالصی از سود یا اجاره (که تنها سهم آن‌ها را تحت تاثیر قرار می‌دهد) و بدین ترتیب بهره چیزی به جز بخشی از ارزش اضافی پرداخت نشده نیست.

“سرمایه‌ای که برای بهره، وام داده می‌شود همواره به عنوان یک سرمایه به وسیله وام‌دهنده در نظر گرفته می‌شود. وام‌دهنده انتظار دارد که در زمان معینی به او بازگردانده شود، و این که در زمان مشخص وام‌گیرنده به او سود سالانه را برای استفاده از آن بازگرداند. وام‌گیرنده ممکن است آن وام را به عنوان سرمایه به کار برد و یا به عنوان پولی کنار بگذارد که برای مصرف فوری لازم است. اگر آن را به عنوان سرمایه به کار برد، از آن در تداوم تولید کارگران استفاده می‌کند که ارزش و سود را بازتولید می‌کند. در چنین وضعیتی او می‌تواند هم سرمایه را بازتولید کند و هم منافعی را بپردازد بدون آنکه سرمایه‌ای را منتقل کند یا به منابع دیگر درآمد آسیبی وارد کند. اگر وام‌گیرنده وام را به عنوان سرمایه ذخیره شده برای مصارف فوری در نظر بگیرد، او به عنوان یک ولخرج یا اصراف‌کننده اموال عمل کرده است، چیزی که برای حمایت از تداوم کار صنعت لازم است. در این وضعیت او نمی‌تواند سرمایه را بازتولید کرده و بهره را بپردازد، بدون آن که دربخشی از سرمایه یا ولخرجی‌های منابع دیگر را همانند اجاره زمین و یا اموال دیگر صرفه‌جویی کند” (جلد ۲ بخش ۲ قسمت ۵ ص ۱۲۷ تصحیح مک کلوج).

۱۲۵۵۱ بنابراین در این جا پول وام گرفته شده به معنی سرمایه است که در هر صورت به عنوان سرمایه به کار می‌رود، و ایجاد سود می‌کند. در چنین وضعیتی منافعی که وام‌گیرنده به وام‌دهنده می‌پردازد هیچ چیزی به جز سود نیست که تحت نام مخصوص پرداخت می‌شود. یا آن که در حقیقت او پول وام داده شده را مصرف می‌کند. بدین ترتیب او ثروت وام‌دهنده را افزایش می‌دهد و در برابر سهم خودش را کاهش می‌دهد. آن چه که جایگزین می‌شود تنها نسبت‌های مختلف ثروتی است که از دست یک آدم ولخرج به دست وام‌دهنده انتقال می‌یابد، اما هیچ گونه ارزش اضافی ایجاد نشده است. بدین ترتیب بهره در هر صورت بیانی از ارزش اضافی است، که هیچ چیز نیست به جز بخشی از سود، که خودش باز هیچ چیز نیست به جز شکل معینی از ارزش اضافی که آن هم عبارت است از کار پرداخت نشده است.

در انتها آدام اسمیت مشاهده می‌کند که به همین ترتیب تمام درآمدهای اشخاصی که با دریافت مالیات ارتزاق می‌کنند چه به صورت دستمزد باشد، در این صورت به دست آمده از دستمزد‌های خودشان است؛ و یا ریشه آن‌ها در سود و اجاره است، بنابراین تنها بیان‌کننده سهم مختلف بخش‌های جامعه هستند که مصرف‌کننده سود و اجاره می‌باشند که خود آن‌ها هیچ چیز به جز اشکال مختلفی از ارزش اضافی نیست.

“تمام مالیات‌ها و تمام درآمدهایی که از آن حاصل می‌شود، تمام دستمزدها، خدمات و پرداخت‌های سالانه از هر نوع، در نهایت از سه منبع مشخص درآمد به دست می‌آیند، حال چه به فوریت پرداخت شوند و یا در میان مدت، از دستمزد کارگر، سودهای سهام یا اجاره زمین هستند (ثروت ملل چاپ او. یو. پی. ص ۵۸ و گارنیر بخش ۵ ص ۱۰۶)

بنابراین بهره پول همراه با مالیات‌ها یا درآمدهای ناشی از مالیات‌ها- چه آن که آن‌ها از خود دستمزدها بیرون نیامده باشند- صرفاً سهمی از سود و یا اجاره هستند، که خودشان در یک چرخش دیگر از ارزش اضافی ناشی شده‌اند، که همان کار پرداخت نشده است.

این همان تئوری عام آدام اسمیت در باره ارزش اضافی است.

در جای دیگری آدام اسمیت نظریه خود را به یک سوال کامل خلاصه می‌کند، که آن را مشخص تر بیان کردیم و نشان می‌دهد که تلاش می‌کند تا به هر ترتیب اثبات کند که ارزش به وسیله کارگر به تولید اضافه می‌شود (پس از کسر ارزش‌های تولید، ارزش مواد خام و ابزار کار) هیچ چیزی به جز زمان کاری که در محصول موجود است باقی نمی‌ماند زیرا کارگر خودش این ارزش را به طور کامل تصاحب نمی‌کند، بلکه آن را تقسیم می‌کند - ارزش یا تولید - با سرمایه‌دار و صاحب زمین. در وضعیتی که ارزش کالا میان تولیدکنندگان آن کالا به طور طبیعی تقسیم می‌شود هیچ چیز در طبیعت این ارزش تغییری به وجود نمی‌آورد و یا در رابطه با ارزش کالاها به نسبت یکدیگر تغییری ایجاد نمی‌شود.

“هنگامی که مالکیت زمین خصوصی می‌شود، صاحب زمین خواهان سهمی از تمام تولیداتی است که کارگر می‌تواند به وجود آورد یا از روی زمین جمع‌آوری کند. اجاره آن، اولین چیزی است که از تولید نیروی کار کسر می‌شود. نیروی کاری که بر روی زمین استخدام شده است. این مساله به ندرت اتفاق می‌افتد که شخصی که زمین را می‌کارد امکان آن را داشته باشد که محصول را درو کند. نگهداری آن به طور کلی سهمی از درآمد را برای سرپرست به همراه دارد، مزرعه‌داری که او را استخدام کرده است، و کسی که هیچ منفعتی در استخدام او ندارد، مگر آن که او سهمی در تولید کارش داشته باشد، یا آن که سهم او برایش با سود جایگزین شده باشد. این سود کسر دومی را به وجود می‌آورد ۱۲۵۶۱ کسر دومی از [...] نیروی کاری که برای زمین استخدام شده. تولید تمام نیروی کار دیگران که قابل پرداخت از سهم سود است. در تمام پیشه‌وری‌ها و مانوفاکتور ها بزرگترین بخش از کارگران با توجه به نیاز استاد کار تعیین می‌شود که مواد کار آن‌ها را تهیه می‌کند و دستمزد و نگهداری آن‌ها تا زمانی است که کار تکمیل شود. استادکار در محصول کار آن‌ها شریک است، یا در ارزشی که آن‌ها به مواد اضافه کرده که فراتر از چیزی است که به آن‌ها داده‌اند؛ و در این سهم سود نیز موجود است.” (چاپ مک کلوج جلد ۱ فصل ۱ بخش ۸ صفحات ۱۰۹ - ۱۱۰)

بدین ترتیب در این جا آدام اسمیت به طور ساده اجاره و سود سرمایه را به عنوان کسری از تولید کارگر توصیف می‌کند یا ارزش تولید کارگر می‌داند که برابر است با کمیت اضافه شده به وسیله او به مواد. هر چند این کسر، به همان گونه که آدام اسمیت خودش قبلاً توضیح داده است، تنها می‌تواند ترکیبی از آن بخش کار باشد که کارگر به مواد اضافه می‌کند، بیشتر و فراتر از کمیت کاری که تنها مزدش پرداخت شده است، یا تنها معادل دستمزدش است؛ که این مساله همان ارزش اضافی است یعنی بخش پرداخت نشده کار. (بنابراین به طور ضروری، سود و اجاره یا سرمایه و مالکیت زمین هیچ گاه نمی‌توانند منبع ارزش باشند.)

۳. گسترش نظر آدام اسمیت از نظریه ارزش اضافی به تمام حوزه‌های کار اجتماعی]

ما شاهد پیشرفت بزرگی به وسیله آدام اسمیت در نظریات فیزیوکرات‌ها هستیم این پیشرفت در تحلیل ارزش اضافی و همچنین سرمایه به وجود آمده است. در نظریه فیزیوکرات‌ها تنها نوع معینی از کار مشخص - کار کشاورزی - وجود داشت که ارزش اضافی تولید می‌کرد. بدین ترتیب هر چه که آن‌ها بررسی می‌کردند عبارت بود از ارزش مصرف کار و نه زمان کار و یا کار اجتماعی عام که منبع ارزش است. در این نوع مخصوص از کار، طبیعی است که زمین، که در حقیقت خالق ارزش اضافی است، تشکیل‌دهنده افزایش (ارگانیک) مواد است - افزایشی که مواد تولید شده فراتر از مواد مصرف شده، دارند. آن‌ها این مساله را کاملاً در شکل محدود شده آن می‌دیدند و بدین ترتیب با ایده‌های جالب‌تر کنار زده شد. اما برای آدام اسمیت، کار اجتماعی عمومی - بدون اهمیت به آن چه که چه ارزش مصرفی در آن به کار رفته است - صرفاً کمیت ضروری کار، خالق ارزش است. ارزش اضافی چه در شکل سود باشد یا در شکل ثانویه بهره، چیزی جز بخشی از کار نیست که به وسیله صاحبان شرایط مادی کار به وجود آمده است

که در آن، این شرایط با کار زنده مبادله می‌شود. برای فیزیوکرات‌ها ارزش اضافی تنها در شکل اجاره زمین ظاهر می‌شود برای آدام اسمیت اجاره، سود و بهره تنها اشکال مختلف ارزش اضافی هستند.

وقتی که من از ارزش اضافی صحبت می‌کنم، در ارتباط با مجموعه مقدار سرمایه پیش‌ریخته‌شده، به عنوان سود سرمایه، بدان علت است که سرمایه‌دار مستقیماً مبادرت به تصاحب مستقیم ارزش اضافی می‌کند، و اهمیت ندارد تحت چه مقوله‌ای او سپس مبادرت به تقسیم ارزش اضافی میان صاحب زمین یا وام‌دهنده سرمایه می‌کند. بنابراین مزرعه‌دار مستقیماً به صاحب زمین پرداخت می‌کند و صاحب مانوفاکتور خارج از ارزش اضافی که به خود اختصاص می‌دهد اجاره را به صاحب زمینی می‌پردازد که کارخانه را در آن بنا کرده است و بهره را به سرمایه‌داری می‌پردازد که سرمایه را در اختیار او قرار داده است.

۱۱۲۵۷۱ اکنون هنوز باید بررسی شود: ۱- آدام اسمیت ارزش اضافی را با سود مخلوط می‌کند؛ ۲- نظریه او در باره کار مولد؛ ۳- چگونه او بهره و اجاره را از منبع ارزش به دست می‌آورد و تحلیل نادرست او از “قیمت طبیعی” کالاها، به طوری که ارزش مواد خام و ابزار به صورت جداگانه در نظر گرفته نشده‌اند و بدین ترتیب جدا از قیمت و سه منبع درآمد در نظر گرفته نشده‌اند.

[۴] اشتباه اسمیت در اتخاذ مسیر ویژه‌ای که در آن قانون ارزش در مبادله بین سرمایه و مزد کار حاکم است]

مزد یا معادلی که سرمایه‌دار برای در اختیار گرفتن نیروی کار می‌پردازد در شکل بلافصل خود، کالا نیست، بلکه کالای تغییر شکل یافته است، پول است، کالایی که در شکل مستقل خود دارای ارزش مبادله است، به عنوان مستقیم کار اجتماعی مادیت یافته است، زمان کار به طور عام است.

همانند سایر دارندگان پول، کارگر با این پول به طور طبیعی کالاهایی را به همان قیمت خریداری می‌کند. (بدون توجه به جزییات آن. برای مثال چیزی که او در شرایط و در محیط نا مساعدتری می‌خرد و غیره) او با فروشنده کالاها به عنوان دارنده پول مواجه می‌شود - به عنوان خریدار. او وارد خود گردش کالا می‌شود نه به عنوان یک کارگر، بلکه به عنوان مقدار پولی که برابر مقدار کالا قرار می‌گیرد، به عنوان مالک کالایی که به طور عادی، همواره دارای شکل قابل مبادله است. پول او بیش از یک بار تبدیل به کالا شده است که به عنوان ارزش مصرف در خدمت اوست، و در این پروسه او کالاهایی را به قیمت جاری بازار خریده است - اگر ساده بگوییم به ارزششان خریداری کرده است. در این تبادل تنها به صورت پول - کالا که بیانگر تغییر شکل است. اما به عنوان یک قانون کلی است، که به هیچ وجه به معنای جابجائی حجمی از ارزش نیست. بدین ترتیب کارگر با کار مادیت یافته اش در تولید، هیچ چیز به جز میزان زمان کاری که تجسم یافته در پولی است که دریافت می‌کند، اضافه نکرده است. او نه فقط معادلش را دریافت کرده بلکه کار اضافی هم داده است - که به طور قطع بخشی از سود است - در حقیقت او (پروسه انجام گرفته، در جریان فروش نیروی کارش، هنگامی که ما با نتایجش برخورد می‌کنیم، چندان اهمیت ندارد) ارزشی بیشتر از ارزش مجموعه پولی که دستمزد او را تشکیل می‌دهد، ارائه داده. در مقابل، او با زمان کار بیشتری کمیتی از کار عینیت یافته در پول را خریداری کرده که به عنوان دستمزد دریافت کرده است. بدین ترتیب می‌توان گفت که به همان طریقی که او به طور غیرمستقیم همه کالاها را با پول خریده است (که تنها بیان مستقلی از کمیت معینی از زمان کار اجتماعی است) دریافت او با زمان کار بیشتری که آن کالاها در بر دارند، برگردانده می‌شود. هر چند او آن‌ها را به همان قیمتی خریده است که سایر خریداران و مالکان کالا در تبادل اولیه می‌خرند. برعکس، پولی که سرمایه‌دار برای کاری می‌پردازد، شامل مقدار کمتری از کار است، یعنی زمان کار کمتری است، در نسبت به کمیت کار یا زمان کاری که کارگر در تولید کالا به وسیله خودش جایگزین کرده است. در کنار کمیت کاری که در برگزیده همان مقدار از پولی است که مزد را شکل می‌دهد، سرمایه‌دار کمیت بیشتری از کار را خریده است که برای آن پولی

پرداخت نکرده است. اضافه‌ای در برابر کمیت کاری که در پول پرداخت شده جای گرفته است و به طور قطع این کمیت اضافه کار است که ارزش اضافه ایجاد شده در سرمایه را به وجود می‌آورد.

اما همان طور که پولی ۱۲۵۸۱ که سرمایه‌دار به وسیله آن نیروی کار را می‌خرد (در نتیجه واقعی حتی اگر با واسطه مبادله باشد و نه با خرید مستقیم کار ، بلکه با نیروی کار باشد) چیزی نیست به جز شکل تغییر یافته تمام کالاهای دیگر، که استقلال آن‌ها به عنوان ارزش مبادله وجود دارد. می‌توان چنین گفت که تمام کالاها در مبادله با کار زنده، کار بیشتری را از آن چه در خود دارند می‌خرند. این مساله مشخص است که این افزایش بخشی از ارزش اضافه است.

این نوع آدام اسمیت است که به درستی در بخش اول کتاب (بخش‌های ۶ و ۷ و ۸) این مسئله را مورد بررسی قرار می‌دهد، جایی که او از مبادله ساده کالاها گذر می‌کند و قانون ارزش آن را در ارتباط با مبادله بین کالاها و کار زنده کشف می‌کند که در مبادله بین سرمایه و مزد کار است، تا آنکه به سود و اجاره به طور کلی می‌رسد - به طور مختصر به ریشه ارزش اضافی می‌رسد - و در همانجا احساس می‌کند که شکافی ظاهر شده است. او احساس می‌کند که به دلیلی - هر جا که علتی وجود داشته باشد و او نداند که آن چیست - در نتیجه قانون عینی موقتا بلا تکلیف مانده است: کار بیشتر با کار کمتر مبادله شده (از نقطه نظر کارگر)، کار کمتر در برابر کار بیشتر مبادله شده (از نقطه نظر سرمایه‌دار). نکته‌بینی آدام اسمیت این است که او تاکید می‌کند - و مشخص است که این مساله او را گیج کرده است - که انباشت سرمایه و ظهور مالکیت بر روی زمین - هنگامی است که شرایط کار وجود مستقلی را در برابر خود می‌پذیرد - چیز جدیدی اتفاق می‌افتد، ظاهرا (و در نتیجه واقعا) قانون ارزش به عکس خود تغییر کرده است. این قدرت تئوریک اوست که احساس می‌کند و به تضاد آن تاکید می‌کند، درست همان گونه که ضعف تئوریک اوست که این تضاد اعتماد او را به قانون کلی متزلزل می‌کند، حتی برای مبادله ساده کالاها؛ او درک نمی‌کند که چگونه این تضاد خود را نشان می‌دهد، از درون خود نیروی کاری که تبدیل به یک کالا می‌شود، و در شرایط این کالای ویژه ارزش مصرف آن - که بدین ترتیب هیچ چیزی برای ارزش مبادله آن وجود ندارد - به طور قطع انرژی‌ای است که ارزش مبادله تولید می‌کند. ریکاردو جلوتر از آدام اسمیت در این زمینه تضاد ظاهری - و در نتیجه تضاد واقعی - آن را مخلوط نمی‌کند. بلکه او به دنبال آدام اسمیت در این زمینه حتی تردید نمی‌کند که حضور این مساله و در نتیجه گستره ویژه‌ای که قانون ارزش در دوران سرمایه‌داری دارد، برای یک لحظه او را دچار مشکل نمی‌کند یا حتی توجه او را جلب نمی‌کند. ما بعدا خواهیم دید که چگونه یک حرکت نبوغ‌آمیز از جانب آدام اسمیت تبدیل به حرکت ارتجاعی توسط مالتوس می‌شود به طوری که در نقطه مقابل نظر ریکاردو قرار دارد. (۳۲)

به طور طبیعی در همان زمان این تحلیل عمیق آدام اسمیت که او را تبدیل به شخص مردد و نامطمئن کرده بود، زیر پای او را خالی کرد و جلو او را - برعکس ریکاردو - از رسیدن به ترکیب و مجموعه تئوریک نظریه مستقل بنیان‌های عام سیستم بورژوازی گرفت.

۱۲۵۹۱ مسایل نقل شده فوق از آدام اسمیت که در آن کالا بیش از کاری که در آن موجود است خرید میکند ، یا آن که کار ارزش بیشتری در برابر کالا می‌پردازد ، از آن چه که آن کالا دارای کار است ، به وسیله (HODGSKin) هود اسکین چنین فرموله شده است:

“ قیمت ضروری یا طبیعی* {...} به این مفهوم است که تمام کمیت کار طبیعی که نیاز است تا کارگر بتواند هر کالایی را تولید کند ... کاری که اساسی است، که اکنون و در هر جا تنها با پول خریده می‌شود که در تبادله با طبیعت است ... هر جا که کمیت کار برای تولید هر

کالایی مورد نیاز است، کارگر باید همواره در وضعیت جدید جامعه، کار بیشتری را ارائه دهد تا بتواند آن کالا را به دست آورده و تملک کند، چیزی را که نیاز دارد تا از طبیعت بخرد. بنابراین افزایش قیمت طبیعی* برای کارگر، افزایش قیمت اجتماعی است ... ما باید همواره به اختلاف میان قیمت طبیعی و قیمت اجتماعی توجه کنیم)* (THOMAS. HODGSKIN (کتاب اقتصاد سیاسی عمومی لندن ۱۸۲۷ ص ۲۱۹ - ۲۲۰)

در این مطلب هودس کین هم آن چه که صحیح است را بازتولید می‌کند و هم آن چه که مخلوط شده و در هم ریخته است در نظر آدم اسمیت

۵. توضیح اسمیت در باره ارزش اضافی به وسیله سود اصول عامیانه در تئوری اسمیت]

ما قبلاً دیدیم که چگونه آدم اسمیت ارزش اضافی را به طور عام توضیح داد به گونه‌ای که اجاره زمین و سود تنها اشکال مختلفی از آن و اجزای آن هستند. آن چنان که او بیان می‌کند بخشی از سرمایه که تشکیل یافته از مواد خام و ابزار تولید است، هیچ کار مستقیمی در ارتباط با ایجاد ارزش اضافی انجام نمی‌دهد. ارزش اضافی منحصرأ ناشی از اضافه شدن کمیت کاری است که کارگر بیشتر و فراتر از بخش کار خودش، که در برابر دستمزد است، ارائه می‌دهد. بدین ترتیب این تنها بخشی از سرمایه پیش‌ریخته‌شده‌ای است که از دستمزد به وجود می‌آید و ارزش اضافی را مستقیماً ایجاد می‌کند و این تنها بخشی از سرمایه است که نه فقط خود را بازتولید می‌کند بلکه افزایشی هم به وجود می‌آورد. از طرف دیگر در مساله سود، ارزش اضافی در مجموعه میزان سرمایه پرداخت شده، محاسبه می‌شود و علاوه بر این انواع دیگر ترکیبات جدید از بالانس سود، در بخش‌های متنوع تولید سرمایه را جبران می‌کند.

به علت آن که آدم اسمیت در اساس یک تحلیل از ارزش اضافی ارائه می‌دهد اما آن را به طور صریح در شکل مقوله معینی بیان نمی‌کند که آن را از اشکال خاصش جدا کند؛ در نتیجه او ارزش اضافی را به طور مستقیم با شکل پیشرفته‌تر آن، که سود است، مخلوط می‌کند. این خطای آدم اسمیت به وسیله ریکاردو و همه پیروانش تکرار می‌شود. بنابراین افزایش (به خصوص در نزد ریکاردو، کلا به طور برجسته‌تری آشکار می‌شود به این دلیل که او قوانین اساسی ارزش را در وحدت نظم یافته بیشتری کشف می‌کند) یک سری از تناقضات، تضادهای حل نشده و به هم ریختگی که طرفداران ریکاردو (همان گونه که ما بعداً در بخش سود آن را خواهیم دید) تلاش می‌کنند تا با عباراتی به شیوه اسکولاستیک آن را حل کنند. (۳۳) تجربه‌گرایی ابتدائی به اشتباهات متافیزیکی یعنی اسکولاستیسم می‌گلتد، و مشکلات زیادی را برای توضیح پدیده تجربی غیرقابل انکار، به وسیله شکل ساده که مستقیماً از قوانین عمومی انتزاع شده، متحمل می‌شود. یا برای نشان دادن این که آن‌ها مطابق قانون هستند به بحث‌های گمراه‌کننده دست می‌زنند. در این نقطه جایی که ما از آدم اسمیت بحث می‌کنیم مثالی ارائه خواهیم کرد، زیرا در هم آمیختگی به فوریت ایجاد می‌شود و نه حتی هنگامی که او به طور ویژه به سود و اجاره می‌پردازد - اشکال مخصوصی از ارزش اضافی - بلکه جایی که او در باره آن‌ها تنها به عنوان شکلی از ارزش اضافی به طور عام فکر می‌کند، همان گونه که آن‌ها را نتیجه هدیه شده از طرف کار به وسیله کارگران بر روی مواد اولیه می‌داند.

*

**

۱۱۲۶۰۱ پس از آن که آدام اسمیت در کتاب اول بخش ششم می‌گوید که “ارزشی که کارگر به مواد اضافه می‌کند، خودش را به دو بخش تقسیم می‌کند، بخشی که مزد او را می‌پردازد و بخش دیگر سود کارفرمایی را تأمین می‌کند که تمام سرمایه مادی و دستمزدها را از قبل پرداخته است، “ او ادامه می‌دهد: “ او “ (سرمایه‌گذار) “ هیچ منفعی برای استخدام آن‌ها ندارد مگر آن که انتظار داشته باشد که از فروش کار آن‌ها چیزی بیش از آن چه که جایگزین سرمایه‌اش برای آن‌ها می‌شود، به دست آورد؛ و او هیچ منفعی برای به کارگیری سرمایه‌ای بزرگتر به جای سرمایه کوچکتر ندارد، مگر آن که سود او مقدار سهم او را افزایش داده تا درآمدش گسترش یابد. “ (همان منبع ص ۵۳)

ما در ابتدا گفتیم: ارزش اضافی مازادی است که سرمایه‌گذار فراتر از میزان ارزشی دریافت می‌کند که برای جایگزینی سرمایه او مورد نیاز است. که به وسیله آدام اسمیت به آن بخش از کاری تقلیل می‌یابد که کارگر انجام می‌دهد تا فراتر از دستمزد پرداختی باشد. – و بدین ترتیب این افزایش صرفاً از بخشی از سرمایه به دست می‌آید که برای دستمزد پرداخت شده است. در عین حال او بلافاصله این افزایش را به شکل سود در نظر می‌گیرد – و بدین ترتیب او چنین فکر می‌کند که این افزایش فراتر از مجموع ارزش سرمایه به کار رفته است، “ فراتر از تمام سرمایه اعم از مواد اولیه و دستمزدی است که او پرداخته است “. (این یک اشتباه نظری است که ابزار تولید در اینجا از محاسبه کنار گذارده می‌شوند) بنابراین او ارزش اضافه را مستقیماً در شکل سود می‌بیند. و از این جا است که مشکلات به زودی ظاهر می‌شود.

آدام اسمیت می‌گوید “ سرمایه‌داری هیچ منفعتی در استخدام آنها ندارد، مگر آنکه انتظار داشته باشد از فروش کار آنها، چیزی بیشتر از آنچه که برای جایگزینی سرمایه‌اش پرداخته، دریافت کند. “

با در نظر گرفتن مناسبات کاپیتالیستی این کاملاً صحیح است. سرمایه‌دار برای آن تولید نمی‌کند که نیازهایش را با تولید برآورده کند؛ او مطلقاً به خاطر مصرف مستقیم خود تولید نمی‌کند. او بدان خاطر تولید می‌کند تا ارزش اضافی بدست آورد. اما این فرض مسلم – که تولید سرمایه‌داری آن را در نظر می‌گیرد و نه چیزی بیش از آن، تولید سرمایه‌داری جهت ارزش اضافی – به وسیله آدام اسمیت برای توضیح ارزش اضافی به کار نرفته است. همان گونه که برخی از شاگردان نادان او نتیجتاً انجام دادند؛ باید گفته شود که او وجود ارزش اضافی را به وسیله منافع سرمایه‌داران توضیح نداد و یا به وسیله تمایل سرمایه‌دار به دریافت ارزش اضافی صورت نمی‌گیرد، بلکه برعکس او قبلاً ارزش اضافی را از ارزشی بیرون آورده بود که کارگر به مواد اولیه اضافه می‌کند و چیزی بیشتر از آنی است که کارگران در مبادله برای دریافت دستمزد ارائه کرده‌اند. اما سپس او به یک باره چنین می‌گوید: سرمایه‌دار هیچ منفعی برای استخدام سرمایه بیشتر ندارد، مگر آن که سهمی داشته باشد که بیش از سرمایه پیش‌ریخته شده باشد. در این جا سود به وسیله طبیعت ارزش اضافی توضیح داده نمی‌شود بلکه به وسیله منفعت سرمایه‌دار توضیح داده می‌شود چیزی که نادانی محض است.

آدام اسمیت احساس نمی‌کند که بدین ترتیب مستقیماً ارزش اضافی را با سود و سود را با ارزش اضافی در هم ریخته است، او قانون اساسی ارزش اضافی را واژگون می‌کند قانونی که به درستی ایجاد شده است. ۱۱۲۶۱۱ اگر ارزش اضافی تنها بخشی از ارزش است (یا کمیتی از کار است) که به وسیله کارگر بدان اضافه شده و در وضعیتی است که بیشتر از بخشی است که او به مواد اولیه اضافه کرده است تا جایگزین دستمزدش باشد، چرا باید این بخش دوم در نتیجه مستقیم ارزش سرمایه پیش ریخته شده، رشد کند و بزرگتر از بخش دیگر باشد؟ تضاد به وجود آمده در مثالی که آدام اسمیت خودش بلافاصله به دنبال این مسأله می‌آورد حتی مشخص‌تر است تا این نظریه راراد کند که سود عبارت از مزدی برای کار سرپرستی است.

به همین دلیل او چنین می‌گوید:

“آنها” (منظور سودهای سرمایه هستند) در مجموع متفاوت اند “ (از دستمزدها) “ و به وسیله اصول کاملا متفاوتی تنظیم شده‌اند و هیچ سهمی از کمیت، سختی، یا نوآوری بازرسی و یا مدیریت در کار در نظر گرفته شده، ندارند. آنها با یکدیگر ارزش سرمایه به کارگرفته شده را تنظیم می‌کنند و در گسترش دارایی سهمی کم یا زیاد دارند. اجازه بدهید در نظر بگیریم که برای مثال در جایی خاص، جایی که سود سالانه معمولی سرمایه به کار گرفته شده ۱۰ درصد است، دو مانوفاکتور متفاوت وجود دارد، در هر یک از آنها ۲۰ کارگر استخدام شده‌اند از قرار ۱۵ پوند در هر سال یا آن که سیصد پوند در سال در هر کارخانه. اجازه بدهید در نظر بگیریم که مواد اصلی سالانه شکل گرفته در یکی تنها هفتصد پوند می‌ارزد، در عین حال مواد ظریف تر در دیگری هفت هزار پوند می‌ارزد. سرمایه سالانه به کار گرفته شده در یکی در این زمینه تنها مبلغ یک هزار پوند است؛ در حقیقت سرمایه به کار گرفته شده در دیگری بالغ بر ۷ هزار و ۳۰۰ پوند با نرخ ۱۰ درصد بدین ترتیب در یک کارخانه باید انتظار داشت که سالانه سود حدود فقط یک صد پوند باشد؛ در حالی که در دیگری انتظار می‌رود در حدود ۷۳۰ پوند باشد اما هر چند سودهای آنها متفاوت است کار بازرسی و مدیریت ممکن است در هر یک از آنها یکسان و یا تقریبا همان باشد. “ (همان منبع صفحات ۵۳ - ۵۴) (گارنیر همان منبع)

از ارزش اضافی در شکل عام خود ما مستقیم به یک نرخ عمومی سود می‌رسیم که هیچ خط مستقیمی برای عملکرد آن نیست. اما اجازه بدهید از آن بگذریم! در هر دو کارخانه بیست کارگر استخدام شده‌اند؛ در هر دو کارخانه مزد آنها برابر است با سیصد پوند. بدین ترتیب اثبات این که احتمالا نوع برتری از کار استخدام شده در یکی در مقایسه با دیگری باشد، وجود ندارد، بدین ترتیب یک ساعت کار و همچنین یک ساعت ارزش اضافی در یکی برابر است با چند ساعت کار اضافی در دیگری. برعکس همان معدل کار در هر دو به عنوان برابری شکل دستمزد آنها فرض گرفته شده است. بدین ترتیب چگونه کار اضافی که کارگران اضافه کرده‌اند، می‌تواند فراتر از قیمت مزدشان باشد، که هفت برابر بیش از آن کارخانه دیگر می‌ارزد؟ یا آن که چگونه باید کارگران در یک کارخانه کار کنند، زیرا که موادی که آنها بر روی آن کار می‌کنند هفت برابر گران‌تر از دیگری است، که هفت برابر بیشتر کار اضافی را در مقایسه با کارخانه دیگری آماده کنند، در حالی که در هر دو کارخانه کارگران همان دستمزد را دریافت می‌کنند، و بدین ترتیب همان زمان را برای بازتولید دستمزدشان دارند ۱۱۲۶۲۱ ؟

هفت برابر بزرگتر بودن سود در یک کارخانه در مقایسه با دیگری - یا به طور عام قانون سود، که سهم عظیم سرمایه پیش ریخته شده است - بنا بر این بدیهی است که تضادهای قانون ارزش اضافی یا سود (بدان گونه که آدام اسمیت هر دو را به طور یکسان ارائه می‌کند) صرفا ترکیب یافته از کار اضافی پرداخت نشده کارگر است. آدام اسمیت این مساله را با فکر نکردن به آنها به سادگی کنار می‌گذارد، بدون کمترین بدگمانی به تضادی که ظاهر شده است. تمام پیروانش - از آنجا که هیچ کدام آنها ارزش اضافی را به طور کلی در نظر نمی‌گیرند، به عنوان چیزی متفاوت از اشکال معین - به دنبال او می‌روند و مشتاقانه او را دنبال می‌کنند. همانطور که قبلا گفته شد این مسئله در مورد ریکاردو خیلی برجسته‌تر است.

آدام اسمیت ارزش اضافی را نه تنها در سود بلکه همچنین در اجاره و زمین حل می‌کند - دو نوع ویژه‌ای از ارزش اضافی، که تحرک آنها به وسیله قوانین کاملا متفاوتی معین می‌شود - از این جا است که مجبور نیست همان برخورد با شکل عام انتزاعی را به صورت یکسان با اشکال ویژه دیگر داشته باشد. تمام اقتصاددانان بورژوازی پس از اسمیت، همانند او، فاقد درک تئوریکی مورد نیاز برای تشخیص اشکال مختلف مناسبات اقتصادی باقیمانده در شکل کلان خود و منافع در تجربه عینی در دسترس هستند. بنابراین آنها برای ارائه تصور صحیحی از پول ناتوان‌اند، زیرا آنچه که مورد سوال است تنها تغییرات مختلف در شکل ارزش مبادله است در حالی که بخش اعظم ارزش بدون تغییر باقی می‌ماند.

[۶. اشتباهات نظری آدام اسمیت در باره سود، اجاره زمین و دستمزد به عنوان منابع ارزش]

لودر دال در کتاب تحقیق در ماهیت و منشاء ثروت‌های عمومی (پاریس ۱۸۰۸ ترجمه شده توسط *LAVAISSE* / *LAGENTIE*) به *ADAM* اسمیت به خاطر بیانش از ارزش اضافی اعتراض می‌کند - او می‌گوید به خاطر ارائه نظریه‌ای که قبلاً به وسیله *LOCKE* ارائه شد - بر طبق این نظریه سرمایه منبع اصلی ثروت نیست، هم چنان که *ADAM* اسمیت می‌گوید، بلکه فقط یک منبع فرعی است و در این رابطه چنین می‌گوید:

“ بیش از یک قرن پیش آقای لاک به زیبایی تقریباً همان نظریه را ارائه داد “ (همانند *ADAM* اسمیت ...) “ او می‌گوید که پول عبارت از چیزی بی‌ثمر است و چیزی تولید نمی‌کند به جز آن که درآمد را جابه‌جا می‌کند و سودی که از کار یک مرد به دست می‌آید به جیب مرد دیگری منتقل می‌کند. “ (لودر دال ص ۱۱۶)

“ بدین ترتیب اگر این مساله یک ایده صحیح و درستی از سود سرمایه بود، باید به دنبال آن مشخص می‌شد که سود سرمایه باید یک مشتق باشد و یک منبع اساسی درآمد نباشد؛ و سرمایه بدین ترتیب به عنوان منبع ثروت در نظر گرفته نمی‌شود، سود آن تنها از جیب کارگر به مالک سرمایه منتقل می‌شود. “ (صفحات ۱۵۸ - ۱۵۷) (همان منبع صفحات ۱۱۶ - ۱۱۷)*

(لودر دال جیمز مایتلند یک تحقیق در باره طبیعت و اساس ثروت عمومی ... ادین بورگ و لندن، ۱۸۰۴ صفحات ۱۵۸۱۵۷ -)

در این صورت ارزش سرمایه دوباره در تولید ظاهر می‌شود و نمی‌توان آن را یک “ منبع ثروت “ به حساب آورد. در این جا سرمایه چیزی است که تنها کار را جمع‌آوری می‌کند، و به عنوان کمیت معینی از کار مادیت یافته است که ارزش خودش را به آن تولید اضافه کرده است.

سرمایه مولد ارزش است تنها به عنوان یک رابطه، به گونه‌ای که یک نیروی وادارکننده کار مزدی است، که آن را مجبور می‌کند تا کار اضافی را به وجود آورد، یا آن که نیروی کار تولیدی را ترغیب می‌کند تا ارزش اضافی نسبی را به وجود آورد. در هر دو حالت سرمایه تنها تولیدکننده ارزش است ۱۲۶۳۱ و به عنوان صاحب شرایط مادی نیروی کار است، هنگامی که این نیروی کار از کارگر بیگانه شود؛ تنها به عنوان یکی از اشکال خود کار مزدی، به عنوان شرایط کار مزدی است. اما برداشت عادی اقتصاددانان به عنوان ذخیره‌کننده کار موجود در پول یا کالاها و یا سرمایه به کار می‌رود - همانند تمام شرایط کار، حتی نیروی رایگان طبیعت - آنها عملکردهای تولیدی در پروسه کار هستند، که در تولید ارزش مصرف به کار می‌روند، اما هیچ گاه منبع ارزش نیستند. زیرا ارزش جدیدی نمی‌آفرینند، این تنها ارزش مبادله است که به تولید چیزی می‌افزاید. می‌توان گفت این ارزش مبادله است که تنها به خودی خود ترکیبی است از زمان کار مادیت یافته به گونه‌ای که کار منبع ارزش آن است.

لودر دال حق داشت که بگوید که با همه احترامی که برای *ADAM* اسمیت قایل است پس از توضیح طبیعت ارزش اضافی و ارزش، به غلط سرمایه و زمین به عنوان منابع مستقلی از ارزش مبادله مطرح شدند.

آن‌ها منابع درآمد برای صاحبانشان هستند به گونه‌ای که آن‌ها سرآغاز کمیت معینی از کار اضافی هستند که کارگر باید فراتر و بیشتر از زمان کار مورد نیاز برای تامین دستمزدش انجام دهد. برای مثال *ADAM* اسمیت چنین می‌گوید: “ دستمزد، سود و اجاره سه منبع اصلی تمام درآمدها هستند، به همان گونه تمام ارزش‌های قابل مبادله. “ (ثروت ملل چاپ OUP ص ۵۷ گارنیر بخش ۶)

درست همان گونه که می‌توان گفت، آن‌ها سه منبع اصلی تمام درآمد هستند، به همان ترتیب غلط است که بگوییم آن‌ها سه منبع اصلی تمام ارزش مبادله هستند. ارزش کالاها به طور وسیعی به وسیله زمان کاری تعیین می‌شود که در آن‌ها وجود دارد. درست پس از آن که سود و اجاره به عنوان مبالغی از ارزش کسر می‌شوند و یا از کاری که به وسیله کارگر به ماده خام اضافه شده است، به وجود می‌آیند. چگونه آدام اسمیت می‌تواند آن‌ها را منبع اصلی ارزش مبادله بنامد؟ (آن‌ها تنها می‌توانند به این مفهوم باشند که در حال کسب منابع اصلی باشند و می‌توان گفت که کارگر را وادار کرده‌اند که کار اضافی انجام دهد) بدین ترتیب آن‌ها سرفصل (شرایط) تصاحب بخشی از ارزش هستند که کار مادیت‌یافته در کالا است، و آن‌ها منبع درآمد برای صاحبانشان هستند. اما تقسیم و تصاحب ارزش، مطمئناً بر مبنای منابع ارزشی که آن را تصاحب می‌کند قرار ندارد. اگر این تصاحب انجام نشود، و کارگر تمام تولید کار خود را به عنوان دستمزد دریافت کند، ارزش کالای تولید شده، درست همان است که قبلاً بوده است، گرچه، در این صورت چیزی میان صاحب زمین و سرمایه‌گذار تقسیم نمی‌شود.

حقیقت آن است که مالکیت زمین و سرمایه منابع درآمد برای صاحبانشان هستند و همان چیزی است که به آن‌ها قدرت می‌دهد تا بخشی از ارزش ایجاد شده به وسیله کار را به خود اختصاص دهند ولی آن‌ها را به منبع ارزشی تبدیل نمی‌کند که به خودشان اختصاص می‌دهند. اما این مساله همان قدر غلط است که گفته شود دستمزد منبع اصلی ارزش مبادله است، در حالی که دستمزدها، یا تداوم فروش نیروی کار، منبع درآمد برای کارگر است. این کار است و نه دستمزد کارگر که ارزش به وجود می‌آورد. دستمزدها تنها هم اکنون ارزش موجود هستند. یا اگر ما تمام تولید را در نظر بگیریم، بخشی از ارزش ایجاد شده به وسیله کارگر است که او خودش تصاحب می‌کند؛ اما این تصاحب ایجاد ارزش نمی‌کند. دستمزد او تنها می‌تواند افزایش یافته یا سقوط کند بدون آن که ارزش کالای تولید شده به وسیله او تحت تاثیر قرار گیرد. ۱۱۲۶۳۱

۱۱۲۶۵۱ > نقل قول زیر باید به آن چه قبلاً گفته شد اضافه شود با توجه به این که آدام اسمیت مقوله‌هایی را ارائه می‌دهد که ارزش کالا را به منابع این ارزش اختصاص می‌دهد: پس از آن که او آن نظریه را رد می‌کند که بر طبق آن سود تنها نام دیگری برای دستمزدهای سرمایه‌داران است، یا آن که دستمزدهای سرپرستان است، چنین نتیجه می‌گیرد:

“ بدین ترتیب در مساله قیمت کالاها، سود سرمایه از اجزاء متفاوتی ترکیب یافته است که از دستمزد (کار) جدا هستند و به وسیله اصول کاملاً مختلفی تنظیم می‌شوند. ” (همان منبع ص ۵۴ گارنیر بخش ۶ ص ۹۹)

آدام اسمیت به درستی نشان می‌دهد که ارزش افزوده شده به وسیله کارگر به مواد اولیه، بین کارگران و سرمایه‌دار به شکل دستمزد و سود، تقسیم شده است؛ بدین ترتیب کار عبارت است از تنها منبع ارزش، و قیمت دستمزد و سود خارج از این منبع ارزش مشخص می‌شود. اما این قیمت‌ها خودشان منبع ارزش نیستند. < ۱۱۲۶۵۱

[۷. نظریه دو گانه اسمیت در باره ارتباط میان ارزش و درآمد. سیکل معیوب نظریه اسمیت در باره “ قیمت طبیعی ”

به عنوان میزان دستمزد، سود و اجاره]

۱۱۲۶۳۱ در این جا ما خواهیم دید که چگونه به طور کامل و غیرمعمول آدام اسمیت از در نظر گرفتن اجاره به عنوان یکی از عوامل تشکیل‌دهنده قیمت کالاها غافل می‌شود. برای تحقیق این مسئله، این سوال به طور کلی اهمیت زیادی ندارد زیرا او با اجاره همان

گونه برخورد می‌کند که با سود، به عنوان بخش مشخصی از ارزش اضافه، و کسری از کار اضافه شده به وسیله کارگر به مواد خام. و در نتیجه ۱۲۶۴۱، در حقیقت به عنوان یک کسری از سود، به گونه‌ای که مجموع ارزش اضافی پرداخت نشده مستقیماً به وسیله سرمایه‌دار در مناسباتش با نیروی کار تصاحب می‌شود؛ حال این که این مساله تحت چه مقوله‌هایی صورت می‌گیرد اهمیت ندارد و ممکن است که سرمایه‌دار بعداً این ارزش اضافی را با صاحبان شرایط تولید تقسیم کند - همانند صاحبان زمین یا پرداخت‌کنندگان وام سرمایه. به دلیل سادگی، ما تنها از دستمزد و سود به عنوان دو مقوله‌ای صحبت می‌کنیم که به وجود آورنده‌ی ارزش جدید تقسیم شده هستند.

اجازه بدهید در نظر بگیریم که زمان کار ۱۲ ساعته در یک کالا مادیت یافته است (بدون در نظر گرفتن میزان ارزش مصرف شده از مواد خام و ابزار کار مصرف شده در آن) ما می‌توانیم ارزش آن را به عنوان تنها شکل نمایش آن یعنی در صورت "پولی" نشان دهیم. بدین ترتیب اجازه بدهید که در نظر بگیریم ۱۲ ساعت کار از زمان کاری، همانند آن باشد که خود را در صورت پنج شیلینگ نشان دهد. بنابراین ارزش کالایی آن پنج شیلینگ است. با قیمت طبیعی کالاها، آدام اسمیت هیچ چیز را به جز ارزش نمایانده شده آن‌ها به وسیله پول، تخمین نمی‌زند. (قیمت بازار کالا به طور قطع، پایین‌تر و یا بالاتر از ارزش آن است. در حقیقت همان طور که من بعداً نشان خواهم داد، حتی میانگین قیمت کالاها همواره از ارزششان متفاوت است. (۳۴) گر چه آدام اسمیت در این مبحث از قیمت طبیعی صحبت نمی‌کند. علاوه بر آن از بازار قیمت و نوسان قیمت میانگین کالاها که می‌تواند به صورت اساسی جدا از درک طبیعت ارزش باشد، بحثی به میان نمی‌آورد).

اگر ارزش اضافی ذخیره شده در کالا ۲۰ درصد مجموع ارزش باشد، یا چیزی در همین حدود، ۲۵ درصد کار ضروری در آن وجود داشته باشد، در این صورت این ارزش پنج شیلینگ، قیمت طبیعی کالا، می‌تواند به چهار شیلینگ دستمزد و یک شیلینگ ارزش اضافی تقسیم شود (که در این جا ما آن را سود می‌نامیم. البته به پیروی از آدام اسمیت). این صحیح است که بگوییم، میزان ارزش کالا مستقلاً به وسیله دستمزد و سود تعیین می‌شود، یا قیمت طبیعی آن، می‌تواند به چهار شیلینگ دستمزد (قیمت نیروی کار) و یک شیلینگ سود (قیمت سود) تقسیم شود. اما این غلط است که بگوییم که ارزش کالا از اضافه شدن آن‌ها با هم ناشی می‌شود یا آن که مجموع قیمت دستمزد و قیمت سود است که به طور مشخص به گونه‌ای مستقل، ارزش کالا را معین می‌کنند. اگر این امر مبنای تعیین قیمت باشد مطلقاً هیچ دلیلی وجود ندارد برای آن که چرا مجموع ارزش کالا نباید هشت شیلینگ باشد یا ده شیلینگ و غیره باشد، که بر طبق آن در نظر بگیریم که دستمزد پنج شیلینگ است و سود سه شیلینگ، و همچنین تا آخر.

هنگامی که آدام اسمیت نرخ طبیعی دستمزد را بررسی می‌کند و یا قیمت طبیعی دستمزد را مورد ارزیابی قرار می‌دهد راهنمای تحقیقات او چیست؟

قیمت طبیعی وسایل زندگی برای بازتولید نیروی کار ضروری است اما به چه وسیله قیمت طبیعی این وسایل زندگی مشخص می‌شود؟ در این حالت آدام اسمیت آن را به طور کلی تعیین می‌کند. او به مشخص کردن صحیح ارزش برمی‌گردد یعنی زمان کار مورد نیاز برای تولید این وسایل تغذیه. اما وقتی که او این بحث صحیح را کنار می‌گذارد به یک دور باطل گرفتار می‌شود. به چه وسیله قیمت طبیعی وسایل زندگی تعیین می‌شود، که تعیین کننده قیمت طبیعی دستمزد است؟ به وسیله قیمت طبیعی دستمزد، سود، اجاره، که تشکیل دهنده قیمت طبیعی این ابزار اعاشه هستند و مرکب از تمام کالاها هستند. و همچنین همواره. سخن بی معنی در باره قانون عرضه و تقاضا نمی‌تواند ما را به خروج از این دور باطل کمک کند. برای "قیمت طبیعی" یا قیمت معادل ارزش کالا که به صورت موجود در نظر گرفته شده است. معادل برابری عرضه و تقاضاست، هنگامی است که قیمت کالا بالاتر و یا پایین‌تر از ارزش آن در نتیجه نوسان در عرضه و تقاضا قرار نگیرد؛ به زبان دیگر هنگامی که هزینه قیمت ۳۵ کالا (یا ارزش کالای عرضه شده به وسیله فروشنده) عبارت است از قیمتی که تقاضا می‌پردازد.

۱۲۶۵۱ اما هم چنان که ما قبلا گفتیم: در تحقیق قیمت طبیعی دستمزد، آدام اسمیت در حقیقت عقب‌گرد می‌کند - و در انتها در یک مسیر مشخص - در تعیین صحیح از ارزش کالا قرار می‌گیرد. از طرف دیگر در بخشی که به نرخ طبیعی یا قیمت طبیعی سود می‌رسد او گرفتار سقوط می‌شود، به طوری که مساله اصلی این است، در یک تکرار بیهوده و حرف‌های بی‌معنی قرار می‌گیرد. در حقیقت در ابتدا این ارزش کالا بود که او آن را به عنوان تعیین کننده دستمزد و سود و اجاره در نظر می‌گرفت. سپس او به گردش‌های دیگر پرداخت (که آن‌ها به طور نزدیکی مربوط می‌شدند به مشاهدات تجربی و ایده‌های روزانه). و اکنون قیمت طبیعی کالاها چنین در نظر گرفته می‌شود که به وسیله اضافه شدن با یکدیگر مبنای محاسبه و کشف قیمت طبیعی دستمزد، سود و اجاره هستند. این یکی از کارهای خلاقانه ریکاردو بود که به این در هم‌ریختگی پایان داد. ما به این نقطه در آینده به طور مختصر هنگامی که با ریکاردو برخورد می‌کنیم، خواهیم پرداخت ۳۶.

در این جا تنها نکته دیگری وجود دارد که باید اشاره شود: قیمت فرخته شدن کالاها، که مبنای پرداخت سود و دستمزد است، به صورت عملی برای صنعتگر به شکل تعیین قیمت بازار برای کالاها که در زمان کمتر یا بیشتر تولید شده‌اند، خود را نشان می‌دهد، به رغم تمام نوسان‌ها در دستمزد. بدین ترتیب ضروری است تا توجه کنیم به حرکت ویژه فکری در کتاب آدام اسمیت: ابتدا ارزش کالا معین می‌شود و در مسیر درستی مشخص می‌شود - سپس به درستی مشخص می‌شود که او از شکل عام اصلی ارزش اضافی خارج می‌شود و از اشکال مخصوص آن نیز جدا می‌شود، بنابراین دستمزد و سود از ارزش بیرون می‌آیند. اما سپس او به وجه مخالف می‌افتد و تلاش می‌کند که در جهت مقابل ارزش کالاها را پایین بیاورد (به این ترتیب او دستمزد و سود را پایین می‌آورد) با مخلوط کردن قیمت طبیعی دستمزد، سود و اجاره، با یکدیگر. این وضعیت آخری است که او در هیچ کجا به درستی تأثیر نوسانات دستمزد سود و غیره را بر روی قیمت کالاها توضیح نمی‌دهد - بدین ترتیب او فاقد یک مبنای مشخص است تا آن که بتواند موضوع را توضیح دهد (۶-۲۶۵)

۱۱۷۸۸-۳۶۵۱ نظر آدام اسمیت، در باره ارزش و بخش‌های مختلف آن، مشاهده نظریات نادرست او، به رغم درست بودن اساس نظریه او، در زیر نشان داده می‌شود:

“اجاره ... وارد مجموعه قیمت کالاها می‌شود که به شیوه متفاوت از دستمزد و سود است. بالا و پائین بودن دستمزد و سود، موجب بالا و پائین بودن قیمت می‌شود و بالا و پائین بودن اجاره نتیجه آن است.” (ثروت ملل بخش ۱۱ چاپ OUP ص ۱۶۵ (۳۶۴۳۷-۱۱۱ V))

۸. اشتباه اسمیت در حل مجموعه ارزش تولید اجتماعی در درآمد. تضادها در نظریه او در باره درآمد خالص و ناخالص]

۲۶۵۱-۱۱۷۱ ما به نقطه دیگر می‌رویم، که با تحلیل قیمت یا ارزش کالا در ارتباط است (بدین ترتیب که هر دو در این جا به صورت یکسان در نظر گرفته می‌شوند). اجازه بدهید در نظر بگیریم که آدام اسمیت به درستی محاسبه می‌کند - می‌توان گفت، در مورد ارزش کالای ارائه شده، او به درستی آن را در بخش‌های ترکیب یافته ارائه می‌دهد که این ارزش در میان عوامل مختلف تولید پخش شده است - اما بر عکس آن سعی نمی‌کند که ارزش را از قیمت این بخش‌های ترکیب یافته، استنتاج کند. بنابراین ما باید این مساله را کنار گذاشته و هم چنین راه یک طرفه‌ای را که دستمزدها و سود تنها در اشکال تقسیم شده ارائه می‌شوند، کنار

بگذاریم، و بدین ترتیب هر دوی آن‌ها به عنوان درآمد در همان حوزه‌ای قرار دارند که صاحبان آن‌ها می‌توانند مصرف کنند. جدا از همه اینها آدام اسمیت خودش سوالی را اضافه می‌کند، و این مساله مجدداً نشان می‌دهد که او بر ریکاردو برتری دارد - نه آن که او راه حل درستی برای سوال‌های فزاینده ارائه می‌دهد، بلکه او به طور کلی آن را بیان می‌کند. ۱۱۲۶۶۱ آن چه آدام اسمیت می‌گوید عبارت است از:

“ این سه قسمت “ (دستمزد، سود و اجاره) “ به نظر می‌رسد که هر کدام بلافاصله یا در نهایت به وجودآورنده کل قیمت غله هستند.”

(از تمام کالاها، آدام اسمیت در این جا غله را در نظر می‌گیرد، زیرا در بخشی از کالاها اجاره به عنوان بخش تشکیل‌دهنده قیمت تاثیر ندارد.)

“ممکن است به نظر آید، که ضروری است یک قسمت چهارم برای جایگزینی سرمایه مزرعه‌دار، یا برای جبران فرسودگی و از بین رفتن احشام دهقان در نظر گرفته شود و یا سایر ابزار دهقان. اما باید در نظر گرفته شود که قیمت ابزار صاحب کار، نظیر اسب کارگر، به خودی خود سازندگان همان سه بخش قیمت هستند: اجاره زمینی که او روی آن کار کرده، کاری که بازپروری شده و مجدداً استفاده شده و سود مزرعه‌داری که هم اجاره زمین و هم دستمزد کارگر را پرداخته است.”

<در این جا سود به عنوان شکل اولیه‌ای که اجاره را شامل می‌شود در نظر گرفته می‌شود >

“گر چه قیمت غله ممکن است صرف پرداخت قیمت زنده ماندن اسب، تمام قیمتی که خودش را بازسازی کند چه به طور بلافاصله و یا به صورت نهایی، در همان سه بخش اجاره، کار و سود، هم بشود” (ثروت ملل چاپ O.U.p ص ۵۶ گارنیر بخش ۶)

(در این جا مطلب کاملاً غیرمعقولی است که ناگهان او از نیروی کار به جای دستمزد صحبت می‌کند در حالی که از مالکیت زمین یا سرمایه برای اجاره و سود صحبت نمی‌کند)

اما این مساله به طور آشکاری ضروری به نظر می‌رسد که مزرعه‌دار همراه با قیمت اسب و خیش، قیمت غلات را در نظر بگیرد، تولیدکننده اسب یا سازنده خیش که مزرعه‌دار آن‌ها را از او خریده است. باید در قیمت اسب و خیش، قیمت ابزار تولید را در نظر بگیرد (در مورد مزرعه دار، شاید اسب دیگری را بخواهد) و همچنین مواد خامی نظیر مواد غذایی و آهن، در حقیقت وسایل ضروری که تولیدکننده اسب و سازنده خیش برای آن دستمزد و سود می‌پردازند (و اجاره) تنها تشکیل‌دهنده کار جدیدی باشند که به این حوزه تولید اضافه می‌شوند تا مقدار ارزش در سرمایه ثابتشان ظاهر شود؟ بنابراین آدام اسمیت می‌پذیرد که در ارتباط با مزرعه‌دار قیمت غله در برگیرنده چیزهایی همانند دستمزد، سود و اجاره‌ای که به وسیله او به خودش یا به دیگران پرداخت می‌شود، و همچنین جزء چهارمی که متفاوت با آنهاست - ارزش سرمایه ثابتی که او به کار برده است، همانند اسب‌ها ابزار کشاورزی و غیره - این باید همچنین برای تولیدکننده اسب و سازنده ابزار کشاورزی در نظر گرفته شود؛ و این که این مساله برای آدام اسمیت مفید نیست که ما را از ستونی به ستون دیگر ببرد. به طور اتفاقی نمونه مزرعه‌دار دارای خصوصیات ویژه ناخوشایندی است که برای بردن ما از یک ستون به ستون دیگر انتخاب شده است، برای مثال در این زمینه نمونه‌های سرمایه ثابت در برگیرنده چیزهایی هستند که به طور کلی نیازی به خریدن آن‌ها از شخص دیگری نیست همانند بذر؛ و این که آیا این مساله بخش تشکیل‌دهنده ارزشی نیست که خودش را در دستمزد، سود و اجاره برای هر شخصی، حل کرده است؟

اما برای بحث حاضر اجازه بدهید که بررسی کرده و ببینیم که کجا آدام اسمیت بر این مسئله پافشاری می‌کند که ارزش هر کالایی تشکیل یافته از یک یا تمام منابع درآمد است؛ منابع درآمدی که عبارت‌اند از دستمزد، سود و اجاره و بدین ترتیب می‌توان برای

مصرف آن چیزی را در نظر گرفت که مصرف شده یا به هر ترتیب به کار برده شود، برای مصرف شخصی (و نه برای مصرف صنعتی). ابتدا ۱۱۲۶۷۱ یک نقطه مقدماتی دیگری است. در این وضعیت برای مثال جمع کردن انواع توت‌ها و چیزی شبیه آن می‌تواند چنین در نظر گرفته شود که ارزش آن ترکیب کاملی از دستمزد است که در این جا با نقشی همراه است که مقداری ابزار در آن استفاده می‌کنند، نظیر سبد و غیره که ابزار مورد نیاز کارگر هستند. اما جایی که ما با تولید سرمایه‌داری سر و کار داریم مثال‌هایی از این نوع کاملاً بی‌ربط است.

آغاز این مساله بیش از یک بار در نظریه‌ای که در کتاب اول بخش ششم می‌آید تکرار می‌شود؛ در کتاب دوم بخش دوم (گرنیر صفحات ۲۱۲ و ۲۱۳) چنین می‌گوید:

“ باید نشان داده شود.. که قیمت بخش بزرگی از کالاها با سه بخش تعیین می‌شود یک بخش به وسیله دستمزدی که به کارگر پرداخت می‌شود بخش دیگر سود سرمایه است و سومین بخش اجاره زمین است (کتاب ثروت ملل چاپ OUP ص ۳۱۳)

بر طبق این نظر تمام ارزش هر کالایی خودش را در درآمد می‌یابد، و بدین ترتیب سهم یکی یا دیگری طبه‌ای است که به وسیله این درآمد زندگی می‌کنند، به گونه‌ای که بنیانی است برای مصرف. به عنوان مثال، اکنون از آن جا که مجموعه تولید کشور، هر سال تنها ترکیب یافته از مجموع ارزش‌های کالاها تولید شده است و بدین ترتیب ارزش هر یک واحد از این کالاها به وسیله درآمد معین می‌شود، بدین ترتیب باید مقدار آن، تولید سالانه‌ی نیروی کار، سود ناویژه، به صورت سالانه در این شکل قابل مصرف باشد. و بلافاصله پس از این مساله آدم اسمیت خودش این نکته را بیان می‌کند:

“ بدین ترتیب این مطلبی است که مشاهده شده است، با توجه به هر کالای خاص، که به طور جداگانه در نظر گرفته شود، باید با نظر به تمام کالاهایی که تشکیل دهنده تولید سالانه زمین و نیروی کار هر کشوری هستند، کاملاً به حساب آیند. قیمت کامل یا ارزش مبادله تولید سالانه، باید خودش را در همان سه قسمت بیابد، و در میان بخش‌های مختلف کشور تقسیم شود، چه آن که دستمزد کار باشد، سود سرمایه یا اجاره زمین باشد. “ (همان منبع ص ۳۱۳، گرنیر ص ۲۱۳)

این مساله در حقیقت نتیجه ضروری این بحث است. آن چه حقیقت کالاهای انفرادی است، حقیقت ضروری مجموعه‌ای از کالاهاست. اما آدم اسمیت می‌گوید که مساله چنین نیست:

“ اما گر چه تمام ارزش سالانه تولید زمین و کار در هر کشوری در این شرایط در میان همه تقسیم می‌شود و تشکیل دهنده درآمد به طور کلی است، که در میان ساکنین مختلف تقسیم می‌شود؛ اما، همانند اجاره مالکیت خصوصی که ما آن را بین اجاره ویژه و اجاره ناویژه تقسیم می‌کنیم، می‌توانیم همان طور با درآمد همه ساکنان کشور بزرگ رفتار کنیم. “ (همان منبع ص ۳۱۳ گرنیر ص ۲۱۳)

(اما صبر کنید در بالا او مستقیماً مخالف این مساله بود: در زمینه مزرعه شخصی ما می‌توانیم چهار قسمت را از یکدیگر جدا کنیم به طوری که به عنوان مثال ارزش گندم خودش را صرفاً جایگزین سرمایه ثابت به کار رفته می‌کند. این امر برای مزرعه‌دار فردی صحیح است. اما وقتی که ما فراتر از آن برویم آن چه که سرمایه ثابت برای او محسوب می‌شود خودش را در نقطه اولیه نشان می‌دهد، در دست اشخاص دیگری قبل از آن که تبدیل به سرمایه در این زمینه شود، در صورت دستمزد، سود و سایر چیزها ... و در یک کلام به صورت درآمد. بدین ترتیب اگر این حقیقت درست باشد که کالاها، در دست افراد تولیدکننده، شامل بخشی از ارزش هستند که به وجودآورنده درآمد نیست، پس در نتیجه طبیعی خواهد بود که برای “ تمام ساکنین کشور بزرگ “ هم درآمد ایجاد نمی‌کند زیرا آن چه در دست یک شخص به عنوان سرمایه ثابت وجود دارد، ارزش خودش را از این حقیقت به دست آورده است که انتقالی از دست شخص دیگر بوده است و به عنوان تجمع قیمت دستمزدها، سودها و اجاره است. اکنون او چیزی را می‌گوید که کاملاً مخالف آن است).

آدام اسمیت چنین ادامه می‌دهد:

۱۱۲۶۸۱ اجاره ناخالص منطقه خصوصی شامل چیزی می‌شود که به وسیله مزرعه‌دار پرداخت شده؛ اجاره خالص چیزی است که به صورت آزاد برای صاحب زمین باقی می‌ماند پس از آن که هزینه‌های سرپرستی، بازیافت، و تمام عوامل ضروری دیگر کسر می‌شود؛ و یا آن چه که بدون صدمه زدن به منطقه او، بتواند مکان را مستعد کند که سهم او برای مصرف فوری ذخیره شود و یا روی میز او صرف شود و غیره. ... " ثروت واقعی او متناسب با اجاره ناخالص نیست بلکه متناسب با اجاره خالص است. " (همان منبع ص ۳۱۳ - ۳۱۴)

(در مرحله اول اسمیت مطالب نامناسبی را می‌آورد. آن چه که مزرعه‌دار به عنوان اجاره به صاحب زمین می‌پردازد، درست همانند آن چه که او به عنوان دستمزد به کارگران می‌پردازد، محاسبه می‌شود، درست همانند سود اوست، بخشی از ارزش یا قیمت کالا است که خودش را در درآمد نشان می‌دهد. سوال آن است که به هر حال کالا شامل بخش‌های دیگری از ارزش خود است. او این مساله را در این جا می‌پذیرد هم چنان که او باید این مساله را در زمینه مزرعه‌دار بپذیرد، اما او نمی‌تواند رد کند که غله آخری (یعنی قیمت یا ارزش مبادله این غله) صرفاً قابل حل در درآمد است. ثانیاً، با توجه به گذشته، ثروت واقعی یک مزرعه‌دار خصوصی که می‌توان آن را به عنوان یک مزرعه‌دار در نظر گرفت، می‌تواند وابسته به سود او باشد. اما از طرف دیگر، به عنوان صاحب کالاها او می‌تواند تمام مزرعه را بفروشد یا اگر زمین به او متعلق نباشد، او می‌تواند تمام سرمایه ثابتی را که بر روی آن قرار دارد همانند آبشخور غله، ابزار کشاورزی و غیره به فروش برساند. ارزشی که او می‌تواند آن را به صورت عینی در آورد؛ ثروتی که در مالکیت او است و می‌تواند آن را مصرف کند، و به وسیله ارزش مشروط شده است: این در حقیقت میزان سرمایه ثابتی است که در اختیار او قرار دارد. گر چه او تنها می‌تواند آن را مجدداً به مزرعه‌دار دیگری بفروشد، که در دستاورد چیزی به عنوان مایملک، به عنوان سرمایه ثابت، ندارد. بدین ترتیب هنوز ما همان جایی هستیم که بوده‌ایم.)

"درآمد ناخالص همه ساکنین کشور بزرگ، شامل تمام تولید سالانه زمین و کار آنها می‌شود. " (ما قبلاً گفتیم که این مجموعه - که ارزش آن است - خود را در سود اجاره و دستمزد بیان می‌کند، و هیچ چیز به جز اشکال مختلف درآمد نیست.) " درآمد خالص، آن چیزی است که برای آنها به صورت آزاد باقی می‌ماند، پس از کسر هزینه‌های باقیمانده، ابتدا، در مورد سرمایه ثابت و سپس در مورد سرمایه در گردش: " (بدین ترتیب او اکنون ابزار کار و مواد خام را از آن کسر می‌کند) : " یا آنچه که بدون دست‌اندازی به سرمایه‌شان باشد؛ آنها می‌توانند آن را در سرمایه ذخیره‌شده‌شان برای مصارف فوری جایگزین کنند. " (به طوری که اکنون ما یاد گرفته‌ایم که ارزش مبادله یا قیمت مجموع بهای کالاها، درست همانند مورد سرمایه‌دار فردی، همچنین برای تمام کشور، تشکیل شده از چهار بخش است که برای هرکس در آمد به وجود نمی‌آورد و نمی‌تواند به دستمزد، سود یا اجاره تقسیم شود.) " تمام هزینه حفظ سرمایه ثابت مصرف شده باید به صورت آشکاری از سرمایه ناخالص جامعه بیرون کشیده شود. نه مواد لازم برای پشتیبانی ماشین‌های به کار رفته و وسائل تجاری، ساختمان‌های قابل استفاده و غیره؛ و نه تولید کار ضروری برای آماده کردن مواد به شکل قابل مصرف، نمی‌تواند هر قسمت از آن را بسازد. قیمت کار ممکن است در حقیقت بخشی از آن را تامین کند: همان گونه که کارگر استخدام شده، ممکن است تمام ارزش دستمزدش ۱۱۲۶۹۱ را که در سهمش ذخیره شده، برای مصرف فوری در نظر بگیرد. اما در انواع دیگر کار، چه در قیمت و تولید به سرمایه منتقل می‌شود: قیمت دستمزد کارگر، تولید مردم دیگر، وسائل زیست و معیشت آنها، استراحت و تفریح و چیزهایی که به وسیله آن کارگر افزوده می‌شود. " (ثروت ملل چاپ OUP ص ۳۱۴. گارنیر ص ۲۱۴-۲۱۵)

در اینجا آدام اسمیت بار دیگر از سوالی که باید جواب دهد رو پنهان می‌کند - سوال مربوط به بخش چهارم مجموعه قیمت کالاها مربوط است، بخشی که شامل دستمزد سود و اجاره نشده است. ابتدا چیزهایی است که کاملاً غلط است: سازندگان ماشین، درست همانند سایر سرمایه‌داران صنعتی، کارگری که مواد خام را به ماشین آماده تبدیل می‌کند و غیره، و به شکل قابل مصرف در می‌آورند. در حقیقت ترکیبی از مواد ضروری و کار اضافی را تشکیل می‌دهد، و بدین ترتیب نه فقط بخشی از دستمزد کارگر را تشکیل می‌دهند، بلکه همچنین سود سرمایه نیز در آن هست. اما ارزش مواد و ارزش ابزار که به وسیله کارگر به شکل

آماده مرتب می‌شوند، به هیچ قسمتی تعلق ندارد. این تولیدات که به خاطر طبیعتشان نه به خاطر مصرف شخصی بلکه برای مصرف صنعتی در نظر گرفته شده‌اند، وارد بخش ذخیره شده برای مصارف فوری نمی‌شوند و به طور کلی کاری با آنها انجام نمی‌شود. برای مثال دانه (سهمی از غله که برای کاشتن مصرف می‌شود)، درحالی که به طور طبیعی می‌تواند وارد بخش مصرف شود؛ اما به خاطر عملکرد اقتصادیش، باید وارد بخش تولید شود. اما علاوه بر آن، کاملاً غلط است که بگوئیم با توجه به آنکه تولید برای مصرف افراد در نظر گرفته شده پس هم قیمت کامل و هم تولید آنها باید به مصرف برسند. برای مثال کتان وقتی که برای بادبان کشتی یا سایر مقاصد تولیدی به کار نمی‌رود، تمام آن به مصرف می‌رسد اما قیمت یک بخش از آن جایگزین نخ کتان می‌شود، بخش دیگر بافندگی و غیره و تنها یک بخش از قیمت کتان به درآمد از هر نوعش تغییر شکل می‌دهد.

اکنون آدام به ما می‌گوید که مواد ضروری برای ماشین، ساختمان‌های قابل استفاده و غیره “هیچ بخشی از درآمد ویژه را تشکیل نمی‌دهند.” هر چیز بیش از ماشین‌ها و چیزهای دیگری که از آنها به وجود می‌آیند؛ بدین ترتیب احتمالاً می‌توانند بخشی از درآمد ناخالص را تشکیل دهند. کمی پس از آن او مطلبی را برعکس می‌گوید (گارنیر بخش ۲ از کتاب ۲ ص ۲۲۰) “ماشین‌ها و ابزار تجارت و غیره، که تشکیل‌دهنده سرمایه ثابت شده هستند چه آن که مربوط به فرد یا به جامعه باشند هیچ بخش از درآمد ویژه یا ناویژه را تشکیل نمی‌دهند؛ به طوری که پول...” (همان منبع ص ۳۱۷)

چرخش‌ها و دور زدن‌های آدام اسمیت، تناقض‌ها و سرگردانی‌های او از نقطه مشخص، ثابت می‌کند که او خودش را از چاله‌ای به چاله دیگر می‌اندازد. آیا او دستمزد سود و اجاره را تشکیل‌دهندگان قسمت‌های مجزای ارزش مبادله می‌داند، و یا این که ارزش مبادله از مجموع قیمت تولید به وجود می‌آید.